



گفت‌وگوی جهانی

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفتگوی جامعه‌شناسانه با
جان هالووی

لیبینو کونشوسی

اتاق‌های فکر
نولیبرال

کارین فیشر
دیتر پلیوه
الین مک‌کیون
فرانسوا لشیپل
هرنان رامیرز
متیاس کیپینگ

هایدی گاتفرید
جنیفر جیهای چون
فیونا ویلیامز
ادل بلاکت
کریس تیلی
جورجینا روجا
نیک تئودور
سابرینا مارچتی
هلم لوتز
یوین تئو
پی‌چیا لن
شارمیل رودراپا
سابرینا مارچتی
هلن شوونکن

بحران مراقبت

دیدگاه‌های
نظری

هارتموت روزا
یاسمینکا لاژیاک

بخش آزاد

< توسعه‌گران املاک و مستغلات و مقاومت دهقانان در چین

< معرفی تیم رمانیایی گفتگوی جهانی

سال هشتم / شماره دوم / آگوست ۲۰۱۸
<http://globaldialogue.isa-sociology.org/>

GD



بدن، آرایش‌های رو به تغییر خانواده و جنسیت، مهاجرت و زنجیره‌های جهانی مراقبت- اساساً درهم‌تنیده با تحولات سرمایه‌داری معاصر و روابط جنسیتی و نژادی و طبقاتی انگاشته می‌شود. به علاوه با شبکه پژوهشی حقوق کارگران خانگی، نوآوری‌های دانشمندان علوم اجتماعی و کنشگرانی را معرفی کرده‌ایم که مبارزات موفق برای شرایط بهتر کار در این بخش داشته‌اند.

هارتموت روزا، جامعه‌شناس و فیلسوف اجتماعی آلمانی، طی سال‌های گذشته به انتقاد از جوامع سرمایه‌داری مدرن، به سبب برخی از اصول محوریشان، یعنی نیاز مداوم به تسریع و رشد و رقابت پرداخته است. به ویژه تر او دربارهٔ بسامد (resonance) - یا فقدان بسامد- به منزلهٔ یکی از مشکلات عمدهٔ زمانهٔ ما به‌طور گسترده به بحث گذاشته شده است. او در این شماره دربارهٔ مفهوم بسامد خود بینش‌هایی به ما می‌دهد.

افزون بر این، در مصاحبه‌ای با یاسمینکا لایاک که به عنوان رئیس انجمن جامعه‌شناسی کرواسی خدمت می‌کند، بر توسعهٔ اروپای شرقی و جنوب شرقی و معارضات آن برای جامعه‌شناسی تأکید می‌شود. یکی دیگر از مقاله‌ها به تحلیل مناقشات پیرامون شهری شدن در چین می‌پردازد. و در پایان، تیم رومانیایی به معرفی نحوهٔ کار خود برای مجلهٔ گفت‌وگوی جهانی می‌پردازد.

بريجيت آلنباخرو کلاوس دوره،

سردبيران گفت‌وگوی جهانی

بنیادگرایی بازار و نئولیبرالیسم حیات و تجارب روزمره را در بسیاری از نقاط جهان تحت تأثیر قرار داده است. پول و بازارها و تفکر نئولیبرالی جوهرهٔ سیاست‌های امروزی در زمینه‌های فوق‌ملی و بین‌المللی و فراملی و ملی هستند. این شماره با دو مطلب دربارهٔ تأملاتی دربارهٔ این گرایشات مسلط در زمانهٔ ما آغاز می‌گردد. جان هالووی، منتقد الهام‌بخش و پراشتیاق سرمایه‌داری، در مصاحبه‌ای دربارهٔ نیروهای مخرب پول و تحرکات سرمایه‌داری مالی و پیشرفت‌های مسئله‌مند در اتحادیهٔ اروپا بحث می‌کند، اما با وجود این تأکید می‌کند که تحقق جامعه‌ای دیگر امکان‌پذیر است. نویسندگان نخستین سمپوزیوم ما دربارهٔ اتاق‌فکرهای نئولیبرالی به ما یادآوری می‌کند که نئولیبرالیسم بازتابی از سنت نیرومند ایدهٔ لیبرالی بازارهای خودتنظیم‌گر (self-regulating markets) است. اتاق‌های فکر نئولیبرالی از بازیگران عمدهٔ این ایده هستند، هرچند شاید ما در زندگی روزمره‌مان نسبت به آنها آگاه نباشیم. کارین فیشر، جامعه‌شناسی که دربارهٔ این پدیده در بستر بین‌المللی پژوهش می‌کند، مجموعه مقالاتی را گردآوری کرده که نشان می‌دهد این اتاق‌های فکر چه‌طور کار می‌کنند و بر جامعه تأثیر می‌گذارند.

مراقبت و کار مراقبتی در دههٔ گذشته به موضوعی تبدیل شده که توجه روزافزون جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. هایدی گاتفرید و جنیفر جیه‌ای‌چون، محققان سرشناس این حوزه، مجموعه مقالاتی را تهیه کرده‌اند که ما را به گرداگرد جهان می‌برد تا بر تغییرات ژرف و گسترده سازماندهی مراقبت و کار مراقبتی، تأملاتی داشته باشیم. بسیاری از جنبه‌های این موضوع - از قبیل بازارهای جدید مراقبت، بازاری شدن

<گفتگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

< نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید: globaldialogue.isa@gmail.com

isa International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریجیت آلتباخر، کلاوس دوره

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، کریستین شوکرت

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بورووی

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی

سردبیران مشاور:

مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینه، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلیک جینداگلو، فیلمین گوتیرز، جان هولمود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کاناییران، ماریانا کورکچیان، سایمون پاپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیسه ساکتانیر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسوکلو، چین-چان یی، النازدراومیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی و منیر السعیدانی.

آرژانتین: خوان ایگناسیو پیووانی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیبول حقو خوندکار، حسن محمود، جیول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیرون نهار، کاری فادیا اشا، حلال الدین، مهیمین چوودهاری.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، لوکاس آمارال اولیویرا، بنو وارکن، آنجلو مارتینز جونیور، دمیتری سربونسنینی فرناندز.

هند: راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناکار.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگرهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورول آینی، گگریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، سینا باستانی، سید محمد مطلبی، وحید لنجان زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، سارا مائه هارا، ماساتاکا اگوچی، یوکو ماسویی، ریهو تاناکا، ماریه یاماموتو، کائوری هاچیا، آیانا کانه یوکی، اریکا کوگا، کایا اوزاوا، تسوکاسا شیبایاگی، میچیاکی یواسا.

قزاقستان: آیکول زابیرووا، بیان اسمگامیت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوآیش تل.

لهستان: جاکوب بارسزوسکی، ایوونا بوژادزیوا، کاتارزینا دیسکا، پائولینا دوماگالاسکا، لوکاژ دالنیکا، کریستف گوبانسکی، سارا هرچزینسکا، ژوستینا کوشسینسکا، کرولینا میکولوسکا-ژاژاک، آدام مولر، سوفیا پنزا گبلر، الکساندرا زن، آنا واندزل، جاکک زیچ.

رومانی: کوسیم روجینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ماریا-لئوردانا آرسنه، تاتیانا کوژوکاری، دنیس دن، دایانا آکساندرا دمیتیش، رادو دومیترسکو، آیولین گابور، آلینا هوآرا، آلساندرا ایریمیه آنا، کریستینا لوترهآ، آندا-اولیویا مارین، بیانکا میهایلا، آندرهآ آنا مولدوونو، آوانا آنا نگرهآ، میوآرا پارسچیو، کودروت پینازارو، سوزانا ماریا پوپا، آنا تودور.

روسیه: آنا زدراو و میسلووا، آنستیزیا داتور، والتینا ایسانوا.

تایوان: جینگ موآهو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن



جان هالووی، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز مارکسیست پیش‌تاز دربارهٔ امکان‌های ساختن جامعه‌ای مبتنی بر شناسایی متقابل کرامت انسانی سخن می‌گوید و به ما خاطر نشان می‌کند که قدرت خلاقانهٔ خودمان را از سلطهٔ پول رها کنیم.



اثر اتاق‌های فکر نولیبرال بر تصمیم‌گیری سیاسی (جهانی) رو به افزایش است. این مجموعه مقالات خاستگاه‌ها و تحولات شبکه‌های اتاق فکر نولیبرال را پی می‌گیرد و اثرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌شان در سراسر جهان را می‌کاود.



این مجموعه مقالات مسائل اساسی در زمینهٔ **مراقبت و کار خانگی** را بررسی می‌کند. پژوهش‌گرانی از سراسر دنیا با ارائهٔ گزارش‌هایی به بررسی تغییرات کار خانگی، سازماندهی کارگران خانگی در خارج از مرزها و تلاش‌های جاری در راستای شرایط کار شایسته پرداخته‌اند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانۀ انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

نسخه انگلیسی: ISSN 2519-8688

< گفتگوی جامعه‌شناسانه

سرمایه‌داری، آینده نامعلوم انسانیت: مصاحبه‌ای با جان هالووی

لیبِنو کونشوسِی، کوزوو

۵

< اتاق‌های فکر نولیبرال

شبکه‌های اتاق فکر نولیبرال

کارین فیشر، اتریش

۸

شبکه اطلس: درهم ریختن جهان با اتاق‌های فکر بازار آزاد

کارین فیشر، اتریش

۱۰

پیچیدگی و ساده‌سازی: اتاق‌های فکر خطی مشی در اروپا

دیتر پلوه، آلمان

۱۲

رهبران شرکتی انکار تغییرات اقلیمی

الین مک‌کیون، استرالیا

۱۴

شبکه اتاق‌های فکر نولیبرال در برزیل

هونان رامیرز، برزیل

۱۶

اتاق‌های فکر مشورتی: دست‌مایه‌ای برای بازاریابی یا هژمونی؟

متیاس کیپینگ، کانادا

۱۸

< بحران مراقبت

مراقبت آن‌سوی مرزها: دگرگونی مراقبت و کار مراقبتی

هایدی گاتفرید، امریکا و جنیفر جیهی‌چون، کانادا

۲۰

بحران جهانی مراقبت؟

فیونا ویلیامز، بریتانیا

۲۲

تدوین استاندارد کار شایسته برای کارگران خانگی در سازمان جهانی کار

ادل بلاکت، کانادا

۲۴

تاریخچه تلافی سازماندهی کارگران خانگی

کریس تیلی، ایالات متحده آمریکا، جورجینا روجا، مکزیک، و نیک تنودور، ایالات متحده آمریکا

۲۶

حکمرانی جهانی کار خانگی دستمزدی

سابرینا مارچتی، ایتالیا

۲۹

مردانگی و پدر بودن: مردانی که همسرانشان مهاجرت کرده‌اند

هلمالوتز، آلمان

۳۱

سنگاپور، کشوری عالی برای بزرگ کردن کودکان ... اما برای چه کسانی؟

یوین تنو، سنگاپور

۳۳

استخدام و آموزش کارگران مراقبتی مهاجر در ژاپن

پی-چیان، تایوان

۳۵

بارداری و زایمان به عنوان کار دستمزدی

شارمیلا رودرایا، ایالات متحده آمریکا

۳۷

شبکه تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی

سابرینا مارچتی، ایتالیا و هلن شوونکن، آلمان

۳۹

< چشم‌اندازهای نظری

ایده بسامد به مثابه مفهومی جامعه‌شناختی

هارتموت روزا، آلمان

۴۱

جامعه‌شناسی در خدمت تشریک مساعی علیه بالکانیزاسیون:

مصاحبه‌ای با یاسمینکا لازیک

لابینوت کونشوفسکی، کوزوو

۴۵

< بخش آزاد

بیگانگان قدرتمند:

توسعه‌گران املاک و مستغلات و مقاومت دهقانان در چین

یو دو، ایالات متحده آمریکا

۴۸

معرفی تیم رومانایی گفت‌وگوی جهانی

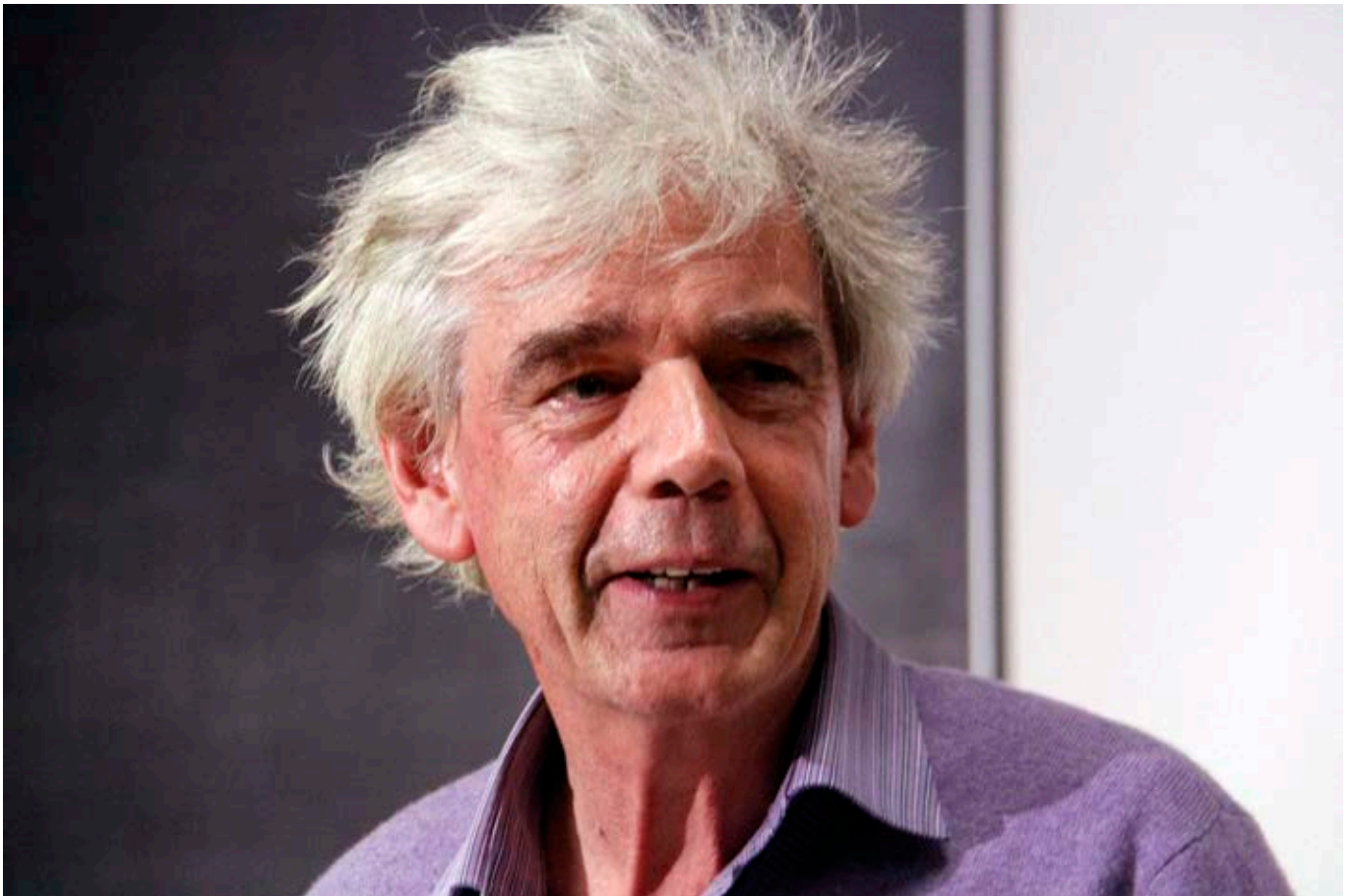
۵۰

«تنها پرسش علمی‌ای که برای ما مانده است بدین قرار است: چگونه می‌توان از این وضع بیرون رفت؟ چگونه می‌توان این قطار گسیخته‌افسار را که مقصدش نابودی انسان به دست خویش است متوقف کرد؟ چگونه جامعه‌ای بیافرینیم که بر پذیرش متقابل کرامت انسانی استوار باشد؟»

جان هالووی

< سرمایه‌داری آینده نامعلوم انسانیت

مصاحبه‌ای با جان هالووی



جان هالووی.

و هم‌آمیزش رخنه‌ها در سلطه سرمایه‌دارانه است. این مصاحبه جزئی از پروژه‌ای است درباره نظریه‌های اجتماعی اثرگذار که هدفش کاوش در برخوردگاه جامعه‌شناسی ملی و بین‌المللی از رهگذر گفت‌وگو با جامعه‌شناسان برجسته است. این مصاحبه را **الیینو کونشوسی** عضو پیوسته شبکه جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که مدرک کارشناسی ارشدش را از دانشگاه پریشینای کوزوو گرفته است انجام داده است.

جان هالووی استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه خودگردان پوئبلائی مکزیکو است. وی درباره نظریه مارکسیستی، جنبش زاپاتیستا و اشکال تازه ستیز با سرمایه‌داری صاحب آثاری بسیار است. کتاب وی، *تغییر جهان بدون تسخیر قدرت* (۲۰۰۲)، ویرایش جدید، (۲۰۱۰)، به هفت زبان ترجمه شده است و بحثی بین‌المللی را برانگیخت. کتاب اخیرش، *سرمایه‌داری پررخنه* (۲۰۱۰)، استدلالش را با این سخن گامی پیشتر می‌برد که تنها راهی که امروزه با آن می‌توان به انقلاب اندیشید، خلق، گسترش، افزایش

ال‌کی: نظریات چندی هستند که می‌کشند جهان را چونان نظامی اجتماعی و تحولاتی که به نابرابری جهانی می‌انجامد تحلیل و تبیین کنند. نقش امروزی مارکسیسم را چگونه ارزیابی می‌کنید و چه آینده‌ای در انتظار مارکسیسم و مارکسیست‌هاست؟

جی‌اچ: تنها پرسش علمی‌ای که برای ما مانده است بدین قرار است: چگونه می‌توان از این وضع بیرون رفت؟ چگونه می‌توان این قطار گسیخته‌افسار را که مقصدش نابودی انسان به دست خویش است متوقف کرد؟ چگونه جامعه‌ای بی‌افرنیم که بر پذیرش متقابل کرامت انسانی استوار باشد؟

به دیگر سخن، پرسش بر سر این یا آن مکتب فکری نیست. ما بایستی با این گفته بی‌اغاییم که ما پاسخ‌ها را نداریم؛ نمی‌دانیم چگونه دگرگونی اجتماعی‌ای ایجاد کنیم که آشکارا ضروری است از آنجا ببندیشیم. سنت اندیشه مارکسیستی نیز پاسخ‌ها را ندارد، اما این شایستگی را دارد که پرسش را مطرح کند، پرسش از انقلاب را. و اما آینده، نمی‌دانم. اما خشم اجتماعی در سراسر جهان روبه افزایش است و اگر این خشم در مسیر دگرگونی اجتماعی رادیکال نیفتد، در حقیقت آینده تاریکی در انتظار ماست. بدین معنا، مارکسیسم (یا نوعی نظریه انقلابی) برای آینده انسانیت اهمیت حیاتی دارند.

ال‌کی: براساس این مقاله در دلی میل، اسناد تازه افشا شده نشان می‌دهد که صنعت شکر به دانشمندان سرشناس هاروارد پول داد و تضمینشان کرد که پژوهشی چاپ کنند درباره اینکه چربی علت اصلی بیماری قلبی است نه شکر. چگونه فساد آگاهی دانشگاهی در جهت تأمین منافع سرمایه‌داری را تبیین می‌کنید؟

جی‌اچ: در جهانی که زیر سلطه پول است فساد جزئی از عملکرد نظام است، و این فساد کار دانشگاهی را هم در برمی‌گیرد. اما مشکل صرفاً مصادیق آشکار فساد مانند موردی که بدان اشاره کردید نیست، بلکه همه آن نیروهای دانشگاهی و اجتماعی است که ما را به محافظه‌کاری سوق می‌دهند و ما را به پذیرش جامعه‌ای که کمر به قتل ما بسته است وامی‌دارند. احتمالاً، کمابیش همه آنهايي که این مصاحبه را می‌خوانند به نحوی درگیر فعالیت دانشگاهی باشند، مانند دانشجویان و استادان. چالشی که پیش روی ماست این است که در همه فعالیت‌هایمان - بحث‌های میزگردی، در مقاله‌ها و یادداشت‌هایی که می‌نویسیم - دانشگاهیان را بر ضد نظامی این چنین شرم‌آور و ویرانگر بشورانیم.

ال‌کی: من به پرسش از مردانگی که با جایگاه‌های مختلف قدرت پیوند خورده است، علاقه‌مندم. ریوین کانل، در مصاحبه‌ای که با او انجام دادم گفت: «به منظور تبیین کنش‌های کسانی که قدرت اقتصادی دارند و نیز آنهايي که قدرت دولتی دارند مهم است که به بعد جنسیتی نظر کنیم». به همین قیاس، آنتونی گیدنز در مصاحبه‌ای که با او کردم گفت: «بحران مالی جهانی - که هنوز تا برطرف شدن کاملش فرسنگ‌ها فاصله است - برخی ویژگی‌ها را بازمی‌تاباند که حتی بعد جنسیتی هم در زمره آنهايند، دلش نیز نقشی است که «مردانگی حساسیت‌برانگیز» در رفتار پرخاشگرانه گردانندگان بازارهای پولی جهان ایفا کرد. دیدگاه شما درباره نقش گردانندگان بازارهای پولی و رابطه مردانگی با قدرت اقتصادی چیست؟

جی‌اچ: چه پرسشی جالبی. به من باشد آن گزاره‌ها را معکوس خوانش می‌کنم. رفتار پرخاشگرانه گردانندگان بازارهای جهانی پول در بحران

مالی نتیجه جنسیت کنشگران نیست بلکه عکس آن صادق است. رفتار پرخاشگرانه از سرشت پول و میل همیشگی و بی‌امان به خودگستری مایه می‌گیرد. پرخاشگری نهفته در سرشت پول این احتمال را پدید می‌آورد که اثرگذارترین و حلقه به‌گوش‌ترین خدامانش مرد باشند، به این دلیل ساده که سازمان جامعه ما در طول تاریخ آن رفتار را بیشتر در میان مردان تشویق کرده است تا در میان زنان. تا زمانی که پول در میان باشد، رفتار کسانی که زندگیشان را وقف بیشتر کردنش می‌کنند پرخاشگرانه است، ربطی به جنسیت هم ندارد. برای رها شدن از چنین رفتاری که ما پرخاشگری مردانه‌اش می‌انگاریم، بایستی از شر پول خلاص شویم و مناسبات اجتماعی را بر شالوده‌ای متفاوت و خردمندانه‌تر بنا کنیم.

ال‌کی: چگونه می‌توانیم شکلی از سرمایه‌داری پاسخگو را پدید آوریم که در آن ثروت‌زایی با نیازهای اجتماعی سازگار باشد؟

جی‌اچ: این غیرممکن است. سرمایه نفی ثروت‌زایی متأثر از نیازهای انسانی است. سرمایه تولید ثروتی است که گسترش ارزش، یعنی افزایش سود راهبر آن است. اکنون می‌توان به وضوح مشاهده کرد که آن نوع ثروت‌زایی ما را به سوی خودنابودگری سوق می‌دهد.

ال‌کی: براساس پیمایشی که رانلد اینگلهارت درباره ارزش‌های جهانی انجام داده است، دو نظام ارزش وجود دارد: نظام ارزش ماده‌گرایانه و نظام ارزش سنتی. چگونه دیدگاه‌هایی که در کتاب‌هایتان، تغییر جهان بدون تسخیر قدرت، و سرمایه‌داری پررخنه، آمده است پویه نوسان میان این دو نظام ارزش را تبیین می‌کند و چگونه این نظام‌های ارزش بر نابرابری برآمده از سرمایه‌داری اثر می‌گذارند؟

جی‌اچ: گمان نمی‌کنم این پرسشی است درباره یافتن موازنه‌ای میان نظام‌های ارزش. به نظر می‌رسد ما در نظامی گرفتار شده‌ایم که روز به روز خشن‌تر، بهره‌کش‌تر و نابرابرتر می‌شود. حد وسطی در کار نیست، هیچ سرمایه‌داری نجیب و معتدلی وجود ندارد و و نه مأمونی بین‌راهی. تجربه همسایه نزدیکتان، یونان، این قضیه را کاملاً روشن کرده است. استدلال کتاب‌هایی که به آنها اشاره کردید، این است که ما ناچاریم از سرمایه‌داری دل بکنیم اما نمی‌دانیم چگونه، بنابراین باید ببندیشیم و آزمایش کنیم. چنان که تجربه خود شما در یوگوسلاوی و بسیاری دیگر از تجربه‌ها معلوم ساخته است این کار را از طریق دولت نمی‌توان کرد. در کتاب سرمایه پررخنه، این راه‌های دیگر را که به میلیون‌ها رخنه‌ای که در بدنه سرمایه‌داری وجود دارد و میلیون‌ها تجربه‌ای که در آفریدن شیوه‌های دیگر زندگی، خواه از سرناچاری خواه از سر تلاش برای آفرینش شیوه دیگر زندگی کاوش کرده‌ام و به این نتیجه رسیدم که تنها راهی که اکنون با آن می‌توانیم انقلاب را درک کنیم بر حسب آفرینش، گسترش، افزایش و هم‌آمیزی این رخنه‌هاست.

ال‌کی: آیا بر این باورید که جامعه‌ای برابری خواهانه امکان‌پذیر است؟

جی‌اچ: بله، اما آن را مسئله اساسی نمی‌انگارم. مسئله اصلی این است که آیا می‌توانیم فعالیت‌مان، قدرت خلافت‌مان را از سلطه پول برهانیم. آیا این امر شدنی است؟ امیدوارم، چرا که آینده دیگری برای بشر نمی‌بینم.

شاید باید این پرسش را به صورتی دیگر مطرح کنیم و بپرسیم: آیا بر این باورید که ادامه دادن با سازمان فعلی جامعه امکان‌پذیر است؟ و پاسخ <<

آن هم این است: احتمالا اما تنها در کوتاه مدت، زیرا محتمل است که طولی نکشد که سرمایه داری ما را نابود می کند. زورآزمایی از این قرار است: آیا می توانیم پیش از آنکه سرمایه داری ما را از میدان به در کند از شرش خلاص شویم؟ پاسخ را نمی دانم اما می دانم که در کدام طرف قرار دارم.

ال کی: انگلستان در حالی با همه پرسی رأی به خروج از اتحادیه اروپا داد، که اروپا با چالش های بسیار، خاصه نوعی بحران اقتصادی و سیاسی ساختاری مواجه است. این چالش ها را ژوزف استیگلیتز، برنده جایزه نوبل اقتصاد، به خوبی توضیح داده است. وی گفته است که فشار ایالات متحده، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دولت ها را به خصوصی سازی اموال عمومی از رهگذر صنعتی زدایی از اقتصاد واداشته است و به آسانی طبقه حاکمی کنترل پذیر پدید آورده است. چگونه این قضیه بر کشورهای اروپایی و غیراروپایی در بافت این بحران جهانی چگونه اثر می گذارد؟

جی ایچ: آخرین واژه های شما «بحران جهانی» مهم ترین واژه هاست. زاپاتیست ها از «طوفانی» سخن می گویند که سراغمان آمده است و محتمل است که در سال های پیش رو به مراتب بدتر شود. این طوفان در همه جای جهان احساس می شود: ترامپ و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا تنها یک جنبه آن اند. چگونه می توانیم این بحران را برطرف کنیم. با هدایت خشمتان به سوی سرمایه. و از آن فوری تر، باید هر چه در توان داریم در جهت رد ملی گرایی بگذاریم. رشد کنونی ملی گرایی در اروپا هراس انگیز است. و درسی که تاریخ به ما داده واضح است: ملی گرایی یعنی مرگ و کشتار و نه چیز دیگر.

ال کی: از آنجا که کوزوو کشوری کوچک است که تنها ده سال از استقلالش می گذرد، ما همچنان با چالش های بسیاری خاصه در فرآیند آزادسازی روادید و پیوستن به اتحادیه اروپا مواجهیم. این انزوا رفت و آمد آزادانه، تماس با دیگر کشورها و فرهنگ های اروپایی، پیوستن به بازار اروپا و دسترسی به فرصت های شغلی در اروپا را محدود کرده است، در حالی که ۶۰ درصد جمعیت مان زیر ۲۵ سال سن دارند. ما نیاز به پیوستن به اتحادیه اروپا و تعلق بدان را احساس می کنیم. پیشنهاد شما برای پیوستن کوزوو به اروپا چیست؟

جی ایچ: آیا «متعلق بودن به اتحادیه اروپا» همان «پیوستن به اروپا» است؟ بی گمان خیر. اتحادیه اروپا ساختاری اقتدارگراست که نولیبرالیسم شدیداً بدان سروشکل داده است. عجیب نیست که مردم بدان واکنش منفی نشان داده اند اما بخش هولناک این مخالفت ملی گرایی ای است که با خود می آورد (مثلا در خروج انگلستان). از نظر من، مهم ترین جنبه اتحادیه اروپا این است که از دل ستیزی که پس از کشتار جنگ جهانی دوم بر ضد مرزهای میان کشوری سربرآورد زاده شد. این هدفی است که ما اگر برسر آنیم که بهترین یکپارچگی اروپایی را زنده نگه داریم باید دنبال کنیم. این برای کوزوو به چه معناست؟ از همه مهم تر بازکردن مرزها به روی مهاجران، چه از اروپا بیایند چه از خاور میانه، افریقا یا هر جای دیگر. این گونه است که می توانید با کشورها و فرهنگ های دیگر ارتباط برقرار کنید، این گونه است که می توانید زندگی ۶۰ درصد از جمعیت که زیر ۲۵ سال سن دارند، پرمایه سازید. ■

نامه هایتان را به این نشانی ها بفرستید:

Labinot Kunushevci <labinotkunashevci@gmail.com>

John Holloway <johnholloway@prodigy.net.mx>

< شبکه‌های اتاق فکر نولیبرال

کارین فیشور، دانشگاه یوهانس کیپر، اتریش



اتاق‌های فکر نولیبرال که این سووآن سوی مرزها با هم پیوند خورده و هماهنگ‌اند.

اتاق‌های فکر به شکل و اندازه‌های مختلفی ظاهر می‌شود، اما به نظر می‌آید که روز به روز بر شمار و اهمیتشان افزوده می‌شود. آنها که سابقاً مکمل دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی گروه‌های ذی‌نفع یا سازمان‌های عضو بودند در سیاست و خط‌مشی‌گذاری فعالیت‌های انتقادی می‌کردند. برآمدن مدل اتاق فکر، روشنفکران دانشگاهی را به حاشیه بحث‌های سیاسی عمومی راند. متخصص اتاق فکر جای استاد دانشگاه به عنوان «متخصص» رسانه را گرفت.

متخصصان اتاق فکر در پی آن‌اند که خود را عاملان فن‌سالاری معرفی کنند که خود را وقف دانش بی‌طرفانه و رویکردهای شواهدبنیاد می‌کنند. و نیز، فهم امریکایی سنتی از اتاق فکر بر تخصص مستقل و منفعت عمومی پای می‌فشارد.

<<

اما برخلاف انگاره‌های تبلیغاتی، بیشتر اتاق‌های فکر خط‌مشی‌مدارند. چون ملزومات حداقلی کارکردمندی اتاق فکر این است که خود را وقف تخصص، مشورت و رأی‌زنی معطوف به خط‌مشی‌کند، این سازمان دانشی‌گزین‌شده تولید می‌کند و آن را جهت می‌دهد. این حسن مطالعات انتقادی (شبکه) اتاق فکر است که اثبات کند تخصص اتاق فکر سیاسی است نه بی‌طرفانه و نیز بحث‌برانگیز است نه فن‌سالارانه. اتاق‌های فکر در برخوردگاه دانشگاه، منافع اقتصادی، سیاست و رسانه قرار گرفته‌اند و از این رو می‌توان آنها را بخشی از تبعیض، جامعه مدنی و فرآیندهای شکل‌گیری طبقه تلقی کرد.

این قضیه خاصه در مورد «توانمندسازی» راست نولیبرال راست می‌آید. اتاق‌های فکر بازار آزاد پیشاهنگان راهبردی «ضدانقلاب نولیبرال» در دهه ۱۹۷۰ بودند. از آن زمان تا کنون شبکه‌های تثبیت‌شده در «نبرد ایده‌ها» درگیر شده‌اند و در استمرار بخشیدن به توانمندی پارادایم‌های نولیبرال سهیم بوده‌اند. آنها که این سو و آن سوی مرزها با هم ارتباط و همکاری دارند و تقریباً سرشتی نخبه‌گرا دارند می‌کوشند در سطح ملی و بین‌المللی ذهن گروه بزرگ‌تری از مخاطبان را تسخیر کنند و بر مسائل حکومتی اثر گذارند. آنها خلاقیت و پول مشترک زیادی را صرف پروراندن روایت‌های سوگیرانه و هدایت کردن سیاست به سمت‌وسویی مشخص می‌کنند. معماری ترامپ نولیبرال تا کنون بر اثر رقابت نیروها بی‌بدیل بوده است – چراکه بنگاه‌های قدرتمند و میلیاردرها به راست سیاسی متمایل بوده‌اند. محیط‌باوری بازار آزاد و تشکیک در تغییرات اقلیمی که از شبکه‌های اتاق فکر نولیبرال و غیرمحافظة‌کار سرچشمه می‌گیرند و صنایع سوخت فسیلی، استخراج معدن و انرژی آنها را پشتیبانی مالی می‌کنند مثالی درخور توجه از این قضیه است.

این مورد پژوهی‌های برای اتاق فکر پژوهشی انتقادی چه پیشنهاداتی دارند؟ نخست، اتاق‌های فکر خط‌مشی‌مدار یا حزبی را بایستی چونان شبکه‌های ترامپی متشکل از افراد، سازمان‌ها، و ایده‌ها مطالعه کرد. دوم آنکه، پژوهش باید منطق جانبداری و نفوذ را که در پس یک اتاق فکر یا شبکه‌ای از آنها پنهان شده است با عطف نظر به تعهدات ایدئولوژیک، مالی، سیاسی و دانشگاهی‌شان کشف کند. سوم اینکه، پژوهش در خصوص موضوع بایستی چشم‌اندازی گسترده‌تر اتخاذ کند و اتاق‌های فکر را در بافت جامعه مدنی و فرآیندهای شکل‌گیری طبقه قرار دهد. ■

این مورد پژوهی‌های برای اتاق فکر پژوهشی انتقادی چه پیشنهاداتی دارند؟ نخست، اتاق‌های فکر خط‌مشی‌مدار یا حزبی را بایستی چونان شبکه‌های ترامپی متشکل از افراد، سازمان‌ها، و ایده‌ها مطالعه کرد. دوم آنکه، پژوهش باید منطق جانبداری و نفوذ را که در پس یک اتاق فکر یا شبکه‌ای از آنها پنهان شده است با عطف نظر به تعهدات ایدئولوژیک، مالی، سیاسی و دانشگاهی‌شان کشف کند. سوم اینکه، پژوهش در خصوص موضوع بایستی چشم‌اندازی گسترده‌تر اتخاذ کند و اتاق‌های فکر را در بافت جامعه مدنی و فرآیندهای شکل‌گیری طبقه قرار دهد. ■

این قضیه خاصه در مورد «توانمندسازی» راست نولیبرال راست می‌آید. اتاق‌های فکر بازار آزاد پیشاهنگان راهبردی «ضدانقلاب نولیبرال» در دهه ۱۹۷۰ بودند. از آن زمان تا کنون شبکه‌های تثبیت‌شده در «نبرد ایده‌ها» درگیر شده‌اند و در استمرار بخشیدن به توانمندی پارادایم‌های نولیبرال سهیم بوده‌اند. آنها که این سو و آن سوی مرزها با هم ارتباط و همکاری دارند و تقریباً سرشتی نخبه‌گرا دارند می‌کوشند در سطح ملی و بین‌المللی ذهن گروه بزرگ‌تری از مخاطبان را تسخیر کنند و بر مسائل حکومتی اثر گذارند. آنها خلاقیت و پول مشترک زیادی را صرف پروراندن روایت‌های سوگیرانه و هدایت کردن سیاست به سمت‌وسویی مشخص می‌کنند. معماری ترامپ نولیبرال تا کنون بر اثر رقابت نیروها بی‌بدیل بوده است – چراکه بنگاه‌های قدرتمند و میلیاردرها به راست سیاسی متمایل بوده‌اند. محیط‌باوری بازار آزاد و تشکیک در تغییرات اقلیمی که از شبکه‌های اتاق فکر نولیبرال و غیرمحافظة‌کار سرچشمه می‌گیرند و صنایع سوخت فسیلی، استخراج معدن و انرژی آنها را پشتیبانی مالی می‌کنند مثالی درخور توجه از این قضیه است.

مقاله‌های این بخش جنبه‌های مختلف پدیده اتاق فکر را برجسته می‌سازند. کاربن فیشر روند شکل‌گیری شبکه اطلس را ردگیری می‌کند و از این رهگذر نشان می‌دهد که اتاق فکر پژوهی بایستی از مطالعه سازمان‌های منفرد فراتر رود. دیتر پلیوه در تحلیلش از دورنمای افزایش اتاق‌های فکر (نولیبرال) در اروپا از «رویکرد شبکه‌ای» (<http://>)

< شبکه اطلس:

درهم‌ریختن جهان با اتاق‌های فکر بازار آزاد

کارین فیشر، دانشگاه یوهانس کیپر، اتریش

دیدگاه‌های روبه‌تغییر دربارهٔ جهان
از رهگذار اصول انتفاعی



مهیّا کرد و به او در سروشکل دادن به خط‌مشی‌های اقتصادی، خاصه در زمینهٔ خصوصی‌سازی و تنظیم‌زدایی از بازار، کمک کرد.

پس از استقرار موفقیت‌آمیز مؤسسهٔ امور اقتصادی، فیشر — در اثنای که با حلقه‌های نخ‌بگان نولیبرال مانند «جامعهٔ مونت پلرین (MPS)» پیوند خوبی پیدا کرده بود — انرژی چشمگیری را صرف پروراندن اتاق‌های فکر نولیبرال کرد. «مؤسسهٔ منهن» و «مرکز ملی تحلیل خط‌مشی» در ایالات متحده، «مؤسسهٔ فریزر» در کانادا و «مرکز مطالعات مستقل» در استرالیا — فیشر در همهٔ اینها دستی داشت. در آغاز دههٔ ۱۹۸۰، زمان هجومی دیگری فرارسید. به تعبیر جان بلاندل، رئیس سابق اطلس، مدیر ارشد مؤسسهٔ امور اقتصادی و یکی از اعضای جامعهٔ مونت پلرین، هدف «بنیاد پژوهشی اقتصادی اطلس»، که به شبکهٔ اطلس مشهور است، این بود که «جهان را از اتاق‌های فکر بازار آزاد پرکند». اطلس، از زمان تأسیسش به سال ۱۹۸۱، در بیش از ۹۰ کشور جهان، از شیلی و هنگ‌کنگ گرفته تا ایسلند و غنا، نزدیک ۴۷۵ نهاد دایر کردند یا از آنها حمایت کردند. بیشترین سازمان‌ها در ایالات متحده و اروپا واقع شده است، اما در آمریکای لاتین ۷۸ و در جنوب آسیا ۳۷ اتاق فکر رادیکال حامی بازار وجود دارد. (<https://www.atlasnetwork.org/partners/global-directory>).

پیشینهٔ کارآفرینانهٔ فیشر و ارتباطش با جامعهٔ مونت پلرین سبب شد که

<<

آنتونی فیشر، تاجری بریتانیایی از خانواده‌ای از طبقات بالا، خلاصهٔ خوانندهٔ کتاب *راه رسیدن به سرف‌داری* را خواند و بدان علاقه‌مند شد. در این کتاب زمان جنگ، اف. ای. هایک سوسیالیسم و فاشیسم را پیوند داد و برنامهٔ دولت را که از نظرش به‌طرزی گریزناپذیر به برده‌داری ختم می‌شود به باد انتقاد گرفت. فیشر پس از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت وارد عالم سیاست شود اما هایک او را متقاعد کرد که «سیاست را فراموش کند. سیاست‌مداران صرفاً از دیدگاه‌های غلب و رایج پیروی می‌کنند. اگر خواهان تغییر رخدادهاست بایستی ایده‌ها را تغییر دهد.» به دیگر سخن، دانشگاهیان، مدرسان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران را مجاب کند، سیاست‌مداران هم پشت سرشان می‌آیند. بدین شیوه بود که مدل اتاق فکر زاده شد.

هایک برای ساختن نهادی که هدفش گستراندن ایدهٔ بازارهای آزاد، دولت دست‌بسته و آزادی فردی تحت حاکمیت قانون بود، نتوانست همنشینی بهتر از فیشر بیابد. فیشر «مؤسسهٔ امور اقتصادی» (IEA) را به سال ۱۹۵۵ در لندن بنا نهاد، مؤسسه‌ای که بی‌درنگ توپخانهٔ ایدئولوژیک راه انداخت که مطابق نظر یکی از رؤسایش به روی تشکیلات سیاسی آتش گشود. به مرور زمان مؤسسهٔ امور اقتصادی کارکنان حزب توری را به مشتی نولیبرال تبدیل کرد. این مؤسسه برای مارگارت تاچر تریبون انتخاباتی

و آسیا، دوره‌ای سرنوشت‌ساز بود. به دنبال بحران‌های وام بین‌المللی و منطقه‌ای خط‌مشی‌های ساختاری تنظیم‌گرانه آمدند. در حالی که مراکز پژوهشی مستقل دانشگاه‌ها از این بحران آسیب دیدند، اتاق‌های فکر در زمینه اقتصاد ریاضتی و مشاوره‌های خط‌مشی اجتماعی فعالیت می‌کردند. این قضیه در شمال جهان نیز راست می‌آید که در آنجا بحران مالی جهانی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ اتاق‌های فکر بازارآزادی مدافع سیاست ریاضت را به نقش‌آفرینی فراخواند. از این نظرگاه می‌توانیم ببینیم که تغییر رژیم، بحران‌ها و ناآرامی‌های سیاسی عرصه را برای اتاق‌های فکر گشود تا منابع را بسیج کنند و در تدوین برنامه‌های عمل نقش داشته باشند.

< یک پیام و صد صدا

آن موضوعات کلیدی‌ای که نولیبرالیسم سازمان یافته در نبرد ایده‌ها درگیر آنهاست کدام‌اند؟ مبارزان آزادی مؤسسه اطلس تمام هم و غم دسته‌جمعی و هماهنگشان ضدیت با دولت رفاه است از رهگذر ارتقای رفاه سرمایه‌بنیاد و خصوصی‌شده در زمینه مسکن، امنیت اجتماعی، سلامت و آموزش. تمرکز مشاوره‌هایشان در زمینه خط‌مشی عمومی بر تنظیم‌زدایی و تنظیم مجدد بازار به شیوه‌ای کاروکسب‌دوستانه بوده است؛ مالیات‌های پایین نیز همیشه نقطه قوتی بوده است. پویش ترامپی «پول معتبر» از اصلاحات پولی مبتنی بر اصول سختگیرانه پول‌مدارانه دفاع می‌کند. به کارگزاری رهبر این پویش، جودی شلتون، در سمت مشاور اقتصادی داندل ترامپ (و نامزدی وی برای ریاست موقوفه ملی برای دموکراسی) احتمالاً این مداخلات خط‌مشی‌مدار را تقویت می‌کند. در جنوب جهان، تمرکز بر تقویت حق‌های مربوط به مالکیت است. فقرا را به چشم کارآفرینانی نوآور که برای بهره‌کشی از منابع مختلف مالی تربیت شده‌اند می‌بینند. تنها کاری که بایستی انجام داد حذف مقررات دست‌وپاگیر و بازگرداندن حق‌های مربوط مالکیت است. افتخار اطلس این است که بانک جهانی این رویکرد را اتخاذ کرده است. شاخص انجام کسب‌وکار این بانک دقیقاً از پیشنهاد‌های خط‌مشی‌مدار اطلس پیروی می‌کند.

خط‌مشی نولیبرال به مبارزه خوانده شده است و مبارزان آزادی با مقاومت روبه‌رو. و نیز در داخل خانواده اطلس اختلاف نظر وجود دارد. اما معماری نولیبرالی ترامپی ساخته دست اطلس اصل بنیادی فیشرا را که همان تکثیر راهبردی باشد عملی می‌کند: صدای یک مؤسسه مانند تک‌نواز است؛ مؤسسه‌های بسیاری که جملگی ترجیع‌بندی یکسانی را می‌خوانند لازم است همسرایی کنند تا در افکار عمومی و در نهایت خط‌مشی عمومی نفوذ کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Karin Fischer <Karin.Fischer@jku.at>

با رهبران کسب‌وکار دمخور باشد. سرمایه‌گذار جان تمپلتون، شماری از بانکداران دیگر و جنرال الکتریک از جمله حامیان مالی نخستین او بودند. فایزر، پروکتر اند گمبل، شل، اکسان‌موبیل، بریتیش امریکن توباکو و فیلیپ موریس از جمله ۵۰۰ شرکت خوش‌اقبال بودند که به این جبهه سخاوتمندانه حمایت مالی پیوستند. هم سرمایه‌ترامپی و هم گروه‌های اقتصادی محلی یا شرکت‌های خانوادگی شالوده مالی قرص و محکمی را برای اتاق‌های فکر وابسته به اطلس در همه مناطق جهان دست و پا کردند. اعضای اطلس به رغم اینکه بارها مدعی شده‌اند که از دولت کمک مالی نمی‌گیرند اما از مثلاً وزارت کشور ایالات متحده و «موقوفه ملی برای دموکراسی» (NED) کمک مالی گرفته‌اند.

< تکثیر راهبردی و سازمان‌دهی بین‌المللی

اطلس به سان سازمانی چتروار نقش می‌آفریند. از یک سو، این سازمان مبالغ هنگفتی در اختیار کارآفرینان اتاق فکر می‌گذاشت تا کسب‌وکار راه بیندازند و به آنها مشاوره می‌داد و آنها را با حامیان مالی مرتبط می‌ساخت. از سوی دیگر، اطلس اعضایش را از رهگذر اتفاقاتی مانند «اجلاس‌های منطقه‌ای آزادی»، کمک‌هزینه‌های سفر و جوایز یکپارچه می‌کند. اطلس با ایجاد آموزشگاه رهبری و دوره‌ام‌بی‌ای برای مدیران، سرشت حرفه‌ای فعالیت‌های اتاق فکر و کارکنانش در سراسر جهان را ارتقا می‌دهد.

اعضای خانواده اطلس تنوع زیادی دارند. اتاق‌های فکری وجود دارد که «آموزه محض» را تولید می‌کند و رواج می‌دهد و فاصله‌اش با سیاست انضمامی را حفظ می‌کند. مصادیق بارز در این خصوص آنهایی‌اند که «جنگ ایده‌هایشان» را بر اصول تفکر هائیک و علم اقتصاد اتریشی بنا می‌کنند. مصادیق دیگر «اتاق‌های عمل‌ورزی»‌اند که به خط‌مشی عمومی متمایل ترند و مشاوره می‌دهند و اتاق‌های دیگری هستند که از فعالیت‌های فکری پا را فراتر می‌گذارند و بر کنش مستقیم از جمله نفوذ کردن، اشاعه اخبار دروغین و تخطئه شخصیت و بدنام کردن شخصیت‌های طرف‌های رقیب متمرکزند. مثلاً به تازگی در برزیل گروه‌های وابسته به اطلس سربرآورده‌اند که آتش جنگ فرهنگی برضد حزب کارگر و نمایندگان‌شان را افروخته‌اند و همچنان هیزم‌بیار آن‌اند.

این نهادسازان نولیبرال از همان آغاز بینشی جهانی‌گرایانه داشتند. برداشتن موانع از پیش پای تجارت و سرمایه‌گذاری شاهراه رسیدن به آرمان شهر آنان، یعنی «سرمایه‌داری جهان‌وطن» است. گستره بین‌المللی که بارها مغفول واقع شده است نیز در هدایت مداخلات دولت در همه جای جهان نقش مهمی دارد. در اواسط دهه ۱۹۸۰، اطلس شروع کرد به تبلیغ ایدئولوژی بازار آزاد و نیز راه انداختن حلقه‌های فکری هم‌نوا در کشورهای اروپای شرقی که سابقاً دولت‌های سوسیالیستی داشتند. دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز برای فعالیت‌های اتاق‌های فکر در آمریکای لاتین

< پیچیدگی و ساده‌سازی:

اتاق‌های فکر خطی مشی در اروپا

دیتر پلیوه، مرکز علم اجتماعی برلین (WZB)، آلمان



تصویرسازی از آریو

هم‌زمان، اتکای روزافزون به تخصص سیاسی شدن تخصص را دامن زده است. اگر مسائل مناقشه‌انگیز در سطح تخصصی هم وجود دارد، این مناقشه به نحوی گریزناپذیر تخصص رقیب را نیز دربرمی‌گیرد که کوشش‌ها برای ساده‌سازی را دشوار می‌سازد و مستلزم دسته‌بندی تفاوت‌های مرتبط است.

تا این حد معلوم است که برخلاف انگاره‌های تبلیغاتی فراگیر، اتاق‌های فکر نه صرفاً و نه حتی اساساً با هدف به دست دادن شواهد و مدارک به وجود نیامده‌اند. اتاق‌های فکر رقیب به منظور تحقق اهداف، پروژه‌ها و

خرد عرفی تأیید می‌کند که خط‌مشی‌گذاری روبه پیچیدگی می‌رود. این قضیه خاصه در مورد حوزه‌های حاکمیتی مشترک و درهم‌تنیده مانند اتحادیه اروپا و دیگر میدان‌های هماهنگی و همکاری بین‌المللی و ترامپی صدق می‌کند. پیچیدگی روزافزون ضدش را می‌طلبد: ساده‌سازی. در سوییۀ درون‌داد این موازنه چگونه می‌توان معرفت اثرگذار را حفظ کرد و می‌توان نشر معرفت اثرگذار را به مجرای مشخصی روانه کرد؟ چه کسی تعیین می‌کند که چه چیزی به جعبۀ برنامه عمل تعلق دارد و چه چیز به زباله‌دان می‌رود؟

<<

جهان بینی‌های متفاوت و متضاد شواهدی به دست می‌دهند که معطوف است به خط‌مشی.

< نقش آفرینی در سطح اتحادیه اروپا

اروپا را به وحدتش در تحول بخشیدن به مذاکرات، تصمیم‌گیری و لابی‌گری فراملی می‌شناسند. اما اتحادیه اروپا نیز حوزه بزرگی از تخصص‌پراکنی است، هم تخصص دانشگاهی هم تخصص مرتبط با خط‌مشی. به دلیل رأی اکثریت در شورای اروپا و افزایش نفوذ پارلمان اروپا در رویه تصمیم‌گیری مشترک، هم شورا و هم پارلمان اروپا در کنار کمیسیون اروپا به مراکز مهم نفوذ و تخصص‌پراکنی بدل شده‌اند. به دلیل زیرساخت‌های کم‌مایه به طور عام و نبود تخصص دورن‌سازمانی به طور خاص، عرصه خط‌مشی‌گذاری در اروپا به روی منابع خارجی معرفت گشوده است. برای مثال در سطح اتحادیه اروپا صدها گروه تخصصی به صورت دائمی و موقت وجود دارند.

تعجبی ندارد که هم گروه‌های ذی‌نفع اروپایی و هم اتاق‌های فکر به سرعت زیاد شوند. برخلاف لابی‌های شرکت‌های تجاری، بسیاری از اتاق‌های فکر از این مزیت برخوردارند که سرشت غیرانتفاعی دارند و بالطبع مدعی مشروعیت معرفتی‌اند. در حالی که بنا به تعریف می‌توان معرفت گروه ذی‌نفع را سوگیرانه تلقی کرد، معرفت اتاق فکر را می‌توان بی‌طرفانه جلوه داد حتی اگر هزینه فلان پژوهشی را سفارش‌دهنده‌ای می‌دهد که چشم‌اندازی به‌وضع انتفاعی دارد. به رغم پیوند نزدیک کار لابی‌ها و اتاق‌های فکر این انگاره مثبت از اتاق‌های فکر و انگاره منفی از لابی‌ها هر یک نقش مهمی در ازدیاد اتاق‌های فکر دارد.

اگر بیشتر اتاق‌های فکر داخلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در نتیجه یکپارچگی اروپا به ناچار درگیر موضوعات مربوط به خط‌مشی اروپا شده‌اند، شمار اتاق‌های فکری هم که به وضوح خود را وقف مسائل مربوط به اتحادیه اروپا کرده‌اند به سرعت رو به افزایش است. یک نمونه از چنین سازمانی اتاقی فکری است در بریتانیا به نام «اروپای باز». این اتاق از دفاترش در لندن، بروکسل و برلین اتحادیه اروپا را به عنوان اتحادیه‌ای صرفاً اقتصادی معرفی و تبلیغ می‌کند. اروپای باز را شماری از کسب‌وکارداران بریتانیایی و سیاست‌مداران وابسته به حزب توری حمایت می‌کنند. این اتاق فکر به سان بسیاری از اتاق‌های فکر حامی بازار جزئی از شبکه استکهلم است که مرکز شبکه اتاق فکر نولیبرال اروپا در بریتانیا است، شبکه‌ای که از میانه دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۹ بیش از صد عضو پیدا کرده است. از آن زمان تا کنون «بنیاد مسیر جدید» و شبکه اتاق فکر مرتبط دیگر، یعنی «ائتلاف محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان اروپا» این شبکه را به موفقیت رسانده است. هم بنیاد و هم شبکه از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا زبان خواهند دید، اما اروپای باز و بنیاد سمت جدید احتمالاً به همکاری‌شان در هدایت اتحادیه اروپا به مسیرهای محافظه‌کارانه ادامه خواهند داد. از آنجا که گروه‌ای ذی‌نفع بریتانیا پس از خروج بریتانیا دسترس‌یشان به حلقه‌های تصمیم‌گیری اروپایی را از دست داده‌اند، محتمل است که بیشتر دست به دامان مجراهای دیگر که اتاق‌های فکر در آنها حضور پررنگی دارند شوند.

همچنین از دل شبکه ازمداقتاده استکهلم، همکاری‌های بین‌المللی‌ای پدید آمده است که خود را وقف وظایف خاص کرده‌اند، مانند شبکه

«اپیسنتر» که اتاق فکری سوئدی به نام تیمبرو آن را شکل داد تا با نظارت دولتی مخالفت کند و «آزادی مشتری» را تبلیغ کند. تیمبرو سازمانی قدرتمند است که از اواخر دهه ۱۹۷۰ زیر چتر حمایت انجمن‌های کسب‌وکار در سوئد بودند و به هواداری ستیزه‌جویانه‌اش از نولیبرالیسم در سوئد و این سو و آن سوی اروپا نام‌بردار است. تیمبرو تمام قد از ریاضت اقتصادی، «امنیت انعطاف‌پذیر» و دگرگون ساختن دولت رفاه در راستای اهداف نولیبرال دفاع می‌کند.

< سروشکل دادن به معرفت ادغام اروپایی و برگزیدن آن

یکی از اتاق‌های فکر بزرگ‌تری که مبلغ یکپارچگی اروپاست «مرکز پژوهشی‌های کاربردی خط‌مشی در آلمان» است. این مرکز از منابع مالی و سازمانی بزرگ‌ترین شرکت خصوصی آلمان، یعنی بنیاد برتلسمان منتفع می‌شود، اما از منابع دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ نیز بهره‌مند می‌شود. نمونه دیگر اتاق فکر نوترو یوروپ در فرانسه است. این اتاق فکر به وسیله ژاک دولور، رئیس سابق کمیسیون اروپا تأسیس شد و در پاریس و برلین واقع شده است و مصداق روشنی است از اتاق فکری که نقش «در گردان» را ایفا می‌کند: اتاقی که به دست اعضای سابق اتاق فکر بروکسل بنا شده است و برای حرفه‌ای‌های جوان فرصت‌های شغلی دست‌وپا می‌کند.

اگر چند کلمه‌ای درباره بروگل، مهم‌ترین اتاق فکر در زمینه علم اقتصاد بین‌المللی و خط‌مشی اقتصادی اروپاست بگوییم، بحث کامل به نظر می‌رسد. فکر تأسیس آن در سال ۲۰۰۵ به ذهن گروه‌های ذی‌نفع آلمانی و فرانسوی رسید. با ۳۰ عضو شروع به کار کرد و از دولت‌ها و شرکت‌های عضو کمک مالی می‌گرفت، کمک‌هایی که به این اتاق فکر امکان داد که فاصله‌اش از کمیسیون اروپا را حفظ کند. اتاق فکر بروگل که هم سیما و خصلت دانشگاهیش و هم نقش آفرینش در خط‌مشی‌گذاری زبانزد خاص و عام بود وقتی برای مواجهه با بحران مالی وحدت اروپا را تبلیغ کرد به اوج شهرت رسید. کمک‌های مالی آلمان و وزارت دارایی و وزارت اقتصاد می‌آمد و وقتی به نظر می‌رسید طرح پیشنهادی مورد تأیید اقتصاددانان فرانسه و آلمان که با سوسیال دموکراسی پیوند داشت جریانی سیاسی پدید آورد وزیر اقتصاد خشمگین شد. مقامات بروگل تهدید کردند که مخالفت سرسختانه آلمان با یک‌کاسه کردن وام دولتی را تضعیف کند، تا اینکه آنگلا مرکل در سال ۲۰۱۲ به دعوا خاتمه داد («مگر از جنازه من رد شوید»). در تلاش برای آشتی دادن حامیان مالی و اتاق فکر، مقام آلمانی در بدنه مشورتی بروگل به نزدیک‌ترین مشاور اقتصادی مرکل، لارس-هندریک رولر، داده شد.

بی‌گمان، ابعاد فراقاره‌ای کار بروگل از پیوندهای معرفت و قدرت در داخل اروپا مهم‌تر است. این اتاق فکر تأسیس شد تا در مقام شریک راهبردی و نظیر اروپایی مؤسسه اقتصاد بین‌المللی پیترسون واقع در واشینگتون، دی‌سی نقش آفرینی کند. برای مثال وقتی در رسانه‌های ایالات متحده درباره پیوند اروپایی بحث می‌شد، طرح پیوند آبی بروگل منبع اصلی بود. با ایجاد نوعی سلسله‌مراتب معرفتی، فرقی نمی‌کند که ساده‌سازی چقدر سیاسی باشد، زندگی برای روشنفکران، روزنامه‌نگاران و تصمیم‌گیران در مواجهه با پیچیدگی آسان‌تر شده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Dieter Plehwe <dieter.plehwe@wzb.eu>

< رهبران شرکتي انکار تغییرات اقلیمی

الین مک‌کیون، دانشگاه فناوری سیدنی، استرالیا

تصویرسازی از روکو فازاری



< هجوم به میدان علمی به رهبری ایالات متحده

مؤسسه امور عمومی بخشی از یک شبکه نولیبرال ترامپی است که در آن شمار اتاق‌های فکر امریکایی بسیار است. در سال ۱۹۹۸، مرد دست راست مورگان، ری ایونز، در نشست انتقادی «مؤسسه نفتی امریکایی» و «ائتلاف اقلیم جهانی (GCC)» شرکت داشت تا در آماده کردن طرح عمل جامعه علمی اقلیم جهانی نقش داشته باشد. این راهبرد عبارت بود از به کار گرفتن متخصصان روابط عمومی، استخدام عالمانی که اجماع علمی حول تغییرات اقلیمی را رد کنند تا در امداد رسانه‌ای شرکت کنند و جریان پایداری از اخبار، اظهارنظرها و نامه‌ها را به دست سردبیران برسانند تا اقلیم‌شناسی را به پرسش گیرند و با ارائه خط‌مشی‌های معطوف به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای مخالفت کنند.

سال بعد، مؤسسه امور عمومی ورود نماینده ارشد بخش روابط عمومی ائتلاف اقلیم جهانی، برسن-مارستلار به هیئت مدیره‌اش را خوش آمد گفت. اندکی پس از این رخداد، مؤسسه امور عمومی برای مدیر عامل جدید که وجهه عمومی مؤسسه در مقام یکی از حضار اصلی در بحث‌هایی ملی به منظور اثرگذاری بر خط‌مشی‌ها را بالا برد تبلیغ کرد. وی شخصا در رسانه‌های خبری حضور عمومی اثرگذاری دارد و با شناسایی حامیان مالی بالقوه که ممکن است از این فعالیت‌ها منتفع شوند منابع مالی مؤسسه را افزایش داد. اگر شاخص‌های اصلی عملکرد حضور رسانه و افزایش منابع مالی محقق می‌شد متقاضی موفق گذشته از حقوق پایه ۱۴۰۰۰۰ دلار، می‌توانست اضافه حقوقی ۵۰ درصدی را نیز انتظار داشته باشد.

جان روسکام در سال ۲۰۰۴ مدیر عامل مؤسسه امور عمومی شد. پیش از این او مدیر ارتباطات شرکتی برای بنگاه استخراج معدن ریو تینتو و کارمند و مدیر پویش حمایت از حزب لیبرال بود. روسکام نه تنها وجهه عمومی

سالیان سال پیش از سیاست پساحقیقت و «مرگ تخصص» انکار تغییرات اقلیمی وجود داشته است. طی سی سال گذشته در ایالات متحده و استرالیا، شاهد آن بوده‌ایم که جوانه‌های این پدیده‌های زیان‌بار در منظره بحث عمومی سبز شد و آن را زشت و تباه کرد: برساختن نوعی مناقشه علمی کاذب در رسانه‌های خبری (اخباری اساسا دروغین که بر گواهی متخصصانی دروغین استوار بود)؛ جنگی چریکی بر سر معرفت علم بنیاد؛ خوارشمردن تولید دانشگاهی و علمی معرفت؛ نظریه‌های توطئه که به منظور بدنام کردن دانشمندان و از میان بردن اعتماد به علم و میدان دادن به جنبشی ضد علمی طراحی شده است که آن‌قدر جنون‌آمیز و خصمانه است که خط‌مشی‌های کاهش تغییرات اقلیمی به نظر ناممکن می‌رسد.

انکار تغییرات اقلیمی در ایالات متحده و استرالیا بیش از همه موفق و بی‌پروا بوده است. اتاق‌های فکر نولیبرال این دو کشور که از حمایت مالی صنایع سوخت فسیلی، استخراج معدن و انرژی برخوردارند، نقش کارآفرینان سیاسی در رسانه‌های خبری را - که بیشتر مردم اطلاعات علمی را از آنها می‌گیرند - ایفا می‌کنند. در استرالیا، می‌توان ریشه انکار تغییرات اقلیمی را در «مؤسسه امور عمومی (IPA)» پیدا کرد، اتاق فکری که در ملبورن مستقر است. مؤسسه امور عمومی که زمانی اتاق فکری بی‌جنب و جوش و محافظه‌کار بود که برای حمایت حزب لیبرال محافظه کار بودجه‌اش را افزایش داد، در اواخر دهه ۱۹۷۰ به تصاحب خصمانه ائتلافی شرکتی به رهبری هیو مورگان از مدیران صنعت استخراج معدن و هواخواهان نولیبرالیسم درآمد. پس از این کودتا، مؤسسه امور عمومی به عنوان اتاق فکر نولیبرالی نوظهور بار دیگر آغاز به کار کرد، اتاق فکری که در رسانه خبری جنگ‌های عمومی به راه انداخت تا برای حامیانش خط‌مشی‌های مطلوب را فراهم آورد.

<<



اقلیمی بشرزاد ناممکن است. او افزود که تغییرات اقلیمی توطئه‌ای است با همکاری دانشمندان و سیاسیون چپ‌گرا و مدافعان خط‌مشی‌های معطوف به کاهش تغییرات اقلیمی را به ریشخند گرفت.

انتشار کتاب پلیمر از الگوی مشابهی پیروی می‌کند که در اتاق‌های فکر ایالات متحده که به انتشار کتاب‌های «شک‌اندیشانه» درباره محیط زیست مشهورند و کتاب‌هایشان به بحث‌های مهمی درباره خط‌مشی انجامیده است برقرار است. پلیمر به مانند آنچه در ایالات متحده برقرار است مطبوعات را به خدمت گرفت و در روزنامه‌های استرالیایی ۲۱۹ مقاله نوشت. جالب است که به همکاریش با مؤسسه امور عمومی هیچ اشاره‌ای نشد.

در حالی که کتاب پلیمر از سوی روزنامه‌نگاران و سردبیران جناح راستی به عنوان استدلالی قاطع در رد اجتماع علمی درباره تغییرات علمی مورد استقبال قرار گرفت، عموم منتقدان علمی این کتاب قاطعاً به ریشخند گرفتند و آن را سراسر داستان تخیلی بازاری دانستند. در این اثنا، اظهارات عمومی پلیمر، به سادگی اقلیم‌شناسان و حامیان خط‌مشی‌های تغییرات اقلیمی را بدنام و خوار کرد. وی در یک مصاحبه رسانه‌ای چنین اظهار داشت که «به برکت وجود حامیان خشک‌مغز محیط زیست، گرمایش جهانی بشرزاد به نظم باوری دینی بدل شده است [...] از این رو میان عملکرد آفرینش‌باوران و عملکرد حامیان محیط زیست و مخالف گرمایش جهانی مقایسه مهمی می‌کنم.»

پلیمر، به رغم نداشتن تخصص در اقلیم‌شناسی و ناتوانیش در پیش آوردن چالشی معنادار برای اجماع علمی در باب تغییرات اقلیمی، خود را در دل هوادارانش جا کرد. پس از انتشار کتاب وی، اعتماد عمومی به اقلیم‌شناسی افت کرد، طرح تبادل انتشار شکست خورد و سیاسیون جناح راستی پلیمر را گالیله عصر مدرن خواندند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Elaine McKewon <elaine.mckewon@gmail.com>

مؤسسه امور عمومی را از رهگذر هموار کردن دسترسیش به رسانه‌های خبری استرالیایی بالا برد، بلکه با موفقیت نام این مؤسسه را در زمره مؤسسات غیرحزبی و غیرانتفاعی ثبت کرد که حامیان مالی پنهانشان توانستند مدعی شوند که بذل و بخشش‌هایشان معافیت‌های مالیاتی است.

در این اثنا، روسکام گروه‌های پیشگام مؤسسه امور عمومی از جمله «ائتلاف اقلیم‌شناسی استرالیا (ACSC)» که «مؤسسه هارتلند» در ایالات متحده آن را حمایت مالی کرد. رسالت ائتلاف اقلیم‌شناسی استرالیا، این بود که با اجماع علمی جهانی درباره تغییرات اقلیمی در افتند و جلوی تدوین خط‌مشی‌های معطوف به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و کاهش تغییرات اقلیمی را بگیرند.

< جنگ رسانه‌ای با اقلیم‌شناسی

با بررسی موشکافانه‌تر درمی‌یابیم که «مشاوران علمی» ائتلاف اقلیم‌شناسی استرالیا استدلال علم‌بنیادی در رد اجماع علمی درباره تغییرات اقلیمی اقامه نکردند. برعکس، آنها در مقام همکاران مؤسسه امور عمومی و نویسندگان ثابت‌تقد و بررسی‌مؤسسه/امور عمومی، به تمسکشان به روایت‌های ایدئولوژیک بنیاد که تغییرات اقلیمی را توطئه چپ‌ها جلوه می‌دادند ادامه دادند. این روایت‌ها به واسطه فعالیت‌های اعضای جناح راستی مطبوعات، که مؤسسه امور عمومی و گروه‌های خط مقدمش را الگوهای نقش فکری و ایدئولوژیک تلقی کردند از مؤسسه امور عمومی به عامه مردم نشر یافتند. بدین قرار، زرادخانه سخن‌پراکنی مؤسسه امور عمومی روایت‌هایی را در اختیار روزنامه‌نگاران و ویراستاران گذاشتند که اقلیم‌شناسان و سیاسیون چپ‌گرا را اهریمن‌انگاری کردند.

این قضیه را در نخستین بحث‌های پارلمانی که به سال ۲۰۰۹ در استرالیا درباره «طرح تبادل انتشار» (ETS) صورت گرفت به وضوح می‌توان دید. یکی از مشاوران علمی ائتلاف اقلیم‌شناسی استرالیا، زمین‌شناس معدن و مدیر شرکت استخراج معدن، یان پلیمر، کتابی را در انتشارات همکار مؤسسه امور عمومی منتشر کرد و در آن چنین استدلال کرد که تغییرات

< شبکه‌اتاق‌های فکر نولیبرال دربرزیزل

هرنان رامیرز، و پژوهشگر انجمن ملی پیشرفت علمی و فناوری (CNPq)، برزیل

یکی از پی‌پیدارهایی که مشخصه این رخدادهاست بی‌گمان هجوم جنبش‌های بود که اعضای آنها غالباً جوانانی بودند که به گفتمان راست‌گرای نولیبرال متمایل بودند. جنبش‌های «برزیل آزاد»، «دانشجویان آزادی‌خواه» و «پیش به سوی به خیابان‌ها» مصادیق بارز چنین جنبش‌هایی‌اند. گرچه کماکان اطلاع‌چندانی دربارهٔ آنها وجود ندارد، شواهدی وجود دارد که آنها را با پیش‌گام‌های این چرخش بزرگ ایدئولوژیک و اتاق‌های فکرش پیوند می‌دهد. آنان اساساً از رهگذر شبکه‌های اجتماعی رسانه‌ای و با بهره‌گیری از مجاری گوناگونی که با دیگر مراکز نولیبرال پیوند دارد ایده‌هایشان را اشاعه می‌دهند.

طرف مدتی بسیار کوتاه، اقدامات این گروه‌ها سبب شد بتوانند تودهٔ بزرگی از مردم را جذب خود کنند و روایتی مقدماتی و ناقص را در ذهنشان جا انداختند. جمعیتی که این گروه‌ها بسیج کردند شبکه‌ها و رسانه‌های جمعی را پر کردند و از آنجا در گردهمایی‌هایی عظیم به خیابان‌ها و میادین شهر هجوم آوردند. این گردهمایی‌ها شرایط را برای کنشگران نهادی که در پی آن بودند که رئیس‌جمهور دوباره منتخب را به زیر بکشند مهیا کرد.

سازمان‌های آنها سازمان‌هایی با ساختار اندام‌وار که هستهٔ مرکزی‌ای داشته باشد و اعمال و ایده‌ها از آن ساطع می‌شوند نبودند بلکه به شبکه‌ای بدل شده بودند که از رهگذر شکلی آزادتر از هم‌زیستی و منابع سه‌گانه عمل می‌کند. نظر به این واقعیت که برزیل کشوری است با سازمان‌های ملی نمایندگی بنیاد محدود این شبکه پیچیده و پیچیده‌تر شده است. این قضیه خاصه در مورد طبقهٔ بورژوا راست می‌آید که مایل‌اند هم‌راستا با شقاق‌های منطقه‌ای و احزاب سیاسی‌ای که نمایندهٔ منافعشان‌اند عمل کنند. این احزاب سیاسی تا حد زیادی گوش به فرمان کارفرمایان سیاسی محلی بودند و هدف و برنامهٔ منسجمی ندارند.

< تاریخ‌مندسازی مختصر موضوع

برای فهم تاروپود شبکه‌های اتاق فکر نولیبرالی که در حال حاضر مشغول فعالیت‌اند به برخی سنتزهای تاریخی اساسی نیازمندیم. پیشینهٔ نفوذ ایده‌هایی که می‌توانند با نولیبرالیسم پیوند داشته باشند به نیمهٔ دههٔ ۱۹۵۰ برمی‌گردد، یعنی زمانی که گسترششان را آغاز کردند. آنها در پایان آن دهه، تا حد زیادی نسل نخست اتاق‌های فکر، در نهادها ریشه دواندند. «مؤسسه دموکراسی‌ورزی برزیل (IBAD)» و «مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات اجتماعی» (IPES) در این خصوص برجسته‌اند. هر دو مؤسسه نخستین نقش‌هایشان را در طراحی خط‌مشی‌های عمومی برای مخالفان سیاسی رئیس‌جمهور حزب کارگر ژواو گولارت ایفا کردند؛ این عناصر بعدها در



«مانیفستوچی»: شمایل کارناوالی مدرسهٔ سامبا، پارادیسو دو تویوچی که به دست بورژوازی سائو پائولو اداره می‌شود، کارناوال برزیل، سال ۲۰۱۸

از شورش‌های سال ۲۰۱۳ به این سو، برزیل ناآرامی‌های سیاسی بزرگ و تغییرات ایدئولوژیک سریعی را از سر گذرانده است. این تغییرات سبب روی گرداندن از خط‌مشی‌های نوتوسعه‌گرایانه و روی آوردن به دستورالعمل‌های نولیبرال شد که در دوران ریاست جمهوری دیلما روسف – دورهٔ دوم آن – آغاز شده بود. این چرخش نتیجهٔ عمل کنشگران و عوامل بسیار بود نه تغییر جهتی خودخواسته. برخی از آنها پیش از بحران در صحنه بودند، حال آنکه برخی دیگر در زمان بحران سربرآوردند و تثبیت شدند. به این دلیل، بحث ما با رخداد اخیر آغاز می‌شود اما به عناصر از پیش موجود نیز توجه خواهد کرد.

نخستین دوره دیکتاتوری به کار گرفته شد اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ رفته رفته امتیازشان را از دست دادند.

گسیختگی و عدم تداوم پیش گفته یکی دیگر از مشخصه‌های پیشرفت نهادی نولیبرالیسم در برزیل است. افزون بر شقاق منطقه‌ای، نهادهایی که به آنها اشاره کردیم بیشتر به کارکردهای تبلیغاتی متمایل اند تا نقش‌های خط‌مشی‌گذارانه. کارکردهای نوع دوم برای گروهی هسته‌ای از نهادهای آموزشی خصوصی، مانند «فونداسو ژتولو وارگس»، و «دانشگاه کاتولیک پانتیفیکال ریو دو ژانیرو» کنار گذاشته شده‌اند. هم‌زمان، انرژی چندانی روی تعلیم کارکنان فنی‌ای که این نهادها استخدام کردند نگذاشته‌اند، کارکنانی که وضع اجتماعیشان شبیه وضع اجتماعی طبقه کارآفرین است و این بستر را حرکت سیال میان این دو سپهر میسر کرد.

موج دوم ایجاد اتاق‌های فکر نولیبرال پی از گشایش دموکراتیک در دهه ۱۹۸۰ رخ داد، دوره‌ای که در آن «مؤسسه‌های لیبرال» پا به هستی گذاشتند. این اتاق‌های فکر در سال‌هایی بنا شدند که آنتونی فیشر، پایه‌گذار و الهام‌بخش مؤسسه امور اقتصادی و شبکه اطلس طرف مشورت قرار می‌گرفت و در ریو دو ژانیرو، ساووپائولو و دیگر مراکز بنا به دستورالعمل‌های مشابه مشغول کار شدند. اداره مرکزی پورتو الگره نام «مؤسسه آزادی» را برای خود برگزید و تحت فرماندهی مستقلی است.

همچنین این امر به ما کمک می‌کند که درک کنیم چرا شخصیت‌هایی که در روزگار طلایی نولیبرالیسم برزیلی خط‌مشی اقتصادی دولت فرناندو ایچ کاردوسو را مشخص می‌کردند از میان بهترین‌های دانشگاه کاتولیک پانتیفیکال ریو دو ژانیرو آمده بودند. آنها بعدها بانکدارها، سرمایه‌داران و مشاوران حزبی موفق شدند. هنگام خروج از دولت، به «مؤسسه مطالعات خط‌مشی اقتصادی» پناه جستند، شاید مهم‌ترین اتاق فکر نولیبرال که فعالانه با طرز تفکر خاص خودش ره می‌پیمود. بسیاری از آنها اعضای «مؤسسه هزاره» نیز بودند، اتاق فکری که فیلسوفی از پورتو الگره و

اقتصاددانی از دانشگاه کاتولیک پانتیفیکال ریو دو ژانیرو بنیان‌گذار نهادند. هر دو گروه با بنگاه‌های رسانه‌ای هژمونیک که مدعی بودند اتاق‌های فکری حمایت‌گردد مرتبط‌اند. «اجلاس آزادی» به مهم‌ترین اجلاس مخفیانه گروه بدل شده است. این اجلاس در نقش سازمان کانونی‌ای ظاهر شده است که شرکایش را سالی یک بار در پورتو الگره گرد می‌آورد. سیالیت اعضای همه این سازمان‌ها نیز درخور توجه جداگانه است.

< آیا پایان این دالان چراغی هست؟ >

نظر به گسترش این شبکه، گفتمان و اعمالش که برنامه عملی نولیبرال را در صف مقدم خط‌مشی اقتصادی دیلما قرار داده است این سناریویی آزارنده است. با این حال، این امر جلوی سقوط گماشته‌اش را نگرفت و بعدها به استیضاح وی و بر مسند نشستن میشل تمر و تیم اقتصادی منجر شد، رخدادی که در خط‌مشی که برزیل تا سال ۲۰۱۳ در پیش گرفته بود چرخشی ایجاد کرد.

با این حال، اکنون چنان می‌نماید که جریان‌های اخیر از توش و توان افتاده است. مدعیاتی که از آنها برای توجی تغییر رژیم استفاده شد، نتوانسته است از نوعی تلقی مبتنی بر فهم عرفی که این موج بین‌المللی به راه انداخته بود فراتر رود و برای ایجاد اجماعی فراتر از محافل خاص بسنده نبوده است. افزون بر این، خط‌مشی‌ها عمومی‌ای که در گرماگرم این موج سوم نولیبرال تشویق شد نیز نشانه‌هایی از شکست را نشان می‌دهند که در سست شدن علاقه رأی‌دهندگان به نامزدهایی که حامی این خط‌مشی‌ها بودند تبلور یافته است. این رخداد با محبوبیت پابرجای رئیس‌جمهور سابق لوئیس ایناسیو لولا دا سیلوا در تقابل است که در برابر این طوفان شدید مقاومت کرده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Hernán Ramírez <hramirez1967@yahoo.com>

< اتاق‌های فکر فکر مشورتی: دست‌مایه‌های برای بازاریابی یا هژمونی؟

متیاس کیپینگ، دانشگاه یورک، کانادا

به هم وصل کردن جهان و استعمار همه چیز؟



طراز اول، چهارده تاشان به شرکت‌های مشاوره مرتبطاند و در این میان مؤسسه جهانی مک‌کینزی بالاترین رتبه را دارد. «انتفاعی» ویژگی‌ای گمراه‌کننده است، چراکه - برخلاف دیگر خدمات مشاوره‌ای - این بینش‌ها به رایگان نشر می‌یابند. پس پرسش اینجاست که چرا شرکت‌های مشاوره نخست آنها را ارائه می‌کنند.

< رهبری فکری یا هراس پراکنی؟

پیشگام این قضیه مؤسسه جهانی مک‌کینزی بود و طولی نکشید که مؤسسات دیگر نیز در پی آن آمدند. پاسخ ساده‌ای که در خصوص منطق پیدایش این اتاق فکرها می‌توان داد این است که آنها در بازار مشاوره مدیریتی پیوسته رقابتی ترشونده دست‌مایه بازارند. مدیران آن خدمات مشاوره‌ای را می‌خرند که بر «دانش برتر» مبتنی است - یا دست‌کم بدین

وقتی که به مباحثات مطبوعات درباره تازه‌ترین جریان‌ها، از جمله کلان‌داده، هوش مصنوعی یا آینده تولید کارخانه‌ای نظر می‌افکنیم، پی‌درپی به گزارش‌هایی برمی‌خوریم که اتاق‌های فکر بنگاه‌های بزرگ مشاوره در سطح جهان منتشر می‌کنند. از همه پرارجاع‌تر احتمالاً «مؤسسه جهانی مک‌کینزی (ام‌جی‌آی)» است، اما ارجاعاتی به «مؤسسه ارتقای عملکرد اکسنچر»، «مؤسسه ارزش کسب و کار آی‌بی‌ام» یا «مؤسسه هندرسون» وابسته به «گروه مشاوره بوستون» نیز می‌شود. بیشتر تألیفات این مؤسسات درباره مسائل مرتبط با کسب‌وکار است، اما برخی راجع به پیشرفت‌های اقتصادی کلان اظهار نظر می‌کنند و به پرسش‌های گسترده‌تری مانند آینده جهانی‌شدن یا برابری جنسیتی می‌پردازند. یکی از پرکاربردترین رتبه‌بندی‌های اتاق فکر مؤید تأثیر این «مؤسسات» و «بینش‌هایشان» است. در این رتبه‌بندی از میان ۲۵ «اتاق فکر انتفاعی»

<<

دست‌وپا کردن فضایی بزرگ‌تر برای خود درون «صنعت دانش مدیریت». دانشگاهیان عرصه مدیریت ممکن است خود آن فرصت را پدید آورده باشند به این صورت که تا می‌توانند به پارادایم علم طبیعی در پژوهش نزدیک می‌شوند، پارادایمی که اتفاقاً تا حدی از آن شاخص‌های عملکردی اثر می‌پذیرد که همان مشاوران وارد خدمات عمومی می‌کنند. مدیران عمل‌ورز بیشتر پژوهش‌های مدیریتی امروزی را تا حد زیادی نامفهوم و اغلب کسل‌کننده تلقی می‌کنند، هرچند به طور رسمی به اهمیتشان اذعان می‌کنند. از این رو این مدیران با خشنودی به «پژوهش‌های» اتاق‌های فکر مشاوره تکیه می‌کنند. پرسش این است که تا کی مشاوران باید مشروعیتشان را با سازوبرگ دانشگاهی حفظ کنند. بسیاری از اساتید مدارس کسب‌وکار می‌کوشند که اعتبارشان نزد عمل‌ورزان را قوت بخشند و دانشجویان می‌کوشند با برجسته کردن مدارک مشاوره اعتبارشان را تقویت کنند.

< استعمار همه چیز؟

این جست‌وجوگری مشاوران برای به دست آوردن حجت بیشتر در تعریف بهترین ورزه‌ها ما را به منطقی گسترده‌تر می‌رساند - و تا اندازه‌ای ما را وارد قلمرو نظریه توطئه می‌کند. آیا ایجاد این اتاق‌های فکر بخشی از طرحی نیست که هدفش سلطه بر نه‌تنها تحول کسب‌وکار بلکه اقتصاد، جامعه و حتی پیکره سیاسی در مقیاسی جهانی است؟ وقتی به اندازه و حوزه نفوذ بسیاری از این شرکت‌ها توجه کنیم که امروزه نه‌تنها به شرکت‌ها بلکه بسیاری از سازمان‌های دیگر، از جمله کلیسای کاتولیک و نیز حکومت‌های مختلف مشاوره می‌دهد این ادعا کمتر عجیب و غریب به نظر می‌رسد. این مدعا موجه‌تر می‌گردد وقتی به شمار غیرعادی دانش‌آموختگانی که در این شرکت‌ها پرورش یافته‌اند توجه کنیم، دانش‌آموختگانی که بسیاریشان اکنون در سمت‌های رهبری، کسب‌وکار و جاهای دیگر، از جمله دانشگاه مشغول فعالیت‌اند - کافی است پیشینه تحصیلی رئیس دانشگاه را بررسی کنید - و جزء مخاطبان اصلی بینش‌های این اتاق‌های فکر و نگاه مشترکشان به آینده‌اند.

هیچ یک از کارهای بالا شروانه نیست. شری یا خیری آنها بستگی به نوع ایده‌هایی دارد که بر ساخته می‌شود و اشاعه می‌یابد. این اتاق‌های فکر و شرکت‌های مشاوره که آنها را ایجاد می‌کنند می‌توانند نقش نیروهای «خیر» را ایفا کنند - خیری بزرگ‌تر، نه آن خیری که جیب شرکا و سهام‌دارانشان را پر می‌کند. و در حقیقت سرنخ‌هایی وجود دارد که برخی از این مؤسسات با توجه به برابری جنسیتی یا نیاز به سرمایه‌داری‌ای بلندمدت این ایده‌ها را مطرح می‌سازند. با این حال، تاریخ صنعت مشاوره مدیریتی و تأثیراتی که تا کنون گذاشته است اگر نگوییم نگرانمان می‌کند دست‌کم به درنگ وامی‌داردمان. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Matthias Kipping <mkiping@schulich.yorku.ca>

طریق است که آنان ناچارند تمسکشان به شرکت‌های مشاوره را برای سهام‌داران موجه جلوه دهند. در آن چشم‌انداز، شرکت‌های اتاق‌های فکر را برپا می‌کنند تا «رهبری فکریشان» را به وضوح نشان دهند و در حقیقت این شیوه‌ای است که بارها اهدافشان را توصیف کرده‌اند. برخی دانشگاهیان که مشاوره می‌خوانند در عین حال که مستقیماً اشاره‌ای به اتاق‌های فکرشان نمی‌کنند برای رهبری فکری ادعا شده‌شان انگیزه‌ای تا حدودی خودخواهانه‌تر را برجسته می‌سازند. آنان برآن‌اند که توالی ایده‌های مدیریتی که مشاوران ترویجشان می‌کنند - یا «مد»ها چراکه مایل‌اند برای برجسته کردن سرشت گذرایشان آنها را با این نام بخوانند - در خدمت هراس‌افکنی در میان مدیران درباره آینده‌ای اگر نه تهدیدآمیز، دست‌کم بسیار نامطمئن‌اند و آنها را تشویق می‌کنند که مشاورانی به خدمت گیرند که - اگر نگوییم «پتوی راحتیشان» - راهنمایشان باشند. در حقیقت وقتی مدیران گزارش‌های این اتاق‌های فکر را می‌خوانند دلمشغول آن می‌شوند که چگونه با تحولات چالش‌انگیز اگر نگوییم تهدیدآوری که آنها پیش‌بینی می‌کنند مواجه شوند - نگرانی‌ای که خود این گزارش‌ها در بهترین شرایط پاسخ‌هایی کلی برای آن دارند - و بر اساس این منطق مدیران تشویق می‌شوند که به سراغ شرکت مشاوره‌ای روند که در نهان دستش در دست اتاق فکری است که درباره جریان‌های دهشت‌زا به آنها هشدار می‌دهند.

< پیروی کردن از دانشگاه یا گرفتن جای آن؟

این گزارش‌ها حتی پارافراتر می‌گذارند و به مشاوران یاری می‌کنند که برای خدماتشان بازارهای جدید بگشایند، چه این بازارهای جدید حوزه‌های کارکردی دیگر، بخش‌های مختلف یا اقتصادهای نوظهور باشد. آنها با به دست دادن «بینش‌های» عمیق درباره هریک از این موضوعات توانمندی خود را نشان می‌دهند تا در میان مشتریان بالقوه علاقه برانگیزند و در نهایت برای راه حل‌هایی که به این مشتریان پیشنهاد می‌دهند مشروعیت دست و پا کنند. این انگیزه به انگیزه دوم - که گسترده‌تر است - و در پشت این اتاق‌های فکر وجود دارد می‌انجامد. این انگیزه به جایگاهشان در میان - به اصطلاح برخی - «مقامات مدیریتی» مربوط می‌شود، مقام‌هایی که دربرگیرنده مدارس کسب‌وکار و رسانه مدیریت‌اند. تعجب‌آور نیست که بیشتر این «مؤسسات» از زبان دانشگاه برای توصیف فعالیت‌ها، انگ‌زنی بر مشاورانی که گزارش‌ها را به عنوان «پژوهشگر» یا «همکار پژوهشگر» تدوین می‌کنند و حتی دانشگاهیان مشهور، از جمله برندگان جایزه نوبل، را به عنوان مشاور استخدام کنند بهره می‌گیرند. آنها همچنین نتایجشان را در رسانه‌های مدیریتی معروف یا به رایگان - وقتی که مقاله‌ای رنگ و بوی ایده‌هایشان را دارد - یا در ازای پول منتشر می‌کنند.

دلویت با ایجاد «انتشارات دانشگاه دیلویت» احتمالاً در این رابطه بیش از همه جلورفته است. این را هم به سادگی می‌توان نوعی بازاریابی هوشمندانه تلقی کرد که به آنچه مشاوران می‌گویند اعتبار بیشتری می‌بخشد. اما این کار ممکن است بازتاب کوششی باشد در جهت

مطالعهٔ مراقبت، محور مباحثات کنونی دربارهٔ مخاطرات دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که امروزه در جهان در حال رخ دادن است. شمار بی‌سابقهٔ زنانی که در سیل انسانی عبور از مرزها برای جستجوی کار گسیل یافته‌اند الگوهای تازه و فعلی نابرابری را در امتداد خطوط طبقاتی و جنسیتی و نژادی و ملی بازتولید می‌کنند. «بحران مراقبت» در مورد هزینه‌ها و عواقب عمیقاً نامتوازن و ناعالانهٔ اقتصادی نئولیبرالی نگرانی‌هایی را برانگیخته است، به‌ویژه برای زنانِ عمدتاً فقیر و مهاجر و غیرسفیدپوستی (racialized) که سنگینی بار مراقبت از دیگران را به دوش می‌کشند. مطالعهٔ مراقبت به همان میزان که به ایدئولوژی‌های

شناخته نمی‌شوند. کار مادران جایگزین به سبب مرزهای محو میان مبادلات کالایی و پیشکشی، چندان تشخیص‌پذیر نیست. ممکن است والدین صاحب نطفه (Intended parents) در عوض این‌که خود را جزء لایتجزای روابط اجتماعی غیرشخصی استثماری و کالایی شدن مضاعف صمیمیت و کار تولیدمثل بدانند، درمان احساسات نوع‌دوستانه روابط پیشکشی قرار گیرند.

مجموعه متنوعی از بازیگران و نهادها بر ارزش مراقبت همچون امری که در زندگی روزمره تحت تسلط سرمایه‌داری به لحاظ اجتماعی ضروری و از آن جدا ناشدنی است، تاثیر گذاشته‌اند. محرومیت کارگران مراقبت از حمایت‌های حقوقی موجود، چه به عنوان مهاجران موقت و مادرهای جایگزین داوطلب و چه در فعالیتهای کاری بدون مزد، کار مراقبت را بیش از پیش به منزله کاری از روی عشق و فداکاری ارزش‌زدایی می‌کند. دولت با تغییر اولویت‌های سیاست‌گذاری خود از مسئولیت‌ها (و مخاطرات) مراقبت کنار کشیده و عقب‌نشینی کرده و شانه خالی کرده است، اما همزمان اصلاحاتی را دنبال کرده است که آب به آسیاب بازاری‌سازی کار مراقبتی و مهرورزانه ریخته است. مورد سنگاپور را ملاحظه کنید: گزینه‌های قویاً بازاری‌شده و خصوصی‌شده دولت برای تأمین نیازهای مراقبتی از طریق برنامه کارگران خانگی خارجی، نقش دولت را در مزیت دادن به خانواده‌های طبقه متوسط و بالا نسبت به خانواده‌های طبقه کارگر را برجسته می‌کند. روندهای هم‌اکنون بازاری‌سازی و خصوصی‌سازی مراقبت، با مشاغل نا امن و دستمزد پایین برای کارگران مراقبت در پیوند است.

عشق و مراقبت در سرتاسر زنجیره‌های جهانی مراقبت نقل و انتقال می‌شود و دگرگون می‌گردد. به تصویر کشیدن زنجیره‌های جهانی‌شده مراقبت پرده‌ای را مقابل چشمانمان می‌گسترده که می‌توانیم بر روی آن روابط فضایی قدرت را تجسم کنیم. در خانه‌های کارگران مهاجر، اعضای خانواده، از چانه‌زنی بر سر تقاضای تأمین اشکال مادی و عاطفی کار برای فرزندان و اهل خانه خودشان عبور کرده‌اند. شواهدی

از کشورهای پاسوسویالیستی اروپای شرقی نشان می‌دهد که پدران مجردی که از مردانگی اشکال دفاعی می‌سازند تا آنها را از تمسخر و حذف در امان نگه دارد، به اندازه مادران پذیرنده کار «عشق ورزیدن مادرانه» نیستند. در معاملات مرزی، هماهنگ کردن کارفرمایان با کارگرانی که در مسیرهای طولانی سفر می‌کنند تا از متقاضیان مراقبت کنند، اغلب وابسته به به میانجی‌های متعدد-از کارگران خصوصی گرفته تا توافق‌نامه‌های ملی دوجانبه- است. در ژاپن گسترش برنامه‌های مراقبتی تحت حمایت دولت برای جمعیتی که به سرعت در حال سالخورده شدن است، موجب تأکید غیرمنتظره‌ای بر مهاجران آموزش‌دیده حرفه‌ای شده است؛ مهاجران آموزش‌دیده‌ای که می‌توانند در این «پل‌سازی» فرهنگی وارد شوند تا از «دیگربودگی» قومی خود به متقاضیان ژاپنی مراقبت پل بزنند. زنجیره‌های جهانی‌شده مراقبت، خانواده‌ها را از یک ناحیه به ناحیه دیگری از اقتصاد جهان وصل می‌کند و بازتابی از سازماندهی مجدد روابط عمومی و خصوصی قدرت در درون و میان خانواده و جامعه مدنی و دولت و نهادهای اقتصادی است.

تمامیت چنین اعمالی، تداعی‌کننده نظام نیرومندی تلاقی ستم‌هاست، به همین سبب این روندها مخالفانی هم دارند. در برخی از موارد شاهد سازش اتحادیه‌ها و تشکلهای جامعه مدنی با معارضات تازه سازماندهی و سیاستگذاری هستیم؛ در موارد دیگر، شاهد پیشرفت وحدت و همبستگی غیرمنتظره اما حیاتی در حمایت از کارگران مراقبت و رسیدگی منصفانه به آنها هستیم. کارگران مراقبت چه در محدوده منازل خصوصی چه در ادارات‌های قدرت، فعالانه روابط نابرابر و انقیاد را به بحث می‌گذارند و به مبارزه می‌طلبند، گاهی تقسیم کار جنسیتی و قومی-نژادی را بازتولید می‌کنند و گاه هویت‌ها و فردیت‌های همبسته‌ای را نقش می‌زنند.

کالایی شدن گسترده و فزاینده مراقبت، با داخل کردن سوژه سیاسی جدید، پایه‌ای برای اشکال تازه عاملیت جمعی ایجاد کرده است. پیگیری مبارزات طولانی از سوی تشکلهای

کارگران خانگی و متحدانشان در سطح جهانی به سازمان بین‌المللی کار فشار آورد تا نخستین مجموعه استانداردهای بین‌المللی برای کارگران خانگی را در سال ۲۰۱۱ تصویب کند (مقاله‌نامه ۱۸۹). پس از محرومیتی تاریخی که به سبب پیوند با برده‌داری خانگی و بیگاری استعماری و روابط ارباب نوکری ایجاد شده بود، این مقاله‌نامه به کارگران خانگی واژگان مشترک و خط مشی جهانی اعطا کرد تا به عنوان کارگر مدعی حقوق خود شوند و سیاستگذاری‌های ملی و هنجارهای قانونی بین‌المللی حقوق بشر را در جهت پیگیری‌هایشان برای شرایط مناسب کار و گسترش «کار شایسته» برای کارگران خانگی، اهرم قرار دهند.

میراث تاریخی و بسترهای سیاسی ملی نیز به شیوه‌ها و ابزارهای در دسترس برای فعالان جنبش اجتماعی سر و شکل بخشیده است. سازماندهی کارگران داخلی به قرن بیستم برمی‌گردد، که دوره مهم دیگری در تحولات اجتماعی و اقتصادی بوده است. فعالیت‌های اخیر در ایالات متحده و مکزیک نمایانگر استراتژی‌های نوآورانه‌ای در جنبش‌های اجتماعی است که به هویت‌های متلاقی چندگانه‌ای نزدیک می‌شود که از میان آنها اعضا و هم‌پیمانی را جذب می‌کند. در کشور هند چارچوب بسیج نیروها بر حقوق بشر متمرکز است و همبستگی بین‌المللی را (به جای همبستگی منطقه‌ای) ترویج می‌کند تا دولت ملی را هدف قرار دهد. در حالی که در اکوادور چارچوب بسیج نیروها بر حقوق کار برابر متمرکز است و بر همبستگی منطقه‌ای بیشتر از همبستگی سطح جهانی تأکید دارد. اقتصاد سیاسی فوق‌ملی مراقبت که مدام در حال تغییر است، با بهره‌گیری از ساختارهای جدید فرصت سیاسی، نه فقط بر انواع بازیگران اجتماعی درگیر در سامان‌دهی مراقبت تاثیر گذاشته است، بلکه افق‌های سیاسی فعالیت‌های تشکلی و جمعی را نیز دگرگون کرده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Heidi Gottfried <ag0921@wayne.edu>

Jennifer Jihye Chun <jj.chun@utoronto.ca>

< بحران جهانی مراقبت؟

فیونا ویلیامز، دانشگاه لیدز و دانشگاه اکسفورد، بریتانیا، عضو کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی (RC19) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

سازمان بین‌المللی کار.



محلی، بیکاری و فقر، زنان را مجبور کرده است تا نقش پررنگ‌تری در نان‌آوری داشته باشند.

< پویایی تغییرات نیازهای مراقبتی در حال تغییر

در دولت‌های رفاه توسعه‌یافته افزایش سن جامعه و کاهش باروری باعث رشد نیاز به مراقبت شده است و در نتیجه «مراقبت» در این کشورها به عنوان یک دغدغه‌ی اساسی اجتماعی، سیاسی و مالی مطرح می‌شود. البته شرایط در کشورهای در حال توسعه نیز بهتر نیست. هر کدام از کشورهای در حال توسعه به شیوه‌ای این شرایط را تجربه می‌کنند؛ به طوری که در بدترین شرایط، در آفریقای جنوبی، بیماری‌های مزمن، بلاهای طبیعی و نسبت بالای کودکان تحت تکفل، بار سنگینی بردوش زنان می‌گذارد و در عین حال با زیرساخت‌های حمایتی بسیار محدود از ایشان توقع می‌رود که به کارهای مراقبتی و کسب درآمد نیز بپردازند. مهاجرت که اغلب برای انجام کارهای خانه و پرستاری در کشور مقصد صورت می‌گیرد، راهی برای کسب درآمد زنان است که البته در آن صورت مسئولیت‌های مراقبتی دیگر اعضای خانواده

می‌شود می‌یابد. همزمان در عین حال، شرکت‌های خصوصاً ارائه‌دهندگان خدمات مراقب، قسمت‌هایی از کسب‌وکار خود را به مناطق مختلف جهان منتقل می‌کنند و اینگونه است که صنعت مراقبت به یک تجارت بزرگ بین‌المللی تبدیل شده است. از طرف دیگر سازمان‌های مالی نیز حقوق دریافتی را برای مهاجرین را به کشور مبدأ انتقال می‌دهند. در برخی کشورها با درآمد سرانه پایین‌تر از متوسط مانند فیلیپین، مهاجرت پرستاران و کارگران مراقبتی بخش عمده «صادرات» مورد حمایت دولت را تشکیل می‌دهد و بزرگ‌ترین منبع ارز خارجی برای کشور به حساب می‌آید.

اقتصاد سیاسی فراملی مراقبت موجب انباشت تغییرات و تشدید بحران‌هایی می‌شود که بر نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و ژئوپولیتیک تأثیر می‌گذارند. اولین تغییر افزایش جهانی نقش زنان در بازار کار است. در کشورهای توسعه‌یافته این تغییر با دور شدن از مدل «نان آور مذکر» صورت می‌گیرد؛ در مدل جدید همه‌ی بزرگسالان زن و مرد، در بازار کار نقش دارند. در مناطق فقیرتر جهان، تخریب اقتصادهای

رشد مهاجرت - در حال حاضر زنان نیمی از جمعیت ۲۲۳ میلیونی مهاجر جهان را تشکیل می‌دهند - نشان می‌دهد که مراقبت چگونه به شیوه‌های گوناگون به مسئله‌ای جهانی و فراملی تبدیل شده است. بسیاری از زنانی که از کشورهای فقیرتر مهاجرت می‌کنند، در کشورهای غنی‌تر در زمینه مراقبت، نظافت، خدمات خانگی و نگهداری از کودکان، یا سالمندان و خانوارها به کار گرفته می‌شوند. این زنان از کشورهای جنوب جهانی (کشورهای عمدتاً کمتر توسعه یافته) به کشورهای شمال جهانی (کشورهای غنی‌تر) مهاجرت می‌کنند و یا در خود این مناطق جابه‌جا می‌شوند. به موازات این زنجیره جهانی مراقبتی جهانی، شاهد رشد استخدام فراملی دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی هستیم؛ آن‌ها پرستاران و پزشکان را از کشورهایی با درآمد سرانه پایین و متوسط استخدام می‌کنند تا در کشورهای غنی‌تر دارا تر در خانه سالمندان و بیمارستان‌ها کار کنند. در این فرآیند، تعهد این کارگران مهاجر به مراقبت از کودکان و والدین سالمندشان گستره‌ای فراقاره‌ای به قاره‌ها دورتر کشیده

که در وطن مانده‌اند بیشتر می‌شود.

همزمان، کشورهای پیشرفته در حال کاهش هزینه‌ها و به دنبال یافتن راه‌های مقرون به صرفه جهت تأمین نیازهای مراقبتی هستند. حتی در دولت‌های رفاه مانند سوئد که سرمایه‌گذاری بالایی در بخش عمومی دارند شرکت‌های خصوصی به مهره‌ای کلیدی در ارائه خدمات مراقبتی تبدیل شده‌اند. این شامل برون‌سپاری خدمات دولتی یا محلی به بخش خصوصی و ارائه کمک‌های مالی و بن‌های خرید خدمت و مزایا به خانواده‌ها، معلولین و سالخورده‌گان است تا از این طریق به آن‌ها در پرداخت هزینه‌ی استفاده از بازار خدمات مراقبتی کمک شود. در جایی که قوانین ناقص است و یا قانونی وجود ندارد و به خصوص در مورد شغل‌هایی که به کار در خانه‌های شخصی مربوط می‌شود، افرادی خلا بازار را پر می‌کنند که کم‌ترین قدرت چانه‌زنی را دارند: زنان محلی طبقه کارگر، مهاجران مناطق روستایی (فی‌المثل در چین) و به شکل فزاینده زنان کارگر مهاجر از کشورهای دیگر. توانایی کاری این زنان اغلب بیش از انجام خدمات مراقبتی است؛ در اتحادیه اروپا احتمال بیش‌مهرتری مهاجران دوبرابر هم‌تایان بومی‌شان است. مهاجران حقوق شهروندی کمتری برای مسکن و حمایت‌های اجتماعی دارند و بیشتر از کارکنان محلی در معرض کارهای خانگی و شغل‌های بی‌ثبات و حقوق پایین قرار می‌گیرند.

با این حال، این پدیده نسبتاً جدید نیز بر نابرابری‌های تاریخی افزوده است، یعنی روند جاری ارزش‌زدایی کار مراقبتی با کار «غیر تخصصی» زنان نامیدن آن، در کنار یک بردگی نژادی شده مداوم. در این روند زنان اقلیت قومی از گذشته به منظور کار مراقبتی و خانگی توسط افراد یا دولت‌های رفاه به کار گرفته می‌شده‌اند.

زنان زیادی با مشکلات مربوط به توازن میان کار و زندگی درگیرند. این مشکلات را می‌توان با برون‌سپاری کارهای مراقبتی و نظافتی به زنانی از کشورهای طبقه‌های اجتماعی فقیرتر حل کرد. ولی با این وجود این راهکار در تغییر تقسیم‌کار جنسیت محور پایدار در خانوار تأثیری اندکی دارد.

< تلاقی مراقبت و دیگر بحران‌های جهانی

جنبش فراملی کارگران مراقبتی با دیگر بحران‌های جهانی تلاقی پیدا کرده است. نخست، ریاضت اقتصادی ناشی از بحران مالی جهانی، دولت‌ها را به یافتن خدمات مراقبتی ارزان‌تر ترغیب کرده است. در اسپانیا دو سوم کارگران مراقبتی شاغل مهاجرند و فشاری که ریاضت اقتصادی بر درآمد خانوار تحمیل کرده موجب شده است تا حقوق و ساعت کار کارگران مهاجر کاهش یابد. وجوهی که کارگران مهاجر از درآمد خود به وطن می‌فرستادند نصف شده است. دیگر اینکه، وابستگی کشورهای پر درآمد به کارگران مهاجر با افزایش دیگرستیزی ضد مهاجرتی همراه است. بحث‌های سیاسی در مورد بحران پناهندگان موجب تغییراتی در سیاست‌های مهاجرتی شده است که بر کارگران مراقبتی مهاجر تأثیر می‌گذارند. این سیاست‌ها علاوه بر اعمال محدودیت بر کارگران «غیر متخصص» (شامل گروه کارگران مراقبتی) به تدریج برخورداری مهاجران از امکانات رفاهی اولیه را نیز محدود می‌کند. بسیاری از بحث‌های سیاسی، حاکمیت دولت و هزینه‌های اقتصادی را در مقابل حقوق بشر و بشردوستی قرار می‌دهند. به تعبیر پولانی، تمامی این بحران‌ها، از قبیل بحران‌های مالی، مراقبتی و بحران‌های مربوط به مهاجران و پناهندگان، سوژه‌های خویش را به مثابه کالاهای موهومی عرضه می‌کند و امنیت، همبستگی و پایداری را

به خطر می‌اندازند.

چه باید کرد؟ در پی فعالیت‌های سیاسی بین‌المللی و فراملی سازمان‌های مربوط به جنبش‌های محلی کارگران خانگی، در سال ۲۰۱۱ مقاله‌نامه حقوق کارگران خانگی در سازمان بین‌المللی کار تصویب شد. به عنوان یکی دیگر از استراتژی‌های جهانی می‌توان از حمایت سازمان جهانی بهداشت از یک منشور اخلاقی در سال ۲۰۱۰ نام برد که کشورها را تشویق می‌کرد در استخدام کارکنان مهاجر بخش سلامت از آن استفاده کنند. این‌ها مهم است، اما مسئله کار مراقبت نیازمند توجهی فراتر از این‌هاست. مراقبت و مهاجرت هر دو از مسائل حقوق بشر و پایداری (sustainability) هستند. جابه‌جایی آزاد، حقوق شهروندی و همچنین مهمان‌نوازی از کسانی که از خشونت فرار می‌کنند، ضروری است. برای مراقبت، نیاز است تا دریافت و ارائه خدمات مراقبتی را به عنوان یکی از حقوق اساسی بشر به رسمیت بشناسیم. منطق غالب سیاست‌گذاری، بر بهبود کارایی و تسهیل بازار تمرکز می‌کند و هر جا صحبت از سازماندهی نیازهای مراقبتی با کار دستمزدی می‌شود تأکید بر کشاندن زنان به بازار کار است. برای ترسیم یک چشم انداز بلندمدت‌تر باید در تدوین استراتژی‌های مربوط به عدالت اجتماعی جهانی توجه ویژه‌ای به مراقبت داشت؛ باید مراقبت را به عنوان یک فضیلت اجتماعی جمعی شناخت و همچنین همانطور که به کار مهاجر توجه می‌شود، باید نقش اساسی مراقبت در اقتصاد ملی و جهانی، سلامت، استقلال و پایداری انسان را نیز در نظر گرفت. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Fiona Williams <J.F.Williams@leeds.ac.uk>

< تدوین استاندارد کارشایسته برای کارگران خانگی در سازمان جهانی کار

ادل بلاکت، دانشگاه مک‌گیل، کانادا



کمیته کنفرانس سازمان بین‌المللی کار برای مقابله‌نامه شماره ۱۸۹، ۲۰۱۱.

کار هستند؛ از هر ۲۵ زن شاغل در جهان، یک نفر به کار خانگی اشتغال دارد. علی‌رغم رشد تقاضا برای مراقبت خصوصی، به مشارکت کارگران خانگی در اقتصاد جهانی کم توجهی می‌شود. برخی از زنجیره مراقبت جهانی سخن می‌گویند؛ ریچل پرناس در مقابل به استخراج منابع مراقبتی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که کشورهای جنوب جهانی صادرکننده کارگران مهاجرتی، کارگران ارزان و اغلب با تحصیلات بالا را به کشورهای شمال جهانی می‌فرستند و همین امر کشورهای شمال جهانی را بیش از پیش قادر می‌سازد تا بازارهایشان را بر روی دوش مهاجران کشورهای جنوب جهانی بسازند. جابه‌جایی فرامرزی کارگران خانگی استراتژی‌ای است که

رعیتی است که در فهم متعارف ما هویداست. گزارش‌های تلخ جامعه‌شناسانه فراوانی درباره کار خانگی در دولت‌های پسااستعماری یا پساآپارتاید، بر این نکته تأکید دارند که چطور با اینکه کارگران خانگی کارهای پست و دشوار مرتبط با بازتولید اجتماعی را انجام می‌دهند، همچنان نامرئی می‌مانند. ادبیات اقتصاد سیاسی بر این تأکید دارد که کارگران خانگی، که اغلب دارای سطح تحصیلات بالایی بوده و در خانه خود نیز مسئولیت‌های مراقبتی دارند، تا چه حد خانه و خانواده خود را ترک کرده و برای ارائه خدمات مراقبتی به خارج از کشور سفر می‌کنند. این ادبیات نشان می‌دهد که تا چه میزان، به اهمیت و ارزش این کار مراقبتی فراموشی که به صورت سنتی زنانه شده است از نظر اقتصادی و اجتماعی کم‌توجهی شده است. طبق بررسی سازمان بین‌المللی کار حداقل ۶۷ میلیون زن و مرد در کار خانگی مشغول به

اواخر مارس ۲۰۰۸ یک تماس فوری از سازمان تخصصی کار در سازمان ملل، یعنی سازمان جهانی کار (ILO) دریافت کردم. بدنه اجرایی سازمان جهانی کار در اقدامی که برای بسیاری عجیب به نظر می‌آمد قطعنامه‌ای پذیرفته بود و بنابراین نیاز بود تا برای مذاکره درباره یک توافق‌نامه بین‌المللی جدید درباره کار شایسته (decent work) کارگران خانگی آماده شود. از من خواسته شد تا در فرآیند مرئی‌کردن کار خانگی، به عنوان کارشناس اصلی سازمان بین‌المللی کار حضور داشته باشم.

< نامرئی بودن کار خانگی

کارگران خانگی به عنوان افرادی که از دیگران مراقبت می‌کنند عادت دارند که واقعا دیده و شنیده نشوند. گزارش‌های تاریخی یادآور پیوند این امر با برده‌داری خانگی و استعماری و نیز یادآور اثرات ماندگار رابطه جایگاه محور ارباب و



کمیته کنفرانس سازمان بین‌المللی کار برای مقابله‌نامه شماره ۱۸۹، ۲۰۱۱.

برانتقال پول کارگران به کشور مبدأ استوار است و با تمرکز بر مهاجرت موقت کارگران با رویکرد نئولیبرالی توسعه اقتصادی همراه است.

مطالبه کارگران خانگی آن بود که در تدوین استاندارد بین‌المللی مورد توجه قرار بگیرند. کارگران خانگی ده‌ها سال به صورت منقطه‌ای در حال سازماندهی بودند و توانستند به واسطه یک شبکه‌ی فراملی یا درواقع همان فدراسیون اتحاد تجاری متحد شده تا از حقوق خود در یک مجمع بین‌المللی خاص دفاع کنند. سازمان بین‌المللی کار تقریباً یک قرن پیش در سال ۱۹۱۹ به عنوان یک نهاد سه جانبه ایجاد شد که سه گروه کارگرا، کارفرماها و دولت‌ها را نمایندگی می‌کرد. اولین کلمات در مرامنامه آن بیان می‌دارد که «صلح جهانی پایدار تنها در صورتی برقرار می‌شود که بر پایه عدالت اجتماعی بنا شود» و اعلامیه فیلادلفیا در سال ۱۹۴۴ افزود «نیروی کار کالا نیست». علیرغم درخواست‌های مبرمی که از سال ۱۹۳۶ برای استفاده از ابزارهای خاص برای کارگران خانگی وجود داشته است، تدوین استاندارد برای کار شایسته کارگران خانگی صورت نگرفت تا جایی که سنت تدوین استاندارد در سازمان جهانی کار کنار گذاشته شد. هزینه به‌کارگیری یک استاندارد جدید بسیار بالا بود.

< قانون‌مند کردن کار شایسته برای کارگران خانگی

قانون کار جریان اصلی هم به جهت اقدامات ریاضتی نئولیبرال و هم به دلیل مرزبندی‌اش که کارگران روبه‌افزایش اقتصاد غیررسمی و حاشیه‌ای را نادیده می‌گیرد، به چالش کشیده می‌شود. برای کارگران خانگی، کار شایسته امری بود که مرزبندی قانون کار را به رسمیت شناخته و در عین حال به چالش می‌کشید. من گزارش قانون و عمل سازمان بین‌المللی کار را از منظری انتقادی و براساس گفتمان

حقوق تنظیم کردم تا شامل گروه بزرگ‌تری از افراد باشد: کارگران خانگی خواستار رسیدن به حق خود در گنجانده شدن حقوقشان در قانون کار بودند. این خواسته قابل توجهی بود زیرا غرض از تصویب مقابله‌نامه و توصیه‌نامه این نبوده است که تنها ابزاری نمادین و یا یک «منشور» انتزاعی برای حقوق باشد: مقابله‌نامه و توصیه‌نامه جامع و دقیق بوده‌اند.

در رویکردهای سنتی انتقال قوانین تصور بر این است که قوانین از شمال جهانی به سایر کشورهای دنیا ساطع می‌شوند؛ ابزارها در گذار از رویکردهای سنتی بیشتر بر اساس تجربه قانون‌گذاری در کشورهای جنوب جهانی مانند آفریقای جنوبی و اروگوئه در کنار تجربه کشورهای مانند فرانسه، توسعه داده شدند. در استانداردها هدف گسترش شمول مفهوم کار شایسته بود که سازمان بین‌المللی کار به دلیل بسط آن به «کار شایسته برای همه» در سال ۱۹۹۹ از آن دفاع می‌کرده است. کار شایسته در مقابله‌نامه شماره ۱۸۹ و توصیه‌نامه شماره ۲۰۱ سازمان بین‌المللی کار به معنای «شرایط کاری شایسته» می‌آمد و ویژگی‌های مثبت دیگری را نیز دربرداشت. در این تعریف از کار شایسته، حقوق برابر کارگران خانگی و آزادی تشکله‌ها در نظر گرفته شده بود و حمایت‌های بیشتری در مقابل کار اجباری و کار کودکان ایجاد می‌کرد. کار شایسته شامل دسترسی به حمایت‌های اجتماعی، مانند مرخصی زایمان، بهداشت و ایمنی شغلی و حمایت‌های تامین اجتماعی بود؛ با اینکه این نگاه واقع‌گرایانه وجود دارد که شاید این موارد باید به تدریج فراهم شوند. ولی همچنان موارد بیشتری هم بودند. برای اطمینان از دسترسی فعال به سازوکار بازرسی و حل اختلاف، حق‌عملی تعیین شد. علاوه بر این‌ها کار شایسته به این معنی بود که برای مهار رفتارهای استثمارگری، باید توجه خاصی به مسیرهای مهاجری اشتباه مبذول داشت.

در مقابله‌نامه شماره ۱۹۸ در کنار توصیه‌نامه شماره ۲۰۱ که متمم آن است، هدف تغییر چارچوب حاکم در کار خانگی بود به نحوی که شیوه‌ی معمول که در آن فرمان‌برداری تقدیس می‌شد جای خود را به چارچوبی بدهد که بین کارگر و کارفرما توازن قدرت برقرار باشد. این مقابله‌نامه و توصیه‌نامه در راستای ساختن یک نظام حقوقی جایگزین فراملی، نامتداول و غیرهژمونیک بوده است و با تنظیم و تصویب آن‌ها این نظام حاکم شده و نشر پیدا کرده است.

این فرایند بدون ریسک نیست. به‌طور خاص بیم آن دارم که پس از تصویب استانداردهای نوین جهانی افراد مسئول در تنظیم قانون کار خانگی از طریق (و نه علی‌رغم) اقدامات اصلاحی قانون کار، به روند مستمر فرمان‌برداری و بردگی کارگران خانگی ادامه دهند؛ همانطور که رویکردهای نئولیبرال به اقتصاد صنعت خدمات از زنان نژادی و به حاشیه رانده شده تشکیل یافته و رشد پیدا می‌کند. با این حال، قابل توجه است که ۲۵ کشور از شمال و جنوب جهانی مقابله‌نامه ۱۸۹ را در کمتر از هفت سال پس از تصویب استانداردهای جدید پذیرفته‌اند. همچنین این بسیار حائز اهمیت است که به واسطه اشکالی از همبستگی جهانی، اجتماعات یادگیری (learning communities) برای تسهیم تجربیات و ترویج کار شایسته کارگران خانگی تشکیل شده‌اند. بیش از همه این نکته قابل توجه است که چگونه کارگران خانگی بسیج شده‌اند و اصرار دارند که در کار شایسته کارگران خانگی «بدون ما هیچ چیز برای ما» وجود ندارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Adelle Blackett <adelle.blackett@mcgill.ca>

< تاریخچه تلاقی سازماندهی کارگران خانگی

کریس تیلی، دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس، ایالات متحده آمریکا، عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی کار (RC30)، جنبش‌های کارگری (RC44)، طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، **جورجینا روجا**، مرکز تحقیقات و مطالعات عالی انسان‌شناسی اجتماعی، مکزیک، **نیک تئودور**، دانشگاه ایلینوی در شیکاگو، ایالات متحده آمریکا

اتحادیه ملی کارگران خانگی، رهبران گروهی، دسامبر ۲۰۱۵. عکس:
اتحادیه ملی کارگران خانگی.



پژوهش‌ها در زمینه سازماندهی کارگران غیر رسمی در گذشته بر آن تمرکز داشت که نشان دهند کارگران غیررسمی می‌توانند با موفقیت سازماندهی کنند؛ در سال‌های اخیر این پژوهش‌ها پیش‌رفته و به تحلیل چگونگی موفقیت این سازمان‌ها می‌پردازد. اگرچه مطالعات موردی متعددی به بررسی بسیج کارگران غیررسمی در یک بخش و در یک کشور و در یک دوره تاریخی خاص (و معمولاً درون یک سازمان خاص) می‌پردازند، مطالعات اندکی از مقایسه‌های تاریخی یا مقایسه چند کشور برای تشریح شکل‌ها، راهبردها و میزان موفقیت جنبش

کارگران غیررسمی استفاده کرده‌اند.

تحلیل تاریخی و بین‌کشوری توانایی زیادی در تحلیل چگونگی عملکرد سازمان‌های کارگری غیر رسمی دارند. ما در تحلیل مقایسه‌ای سازماندهی کارگران غیر رسمی در مکزیک و ایالات متحده به مقایسه تاریخی و مقایسه کشورها نظر داریم (و معترفیم که مجموعه پیچیده‌ای از مقایسه‌هاست). این مقاله خلاصه‌ای از پژوهش در حال انجام ماست. کارگران خانگی با هویت‌های مختلف فرمان‌بردار توصیف می‌شوند: زن، کارگر سطح پایین و عضو گروه‌های قومی و

نژادی به حاشیه رانده شده؛ به همین دلیل ما به منظور نظریه‌پردازی درباره اقدامات این سازمان‌های کارگری از تحلیل‌های نظریه تلاقی (Intersectionality) در جنبش‌های اجتماعی و تحلیل‌های نورما آلارسون، جنیفر چان و دیگران بهره گرفتیم. علاوه بر این در پژوهش از چندین ادبیات نظری بنیادین جنبش‌های اجتماعی نیز استفاده کردیم؛ مانند بسیج منابع، ساختارهای فرصت سیاسی، هویت و چارچوب‌بندی.

سیر تکامل سازماندهی و حمایت در این دو کشور مورد بررسی توسط سه جریان کنشگری قابل توصیف است. دو جریان اول بر تلاقی



اتحادیه ملی کارگران خانگی: در مسیر زیارت پاپ، سپتامبر ۲۰۱۵.
عکس: اتحادیه ملی کارگران خانگی.

هویت «زنان کارگر» تکیه دارد. یک جریان رهبران نخبگان فمینیسم کارگری را بسیج کرده است و جریان دیگر از اتحادیه‌های کارگری تشکیل شده است. جریان سوم که ما آن را «جنبش‌های نوین اجتماعی» می‌نامیم شامل جنبش‌های توده‌ای (grassroots) نوآوارنه‌ای می‌شود که حول هویت زنان، هویت اعضای گروه‌های قومی و یا هویت مهاجران گردآمده‌اند (که هیچ‌کدام از آن‌ها در واقع هویتی «جدید» نیست) به وجود آمده‌اند. تاریخی که این‌جا بازگو می‌کنیم با تکیه بر منابع مختلفی نوشته شده است از جمله (شامل کار میدانی اخیر خود ما)، ولی بیش از همه به پژوهش تاریخی ماری گلداسمیت در مکزیک و مطالعه مریمیلانداسن و ایلین بوریس در ایالات متحده تکیه دارد.

< مقایسه تاریخ مکزیک و ایالات متحده

در مکزیک اولین موج کنشگری تقریباً بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۵۰ ابتدا توسط نخبگان فمینیست مرتبط با جنبش انقلابی پیش رفت و سپس توسط حزب انقلابی نهادی (PRI) ادامه پیدا کرد که سال‌های طولانی قدرت حاکمه در مکزیک را در دست داشت. کارگران خانگی بعدها با سازماندهی اتحادیه‌هایی، وابسته به حزب انقلابی نهادی مکزیک، در سال‌های

۱۹۲۰ الی ۱۹۴۰ به این موج پیوستند. ایالات متحده تغییرات مشابهی را تجربه کرد که البته عمر این تغییرات کمتر بود: نخبگان فمینیسم کارگری طی سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ مجدداً در سال ۱۹۶۰ به حمایت از حقوق کارگران خانگی برخاستند. کارگران خانگی در ایالات متحده همچون خواهران مکزیکی خود و در این مورد تحت حمایت «کنگره سازمان‌های صنعتی» طی سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به سازماندهی اتحادیه‌ها پرداختند.

از دهه ۱۹۷۰ جنبش‌های اجتماعی جدید نقش بسیار ویژه‌ای ایفا کردند تا جایی که از بعضی جهات روندهای گذشته را قطع کردند. در مکزیک انجمن‌های کارگران خانگی جدید با حمایت سازمان‌های الهیات آزادی‌بخش و روشن‌فکران فمینیست شکل گرفت؛ این روشن‌فکران فمینیست از حزب انقلابی نهادی مکزیک جدا شده بودند و اغلب منتقد بودند. تاکید آن‌ها بر هویت بومی و مهاجر (درون کشوری) کارگران خانگی در مکزیک بود و اینکه بین جمعیت و تعداد این گروه از کارگران تناسبی وجود نداشت. در ایالات متحده مسئولیت کمیته ملی اشتغال خانگی در سال ۱۹۷۲ به ادیث بارکس‌دیل-اسلون واگذار شد. این کمیته

ابزاری برای حمایت از نخبگان فمینیسم کارگری بود و از دهه ۱۹۲۰ به صورت پراکنده فعال بوده است. بارکس‌دیل-اسلون که فمینیستی سیاه‌پوست بود با مطالبات مشترک «جنبش حقوق مدنی آمریکاییان آفریقایی‌تبار» متحد شد و از ایجاد ده‌ها سازمان محلی زنان کارگر خانگی سیاه‌پوست پشتیبانی کرد؛ این سازمان‌ها در اوایل دهه ۱۹۷۰ زیاد شدند ولی سپس افول کردند. در دهه ۱۹۹۰ کنشگران حقوق مهاجران و زنان فمینیست رنگین‌پوست در ایالات متحده انجمن‌های جدیدی سازمان‌دهی کردند که به طور خاص از اجتماعات مهاجران ایجاد شده بودند؛ هدف از ایجاد این انجمن‌ها پاسخ به تغییرات جمعیتی کارگران خانگی از شهروندان آفریقایی-آمریکایی به مهاجران زن بود. از ترکیب این انجمن‌ها در دهه ۲۰۰۰ میلادی، اتحادیه ملی کارگران خانگی شکل گرفت.

ولی اتحادیه‌های کارگران خانگی در هر دو کشور با بهره‌گیری از قوای همان جنبش‌های اجتماعی جدید مجدداً فعال شدند. در ایالات متحده تغییر قوانین بخش بزرگی از کارگران خانگی را تحت تأثیر قرار داد که با بوجه دولتی از سالمندان و معلولان مراقبت می‌کردند. با بهره‌مندی از این تغییرات، اتحادیه‌های

ترقی‌خواه بخش عمومی با پایگاه‌های قوی‌ای که در میان اجتماعات رنگین‌پوستان و زنان داشتند، از سال ۱۹۸۰ به بعد در ایالت‌های پرجمعیت اتحادیه‌هایی در راستای مراقبت خانگی سازماندهی کردند. بزرگ‌ترین و اثرگذارترین انجمن کارگران خانگی در مکزیک یعنی «مرکز حمایت و آموزش کارگران خانگی» با بهره‌گیری از یک فرصت سیاسی در مکزیکو سیتی (که از لحاظ حوزه قضایی از مکزیک مجزا است)، در سال ۲۰۱۵ یک اتحادیه کارگری به نام «اتحادیه ملی کارگران خانگی زن و مرد» تشکیل داد؛ این اتحادیه اولین اتحادیه کارگران خانگی فعال از سال ۱۹۴۰ است. رهبر اصلی «مرکز حمایت و آموزش کارگران خانگی» و «اتحادیه ملی کارگران خانگی زن و مرد» مارسلینا باتیستا است که از بعضی لحاظ تجسم کل فرایند تکامل جنبش کارگران خانگی مکزیک به حساب می‌آید. باتیستا مهاجری از یک خانواده فقیر از ایالت بسیار بومی اوکساکا بود؛ او ابتدا در گروه سازماندهی شده الهیات آزادی بخش

فعال شد و سپس با مدافعان فمینیست طبقه متوسط کار کرد و به منظور تشکیل یک انجمن کارگری از آن‌ها جدا شد؛ او سپس، باز هم تحت آموزش‌های فمینیست‌های کارگری طبقه متوسط، یک اتحادیه تاسیس کرد.

< استقرار ذهنیت

در ایالات متحده و مکزیک در این سه جریان عمده، و تا حدودی در خود هر جریان در طول زمان، سازمان‌ها در بسیج پایگاه‌ها و اتحاد با متحدان خارجی بر ابعاد مختلف تلاقی هویت‌های کارگران خانگی تاکید داشته‌اند. هویت‌هایی که به منظور استمرار سازماندهی کارگران خانگی در این جریان‌ها بنابر نظریه تلاقی ترکیب شده‌اند (بدون اشاره به وجود روند تکاملی) از این قرار است: اول هویت زنان، دوم هویت کارگران و سوم هویت اقلیت‌های نژادی و اقلیت‌های به حاشیه رانده شده. این جنبش‌ها چیزی را برقرار کردند که چلا سندوال «ذهنیت تاکتیکی» می‌نامد؛ به طریقی که با ساختار متغیر

قدرت منطبق بود، از متحدان، چارچوب و محورهای بسیج‌کننده مختلف بهره بردند. با تغییراتی که در ساختار فرصت سیاسی صورت گرفته است، پیشرفت این جنبش‌ها تقویت شده است و در ادامه، این پیشرفت نه تنها باعث شناخته شدن جنبش نزد عموم و کسب حمایت نمایندگان جامعه مدنی می‌شود بلکه باعث می‌شود نقش آن‌ها در حلقه‌های تصمیم‌گیری ملی همواره پررنگ‌تر شود. بنابراین در این کشورها تلاقی هویت‌های مختلف هم در جذب اعضا و ایجاد وحدت سازمانی و هم در تدوین راهبردهای موفقیت برای کارگران خانگی نقش اساسی داشته‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Chris Tilly <tilly@ucla.edu>

Georgina Rojas <georgina@ciesas.edu.mx>

Nik Theodore <theodore@uic.edu>

< حکمرانی جهانی کارخانگی دستمزدی

سابرینا مارچتی، دانشگاه کافوسکاری ونیز، ایتالیا



شورای تحقیقات اروپا این پروژه را تحت برنامه نوآوری و پژوهش افق ۲۰۲۰ اتحادیه اروپا تامین مالی کرده است.

در روز ۱۶ ژوئن ۲۰۱۱ در میان تشویق و سرود ده‌ها کارگر خانگی که از تمام دنیا به ژنو آمده بودند، مقاله‌نامه شماره ۱۸۹ سازمان بین‌المللی کار «در مورد کار شایسته برای کارگران خانگی» و همچنین توصیه‌نامه مرتبط به آن به شماره ۲۰۱ تصویب شدند. در گذشته دسته‌ای از کارگران که در زمینه‌های اجتماعی مختلف معمولاً از فقیرترین و وازلحاظ اجتماعی پردرشدترین گروه‌ها بودند (مانند کودکان و زنان فقیر، مهاجران غیر قانونی، اقلیت‌های قومی) هیچ حقی نداشتند؛ بنابراین در مقایسه با قبل، این رویداد موفقیت بسیار بزرگی محسوب می‌شد. در چندین کشور کار خانگی «کار» به حساب نمی‌آید و بنابراین این کارگران از حمایت‌های کاری محرومند. کارگران خانگی اغلب از دریافت دستمزد پولی بی‌بهره‌اند و در ازای کاری که انجام می‌دهند جای خواب و غذا دریافت می‌کنند. در کشورهایی که کار خانگی به واسطه قوانین کار به رسمیت شناخته شده‌اند نیز شرایط کار کارگران خانگی با سایر شغل‌ها تفاوت چشم‌گیری دارد؛ کارگران خانگی به نسبت دست‌مزد کمتری دریافت می‌کنند و از حمایت اجتماعی کمتری برخوردارند.

در سال‌های اخیر به تدریج شاهد توسعه چیزی بوده‌ایم که از آن می‌توان به عنوان «حکمرانی جهانی کار خانگی دستمزدی» تعبیر کرد: یک چارچوب چند لایه و بسیار ناهمگن برای بهبود حقوق کارگران خانگی با همکاری انواع بازیگران جهانی و محلی. در این فرایند وضعیت کارگران خانگی (شرایط بد و تبعیضی که در بخش‌های مختلف جهان می‌بینند) به عنوان یک «معضل جهانی» دیده می‌شود و حل این معضل چالشی است که از مرزها فراتر می‌رود.

جنبش‌های اجتماعی، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، در رابطه با این مسئله می‌شویم. سازمان‌های دولتی و غیر دولتی به شیوه‌های متناقضی با مسئله برخورد می‌کنند و این موضوع نشان می‌دهد که ویژگی زمینه‌مند بودن حقوق کارگران خانگی چگونه در نهایت می‌تواند ظرفیت مقاله‌نامه ۱۸۹ را در بسیج بازیگران در هر زمینه مشروط کند. بدین ترتیب سولاتی از این قبیل مطرح می‌شود: بازیگران مختلف داخلی نسبت به مقاله‌نامه ۱۸۹ به عنوان ابزار سنجش «حکمرانی جهانی» برای حقوق کارگران خانگی چه واکنشی دارند؟ در این فرایند دولت چه نقشی دارد؟ این فرآیندها چه نسبتی با تغییرات گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای دارند؟

برای پاسخ به این سولات، بر اساس داده‌های موجود تیم تحقیقاتی پروژه دام‌اکوئال (DomEQUAL)، به عنوان نمونه کشورهای هند و اکوادور را بررسی می‌کنیم؛ این کشورها نمونه‌ای از شیوه‌های متضادی هستند

در واقع از بعد نهادی، نه تنها سازمان بین‌المللی کار، بلکه زنان سازمان ملل، سازمان بین‌المللی مهاجرت، مجمع جهانی مهاجرت و توسعه، آژانس حقوق بنیادین اتحادیه اروپا، کمیسیون سازمان ملل درباره وضعیت زنان و اتحادیه‌های تجاری بین‌المللی مختلف، در سال‌های اخیر برای ترویج حقوق کارگران خانگی اقدامات خاصی صورت داده‌اند. همزمان، تشکیل فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی در مونته‌دیوئو در سال ۲۰۱۲ نشان از گسترش این جنبش کارگری داشت که به واسطه ارتباطات جدید بین سازمان‌های ملی و منطقه‌ای موجود، صورت گرفته بود؛ سازمان‌هایی که اعضای آن، به طور خاص صرفاً، کارگران خانگی بودند.

پیش‌هایی برای حقوق کارگران خانگی در زمینه‌های مختلف ملی شروع شدند؛ در این سناریو باید به تأثیر مقاله‌نامه ۱۸۹ بر این پیش‌ها توجه داشت. درواقع، هنگامی که با دقت به ویژگی‌های خاص هر کشور نگاه می‌کنیم متوجه تفاوت‌های مهمی در رفتار

«وضعیت کارگران خانگی به عنوان یک «معضل جهانی» دیده می‌شود و حل این معضل چالشی است که از مرزها فراتر می‌رود.»

می‌کند. به اعتقاد من، درواقع از دولت ملی در هند می‌توان به عنوان مخالف درون میدان نام برد.

در جمع‌بندی می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که در این دو کشور تفاوت در نحوه تعامل بازیگران باعث شده بر روی ایده‌های متفاوتی تمرکز کنند: بهبود حقوق انسانی کارگران خانگی هند در مقابل بهبودهای معین‌تر شرایط کار در اکوادور. این تفاوت در اهداف با تفاوت در انواع بازیگران فعال در کشور تناسب دارد؛ این بازیگران در کنار سازمان‌های مربوط به کارگران خانگی به حمایت و ترویج پویاها می‌پردازند. با توجه به محدوده بسیار گسترده پویاها در هند، پیدا کردن بازیگری که در زمینه برابری و مسائل حقوق بشر فعالیت داشته باشد و عضو پویاها حقوق کارگران خانگی نباشد، دشوار بود. ولی در اکوادور شرایط متفاوت بود؛ در اکوادور ذی‌مدخلان اعضای جنبش‌های کارگری، بومی و فمینیست سنتی مایل نبودند در این پویاها عضو شوند، زیرا آن را غیر مرتبط با اهداف خود می‌دیدند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sabrina Marchetti <sabrina.marchetti@unive.it>

به اینکه دولت‌های کاراییب و امریکایی لاتین یکی پس از دیگری به مقاله‌نامه پیوستند، به نظر می‌رسد در مورد اکوادور شاهد اثر تقلیدی هستیم. امروز با ۱۴ کشور امضاکننده این مقاله‌نامه، این منطقه بالاترین تمرکز امضاکنندگان را در دنیا دارد. در مقابل، هند در منطقه‌ای واقع شده است که در آن در مقایسه با امریکای لاتین به طور کلی اصلاحات کمتری در راستای بهبود حقوق بشری زنان و مهاجران صورت گرفته است. در سراسر آسیا تاکنون تنها فیلیپین به مقاله‌نامه ۱۸۹ پیوسته است. این بر حقوق کارگران خانگی تأثیر منفی دارد.

به این دلایل، ماهیت افرادی که نقش «عامل تغییر» را بر عهده می‌گیرند در هند و اکوادور متفاوت است؛ منظور از بازیگر متصدی، بازیگری است که موجب ترویج تغییرات مثبت حقوقی و هنجاری در خصوص حقوق کارگران خانگی شده است. در حالیکه در اکوادور خود دولت ملی یک چارچوب هنجاری جدید معرفی کرد، در هند اینگونه نبود. در هند این قانون تنها در سطح چند ایالت محلی (همچون کرالا) وجود دارد؛ در دیگر بخش‌های کشور سازمان بین‌المللی کار تنها بازیگری است که حمایت‌های قانونی از کارگران خانگی را ترویج

که بازیگران داخلی (دولتی و غیر دولتی) از مقاله‌نامه ۱۸۹ به عنوان فرصتی برای بسیج در راستای تحقق حقوق کارگران خانگی استفاده کرده‌اند.

هند و اکوادور در سطح ملی دوطیف مخالف را نشان می‌دهند: دولت اکوادور به صورت فعالانه حقوق کارگران خانگی را در برنامه جامع‌تری که برای اصلاحات سیاسی اقتصادی دارد در نظر گرفته است، درحالی‌که دولت هند علیرغم فشار گروه‌های جامعه مدنی، تمایلی به پاسخ به این درخواست‌ها نشان نداده است. این تفاوت در کشورها باعث ایجاد کیفیت‌های بسیار متفاوت در پویاها مربوط به حقوق کارگران خانگی شده که در نهایت به تفاوت در نقش‌ها، اهداف و حیطه اقدام بازیگران اجتماعی در این جوامع می‌انجامد.

تفاوت‌ها بین هند و اکوادور، نشان از تفاوت در مناطق جغرافیایی این دو کشور نیز دارد. اوضاع در اکوادور بازتاب‌دهنده تمایل دولت‌های مناطق آمریکای لاتین و کاراییب، در زمانی که دولت‌های چپ‌گرا در برزیل، بولیوی، اکوادور و ونزوئلا حکومت داشتند، به بهبود شرایط گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر و فقیر مانند زنان شاغل در کار خانگی است. با توجه

< مردانگی و پدر بودن

مردانی که همسرانشان مهاجرت کرده‌اند

هلم لوتز، دانشگاه گوته فرانکفورت، آلمان، عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از سال ۱۹۹۰، عضو کمیته پژوهشی نژادپرستی، ملی‌گرایی، قومیت و بومی بودن (RC05)، زنان در جامعه (RC32)، زندگی‌نامه و جامعه (RC38)، و رییس آتی (۲۰۱۸-۲۰۲۲) کمیته ژادپرستی، ملی‌گرایی، قومیت و بومی بودن (RC05) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

توافق درباره فعالیت‌های مراقبتی؟

طی پانزده سال گذشته، در پژوهش‌ها تمرکز بر آن بوده است که بفهمند مهاجرت زنانی که به تنهایی سفر می‌کنند چه تاثیری بر خانواده، به‌ویژه بر کودکان دارد؛ ولی رفتار و تجربیات جنسیتی پدرانی که در وطن مانده‌اند، به‌ندرت بررسی شده است. من در پژوهش‌م درباره کارگران مراقبتی زن مهاجر از شرق اروپا، به بررسی رفتارهای پدرانه پدرانی که در کشور مانده‌اند می‌پردازم و تجربه ایشان را در تک‌والدی در شرایط پسا‌سوسیالیسم مطالعه می‌کنم؛ شرایطی که در آن مردان، برخلاف گذشته، ملزم به انجام مردانگی‌شان نمی‌آیند.

در تغییر از «سوسیالیسم» به یک اقتصاد «بازار آزاد» در اغلب کشورهای اروپای شرقی، توره‌های ایمنی اجتماعی که دولت تأمین مالی و تضمین می‌کرد، برداشته شد و یا به طرز قابل توجهی کاهش یافت. در نتیجه اصلاحات نظام اقتصادی، میلیون‌ها نفر کار خود را از دست دادند. تغییرات اقتصادی شامل حذف ارائه خدمات دولتی در بخش مراقب نیز می‌شد: کودکان و مدرسه‌های بسیاری تعطیل یا خصوصی شدند. با پذیرش نظام سیاسی جدید، «مدرسه‌های سوسیالیستی» نیز کنار گذاشته شد و مردانگی همونیک سنتی که ریشه در ایده‌آل یگانه نان‌آور مرد دارد دوباره رسمیت یافت. تحقق این ایده‌آل تحت فشارهای اقتصادی دشوار شد و مهاجرت‌های گسترده مردان را می‌توان تلاشی در جهت تحقق استانداردهای جدید مردانگی قلمداد کرد. در عین حال، زنان، و از جمله مادران زیادی، در سطحی حتی گسترده‌تر شروع به مهاجرت کردند که



<<

می‌توان آن را بقای هویت قدیمی‌شان یعنی شراکت در نان‌آوری دانست. در این موارد، شوهران/شریکان زندگی‌شان چه تجربه‌ای در غیاب همسران‌شان دارند؟ آیا این پدران در معرض نگرانی‌های مربوط به از دست دادن مردانگی هژمونیک خود هستند؟ مشارکت فعال در مراقب‌های روزانه در این خانواده‌ها چگونه است؟

< سبک‌های پدری مردانی با همسران مهاجر

در این پژوهش سه نوع شیوه مراقبتی مردانی که همسرانشان مهاجرت کرده‌اند تشریح شده است: «تک‌والد»، «پدر فرمانده» و «پدر درگیر». کاستیا از نوع اول است. او کشاورزی باسواد در مولداوی است که به عنوان تک‌والد سه فرزندش را بزرگ می‌کند. همسر کاستیا سال‌ها پیش خانواده خود را ترک کرد تا به عنوان کارگر غیرقانونی برای یک خانواده ایتالیایی کار کند. هر سه فرزند در کارهای مزرعه و خانه کمک می‌کنند؛ پدر وظایف خانه و مزرعه را عادلانه بین آن سه تقسیم می‌کند و مواظب است تا در کنار این کارها تکالیف مدرسه را نیز حتماً انجام دهند. کاستیا در ضرورت مراقبت از فرزندانش شکی ندارد، ولی تأکید می‌کند که نمی‌تواند همانند یک مادر از فرزندان مراقبت کند. این پدر همانطور که خودش می‌گوید احساس گناه می‌کند که کودکی فرزندانش را از آن‌ها گرفته است. کاستیا شیوه تربیتی پدرانه‌اش را به رونوشت کاربنی سبک مراقبت مادرانه تشبیه می‌کند و بر نواقصش تأکید دارد.

نوع دوم یعنی «پدر فرمانده» از نوع قبلی فراگیرتر است. سرژیک یک پدر اوکراینی با سابقه معلمی است. اکنون که همسرش برای انجام کار خانگی در لهستان به آن‌جا رفت و آمد دارد، سرژیک به مدیریت کسب‌وکار خودش مشغول است؛ او مشارکت فعال در وظایف مراقبتی را به والدین همسرش و بخشی از کارها را به خود فرزندانش واگذار کرده است و به خود افتخار می‌کند که از کارهای خانه اجتناب کرده است. سرژیک خود را به عنوان متخصصی نشان می‌دهد که با دادن دستورالعمل به اعضای خانواده، غیبت مادر را مدیریت می‌کند؛ به گفته خود سرژیک، او فرمانده نیروهاست. به محض

بازگشت همسر، مسئولیت‌های رسیدگی به خانه و فرزندان مجدداً برعهده او قرار می‌گیرند. فعالیت‌های پدرانه سرژیک مطابق با توزیع وظایف جنسیت‌محور در مردانگی هژمونیک سنتی است.

نوع سوم «پدر درگیر» است؛ تعداد بسیار اندکی از این نوع پدران در این نمونه‌های مطالعاتی وجود داشتند. پاول پدری از این دسته است؛ او تکنسین لهستانی است که وقتی همسرش برای کارخانگی (به صورت چرخشی) به آلمان می‌رود، پیش پسر ۵ ساله‌اش می‌ماند. او مانند اکثر مردانی که در این موقعیت قرار گرفته‌اند، به کارش ادامه داده و در یک کارخانه اتوموبیل‌سازی سرپرست است و در شیفت‌های صبح و شب مشغول به کار است. پاول در مشقت است تا تمام ملزومات مراقبتی را تأمین کرده، وظایف مراقبتی و خانه‌داری را به نحو احسن انجام دهد. به گفته خودش، می‌خواهد شرایط را به تنهایی مدیریت کند. او به عنوان یک «پدر درگیر» به خود می‌بالد که با تمام سختی‌هایی که معمولاً ویژه مادران مجرد است، هم فرزندش را بزرگ می‌کند و هم جایگاه شغلی‌اش را حفظ می‌کند.

< توافق در وظایف مراقبتی

در این مطالعات موردی، تفاوت بین رفتارهای پدرانه «پدر درگیر»، «پدر فرمانده» و «تک‌والد» آشکار می‌شود. آنچه در میان همه آنها مشترک است، اصرار بر ادامه انجام کار دستمزدی و بنابراین تلاش برای دستیابی به ایده‌آل هژمونیک پدرانگی است؛ حتی زمانی که شرایط تغییر کرده و این رفتار توجیه مالی نداشته باشد. در حالی که پاول مسئولیت وظایف مراقبتی «مادرانه» را قبول کرده است، با شکل زنانه کارها مشکلی ندارد؛ اما شیوه او در مراقبت با شرایط محل کارش در تضاد است و از این لحاظ تجربه او مانند تجربه مادران شاغلی است که از حجم کاری دو برابری رنج می‌برند. سرژیک هر گونه اشاره به تبادل نقش و یا تلاش برای جایگزینی مادر را از ابتدا رد می‌کند و به جای آن تلاش می‌کند که ظاهر بیرونی یک یگانه‌نان‌آور را حفظ کند. اگرچه واقعیت خلاف این است.

به نظر من رفتار پدرانه پاول و کاستیا قطعاً می‌تواند با آن‌چه از یک مادر انتظار می‌رود برابری کند (رفتاری بازمانده از زمان سوسیالیسم دولتی که در آن افراد خانواده در نان‌آوری مشارکت داشته‌اند؛ در آن زمان این مسئله ایده‌آل نبود، بلکه یک واقعیت عملی بود). بدیهی است که با توجه به ایده‌آل کنونی پدر هژمونیک، این پدران که همسرانشان مهاجرت کرده‌اند تقریباً هیچ شانس ندارند تا به عنوان پیشگامان رفتارهای پدرانه اصلاح‌شده شناخته‌شوند. در عوض، مجبورند خود را در برابر تجربه بدنام‌کننده طرد شدن از جمع و برچسب بی‌عرضگی خوردن حفظ کنند؛ و به همین دلیل است که این پدران مدل هژمونیک کنونی را زیر سوال نمی‌برند.

در کل، موارد بررسی شده دو جنبه مهاجرت را نشان می‌دهند. نخست، عوارض منفی عاطفی و فشارهایی که اعضای خانواده با تکه‌تکه شدن خانواده تجربه می‌کنند. پدرانی که همسرانشان مهاجرت کرده‌اند، درباره نقش مراقبتی خود نه تنها با شریکان زندگی خود، بلکه باید با محله و جامعه بزرگ‌تر نیز توافق کنند. از آنجایی که اکثر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی مهاجرت رفت‌وورگشتی زنان را «غیبت موقت» در نظر می‌گیرند و مشارکت اقتصادی این زنان را به رسمیت نمی‌شناسند، خانواده این زنان در کشور مبدأ از برنامه‌های حمایتی ویژه محرومند. کشورهای مقصد که از خدمات مراقبتی این مهاجران بهره می‌برند نیز عمدتاً نسبت به هزینه‌های عاطفی و درگیری‌های این کارگران بی‌اطلاعند. دوم اینکه، وقتی زنان به نان‌آور تبدیل می‌شوند، اغلب جوامعی که زنان از آن مهاجرت می‌کنند، متوجه می‌شوند که غیبت آنها در خانه موجب بروز خلا و مشکلات جنسیتی می‌شود. ارتقا و توانمندسازی پدران در ایفای بهتر نقش پدری به عنوان یک «کار» قابل احترام، می‌تواند پاسخی مناسب برای حل این مشکلات باشد؛ افسوس که این راه‌حل به کار گرفته نمی‌شود. ■

یادداشت‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Helma Lutz <lutz@soz.uni-frankfurt.de>

< سنگاپور، کشوری عالی برای بزرگ کردن کودکان... اما برای چه کسانی؟

یوین تئو، دانشگاه صنعتی نانیانگ، سنگاپور، عضو کمیته‌های پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی (RC19) و زنان در جامعه (RC32) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



واقعیت‌های مغایر در سنگاپور

عنوان مراکز مراقبت ایجاد نشده‌اند، اما بخش مهمی از زیرساخت‌های مراقبت را شکل می‌دهند چرا که بعضی کودکان چندین روز از هفته و در هر روز ساعات زیادی را در این مراکز می‌گذرانند.

تدارکات جابه‌جایی بین خانه، مدرسه و مراکز آموزشی با کمک خیل کثیری از کارگران خانگی مهاجر، عمدتاً فیلیپینی و اندونزیایی، ممکن شده است؛ کارگرانی که شغلشان دقیقاً شامل همین جابه‌جایی روزانه کودکان از محلی به محل دیگر است. در واقع، در محله‌ای که من زندگی می‌کنم خانواده‌های اروپایی، آمریکایی و استرالیایی سکونت دارند و مادران صریحاً و مرتب بیان می‌کنند که بزرگ کردن بچه در سنگاپور چقدر نسبت به کشور خودشان عالی است. در حین صحبت‌هایشان دو نکته برجسته است که توضیح می‌دهد چرا این سبک زندگی را نمی‌توانند در کشور خودشان نیز داشته باشند: اول، فعالیت‌های جالب بسیار زیادی برای کودکان وجود دارد؛ و دوم این‌که هزینه‌ی استخدام پرستار و کمک تمام‌وقت، بسیار مقرون به صرفه است. اظهارات آنها این واقعیت را آشکار می‌سازد: بدون در نظر گرفتن ملیت خانواده‌ها، آن‌هایی که متمکن‌اند سنگاپور را برای بچه‌داری بسیار مناسب می‌دانند و این شامل خود خانواده‌های سنگاپوری

در سال‌های اخیر موضوع «توازن کار و زندگی» به عنوان مسئله‌ای عمومی در سنگاپور مطرح شده است. دولت سنگاپور حمایت اجتماعی را افزایش داده است تا والدین، به ویژه مادران، بتوانند بین کار دستمزدی و مراقبت از کودکان خود توازن برقرار کنند. همزمان، برنامه استخدام کارگر خانگی خارجی که برای مدت طولانی بخش اصلی راه حل دولت برای تامین نیازهای مراقبتی بوده است، همچنان در حال اجراست. در کنار افزایش توجه به سیاست‌گذاری‌های عمومی، شاهد رشد عجیب طیف وسیعی از خدمات تجاری با محوریت کودکان هستیم. مراکز مراقبت از کودکان و مهد کودک‌ها متناسب با قیمت‌هایی که دارند امکانات مناسب، نسبت مطلوب تعداد معلم به دانش‌آموز و توانمندی آموزش بالای خود را به رخ می‌کشند. مراکز تخصصی به خواسته‌های پدر و مادرانی پاسخ می‌دهند که مایلند فرزندان‌شان به سرگرمی‌هایی مانند موسیقی، شطرنج، هنر و صنایع دستی، رقص، شمشیربازی، هنرهای رزمی، فوتبال، شنا، تنیس بپردازند. «آموزشگاه‌های» تجاری در مراکز خرید تمام محله‌ها یافت می‌شوند؛ این آموزشگاه‌ها در روال روزمره کودکان محصلان نقش مهمی ایفا می‌کنند. اگرچه این آموزشگاه‌های تقویتی و «فوق برنامه» از اساس به

نیز می‌شود؛ زیرا در سنگاپور می‌توان هم‌زمان به امکانات کشورهای جهان اول و خدمات کشورهای جهان سوم دسترسی داشت.

در این بستر امکانات مراقبتی گسترده، فرصت‌های موجود برای سنگاپوری‌های کم درآمد کاملاً متفاوت است. واقعیت‌های روزمره آنها بسیار شلوغ و خسته‌کننده است: انجام کارهای خانه، انجام خرید، مراقبت از کودکان، پخت و پز، و گاهی اوقات انجام کارهای شیفتی خسته‌کننده به عنوان نگهبان، صندوق دار سوپرمارکت و نظافتچی. آنها همواره نگران و مضطربند که پول‌شان برای خرید مواد غذایی و پرداخت هزینه‌های آب و برق کم بیاید. فرزندان این گروه از خانواده‌ها در مقایسه با کودکان طبقه متوسط فوق العاده مستقل هستند: آنها در هشت سالگی می‌توانند برنج بپزند و نیمرو بزنند، به تنهایی به مدرسه بروند و برگردند و حتی از خواهر و برادر کوچک‌ترشان مواظبت کنند. مهم‌تر از همه، والدین در خانواده‌های کم درآمد در این باره صحبت می‌کنند که نگرانند بچه‌هایشان در خانه تنها هستند و چیزی برای سرگرمی ندارند، یا اینکه نگرانند که وقتی به دلیل ناخوشی یا تعطیلات فرزندانشان مرخصی می‌گیرند، شغل خود را از دست بدهند و یا اینکه نگرانند که دستمزدشان برای پرداخت تمامی هزینه‌ها و قبض‌ها کافی نیست.

ظاهراً اگر درآمد کمی داشته باشید سنگاپور برای بزرگ کردن کودکان آن‌قدرها هم جای خوبی نیست. گسترش حمایت اجتماعی و تنوع گزینه‌هایی که برای والدین/مصرف‌کنندگان وجود دارند زندگی مردم در طبقات اجتماعی مختلف را یکسان تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. اختلاف طبقاتی مهم است و یک نظام کار-مراقبت که شاید برای بعضی خانواده‌ها بسیار مطلوب به نظر بیاید، برای بعضی دیگر آن‌چنان خوشایند نیست.

در این ویژه‌نامه، نویسندگان راه‌های بی‌شماری را نشان می‌دهند که بین خرده رفتارهای صمیمانه و فردی اشخاص یا خانواده‌ها از یک طرف و اقتصاد سیاسی کلان مراقبت از سوی دیگر درهم تنیدگی پیوسته و آشفته‌ای وجود دارد. کار من نیز نشان می‌دهد که «انتخاب‌های» مردم محدود به گزینه‌های موجودشان است. به رغم گسترش حمایت عمومی، گزینه‌های موجود برای خانواده‌ها تا حد زیادی به راه‌کارهای بازار و مشارکت در کار مزدی رسمی بستگی دارد. این داستان بخشی از داستانی بزرگ‌تر درباره ظهور نشانه‌های سرمایه‌داری نئولیبرالی و تمایلات دولت‌ها و جوامع به ترجیح راه‌حل‌های فردی و بازارمحور برای تامین نیازهای انسان است. تا زمانی که این گرایش‌ها هرچند به شکل‌های گوناگون، در

دنایای معاصر همچنان ادامه دارند، باید نشان داد که چگونه این تحولات اقتصادی سیاسی به ویژه برای افراد در شرایط اقتصادی اجتماعی پایین زیان‌بار است.

رشد نیازهای مراقبتی و تحقق این نیازها از طریق بازار به طور کلی و به واسطه کارگران مراقبتی مهاجر به طور خاص، روندهای اندک که احتمالاً به ویژه در شهرهای ثروتمند جهان همچنان ادامه خواهد داشت. در راستای درک پیامدهای این روند باید به عوامل متعددی توجه کنیم؛ از جمله افرادی که خودشان در «زنجیره جهانی مراقبت» نیستند اما در جوامعی زندگی می‌کنند که شدیداً درگیر این زنجیره‌اند. در محیطی که نظام‌ها، علی‌رغم گسترش اجتماعی، اصول مهم فردگرایانه و بازارمحور را حفظ می‌کنند و در شرایطی که کارگران مراقبتی مهاجر، مسئولیت انجام کارهای خانه و پرستاری را بر عهده می‌گیرند، نیازهای خانواده‌های کم درآمد، پنهان می‌شود، نادیده گرفته می‌شود و از آنها چشم‌پوشی می‌شود. کار و مراقبت در این شرایط با مشقت همراه است. سیاست‌گذاران و محققان هر دو عموماً این واقعیت را نادیده گرفته‌اند که برخی کارهای مراقبتی که در خانواده‌های پردرآمد انجام می‌شود نیز (مثل بردن و برگرداندن بچه‌ها برای فعالیت فوق برنامه مختلفشان) باعث انباشت ناعدالتی در میان کودکان می‌شود.

هم‌زمان که محققان و فعالان فمینیستی سیاست‌های دولتی موجود، هنجارهای اجتماعی رفتار شرکت‌ها را به چالش می‌کشند، باید دائماً مسئله اختلاف طبقاتی و نابرابری‌ها را وارد گفتگو کنیم. برای زمانی بیش از حد طولانی و برای بسیاری از ما، این اولویت نبوده است. باید به این موارد توجه بیشتری داشته باشیم: انواع روش‌های ناعادلانه سیاست‌های عمومی در پاسخگویی به نیازهای زنان؛ نقد مداوم نظام‌های مهاجرتی کار مراقبت که به کار واقعی که در خانه اتفاق می‌افتد بی‌توجهی می‌کند؛ عمیق‌تر اندیشیدن به راه‌هایی که می‌توان از کار درون خانه حمایت کرد؛ یکپارچگی بیشتر بحث‌های مربوط به دستمزد کم و شرایط کاری هنگام تدوین سیاست‌های محل کار؛ و نگاهی کلان‌تر در اندیشیدن به اثرات کار خانگی دستمزدی بر سیاست‌گذاری‌های عمومی و رفاه گروه‌های مختلف جامعه و در طول زنجیره جهانی مراقبت. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Youyenn Teo <yyteo@ntu.edu.sg>

< استخداام و آموزش

کارگران مراقبتی مهاجر در ژاپن

پی-چیلان، دانشگاه ملی تایوان، تایوان، عضو کمیته جامعه‌شناسی مهاجرت (RC31) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

جلسات آموزشی کارگران مراقبتی.
عکس: بانک جهانی، CCBY-NC-ND2.0



ژاپن کارکنند، باید ۴۰۰ ساعت در دوره‌های آموزشی زبان ژاپنی، خانه‌داری و آداب و رسوم فرهنگی ژاپن شرکت کنند و مثلاً بیاموزند که چگونه به شکلی شایسته، به شیوه ژاپنی تعظیم کنند. یک مقام دولتی در مصاحبه با روزنامه ژاپن تایمز (۱ ژانویه ۲۰۱۷) گفت: «این شیوه کاملاً ژاپنی انجام کارهاست. نمی‌توانیم اجازه دهیم خیل جمعیت مهاجر، آنچنان که در هنگ‌کنگ شاهدیم، به کشور سرازیر شود.»

ژاپن پیش از این و از سال ۲۰۰۸ براساس توافق‌نامه‌های همکاری اقتصادی (EPA) با اندونزی، فیلیپین و ویتنام، پرستاران رسمی

در حالی که کشورهای آسیای شرقی پرستاران و کارگران مراقبتی خانگی زیادی را از کشورهای جنوب شرقی آسیا استخدام کرده‌اند، ژاپن تا همین اواخر در بازکردن مرزهایش به روی آنان تردید داشت. شینزو آبه، نخست‌وزیر ژاپن در سال ۲۰۱۴ به منظور افزایش مشارکت زنان در بازار کار با ارائه یک خط مشی جدید مجوز ورود کارگران خانگی مهاجر را به شش کلان‌شهر ژاپن صادر کرد. هرچند به این کارگران اجازه داده نمی‌شود در خانه‌ای سکونت داشته باشند که در آن کار می‌کنند؛ درواقع سازمان‌های خدماتی آنان را استخدام و بر فعالیتشان نظارت می‌کنند. افرادی که قصد دارند در

<<

(Kangoshi) و کارگران مراقبتی تأیید شده (Kaigo Fukushima) را برای کار در این کشور پذیرفته است. بنابر منطقی مشابه، کارگران مراقبتی که طبق این توافق نامه‌ها به کشور وارد می‌شوند نیز مجاز به کار در منازل شخصی نیستند. این کارگران به استخدام موسسات پزشکی یا مراکز درمانی درمی‌آیند تا به افراد سالمند یا معلولین خدمت‌رسانی کنند.

استخدام کارگران مراقبتی مهاجر در ژاپن مورد بسیار خوبی است تا محققان با بررسی آن به مطالعه این پدیده‌ها که یک جامعه با توافق دربارهٔ ترتیبات نهادی و معنای فرهنگی مراقبت، چگونه مفهوم «کارگران مراقبتی ایده‌آل» را خلق می‌کند. دولت ژاپن در هر مرحله از به‌کارگیری این کارگران شامل کنترل سهمیه‌ها، استخدام شهر به شهر و تمهیدات مربوط به برگزاری برنامه‌های فشرده و پرهزینه آموزشی، بسیار محتاطانه عمل کرد. اگرچه این داوطلبان معرفی شده از طریق توافق نامه‌های همکاری اقتصادی، کارگران ماهر با پیش‌زمینه‌هایی در پرستاری هستند، همچنان باید در یک دوره آموزشی که موسسات مورد تأیید شرکت بین‌المللی خدمات رفاهی ژاپن ارائه می‌دهند شرکت کرده تا بتوانند در یک بیمارستان یا مرکز مراقبتی مشغول به کار و تحصیل شوند. این کارگران برای کسب مجوز پرستاری و تأییدیه کار مراقبتی باید در امتحانات ملی شرکت کنند. کسانی که در این امتحانات قبول می‌شوند، واجد شرایط اخذ ویزا و اقامت دائم در ژاپن هستند.

با اجرای برنامه آموزشی تلاش می‌شود تا تفاوت‌های قومی کنار گذاشته شود و دیگری‌بودگی (otherness) مهاجران تعدیل شود. بیتا سویتیک، فضای مراکز خانه سالمندان در ژاپن را محیطی دارای «قربان فرهنگی» می‌نامد که در آن تقلید از سنت‌های ژاپنی، تصویری از ذات گذشته را بازسازی می‌کند؛ با این کار ساکنان سالمند علیرغم انزوای اجتماعی‌شان در این مراکز احساس راحتی کنند. از کارگران مهاجر خواسته می‌شود. دیگران مطابق با شیوه‌ها و هنجارهای فرهنگ ژاپن تعامل کنند و بدین ترتیب سالمندان در برخورد با پرستارانی که هیچ نسبت خانوادگی یا قومی‌ای با آن‌ها ندارند، قربان فرهنگی و احترام شخصی را تجربه می‌کنند.

بخش قابل توجهی از برنامه آموزشی، آموزش زبان ژاپنی است. این دوره‌ها فقط شامل آموزش واژگان پایه‌ای لازم برای گفتگو نیست، بلکه شرکت‌کنندگان در این دوره‌ها مهارت‌های پیشرفته خواندن و نوشتن را نیز کسب می‌کنند (۳۹۱ ساعت در آموزش‌های قبل از مهاجرت و ۶۷۵ ساعت در ژاپن). چالش برانگیزترین مرحله یادگیری، تسلط بر حروف چینی (کانجی) است، زیرا پزشکان ژاپنی به جای نوشتن آوایی در نوشتن نسخه از کانجی استفاده می‌کنند. تسلط بر زبان ژاپنی نه تنها در تسهیل ارتباطات و ثبت گزارش‌ها اهمیت دارد، بلکه حرف زدن به زبان ژاپنی به شیوه‌ای شایسته - همراه با احترام (Keigo) - پرستاران را قادر می‌سازد تا سالمندان را محترم بشمارند.

دوره آموزشی داوطلبان کار مرتبط با توافق نامه‌های همکاری اقتصادی، مفهوم مراقبت را به عنوان یک رفتار فرهنگی برجسته کرده و آن‌ها را در فراگیری ابعاد فرهنگی «کار مراقبتی ژاپنی» یاری می‌کند. با آموزش دربارهٔ مفهوم «تمیز بودن» در فرهنگ ژاپنی، آن‌ها متوجه می‌شوند که چرا بخش مهمی از مراقبت مطلوب برای سالمندان ژاپنی شامل حمام کردن در وان (در مقایسه با حمام کردن و شست‌وشو با اسفنج) است. در حال حاضر،

حجم فروش پوشک بزرگسالان در ژاپن بیشتر از تعداد پوشک کودکان است. شرکت‌کنندگان در جلسات آموزشی روش صحیح تعویض پوشک را یاد می‌گیرند؛ پوشک‌ها برای استفاده در زمان‌ها و مقاصد مختلف با رنگ‌های گوناگون کدگذاری شده‌اند. در کلاس‌های آموزشی به شرکت‌کنندگان یاد داده شده است که رابطه پوشک با استقلال و عزت سالمندان ژاپنی را از دید این سالمندان ببینند.

در دوره‌های آموزشی به موضوعاتی مانند جامعه و فرهنگ ژاپنی نیز پرداخته می‌شود. شرکت‌کنندگان دربارهٔ آداب و رسوم غذا خوردن در فرهنگ ژاپنی آموزش می‌بینند؛ مانند گفتن «ایتاد/کیموسا» («با قدرشناسی می‌پذیرم.») هنگام غذا خوردن با سالمندان. آن‌ها یاد می‌گیرند که از رایحه غذاهای مخصوص ژاپنی مانند یوزو و واسابی لذت ببرند. آن‌ها با فراگرفتن روش‌های صحیح پوشیدن کیمونو (و قرار دادن سمت چپ روی سمت راست) می‌آموزند که پوشش سنتی ژاپن را محترم بشمارند و با مفهوم شرم در فرهنگ ژاپنی نیز آشنا می‌شوند تا بتوانند به شیوه شایسته به سالمندان در پوشیدن و درآوردن لباس‌هایشان کمک کنند. برخی از کارگرانی که با آن‌ها مصاحبه کردم، این قسمت از آموزش‌ها را «بسیار مفید» خواندند؛ در مقابل بعضی دیگر نیز این آموزش‌ها را به صراحت نقد کرده و آن‌ها را «بسیار بی‌فایده» می‌دانستند («هیچ‌کسی در خانه سالمندان کیمونو نمی‌پوشد!»). رشد آگاهی کارگران مهاجر دربارهٔ سنت‌ها و فرهنگ ژاپنی بیش از آن که کاربرد عملی داشته باشد معنای نمادین دارد. این آموزش‌ها حس قربان فرهنگی را نه تنها برای سالمندان تحت مراقبت، بلکه برای جامعه ژاپن به طور کلی بهبود می‌دهد.

دوره آموزشی همچنین شامل آموزش نحوه تعامل و ارتباط با همکاران ژاپنی است. داوطلبان کار درخصوص فرهنگ کار در بیمارستان‌های ژاپنی یا مراکز مراقبتی آموزش می‌بینند؛ در این مراکز ساعات کار طولانی و خسته‌کننده است و سلسله مراتب جایگاه‌ها مشهود است. کارکنان برای اطمینان از انجام مراقبت حرفه‌ای باید از روش‌های استاندارد پیروی کرده و مستندات را با جزئیات ثبت کنند. به دلیل بالا بودن معیارهای سنجش مهارت زبان ژاپنی، احتمال کسب تأییدیه حرفه‌ای و دریافت مجوز کار در ژاپن بسیار کم است. حتی کسانی که مجوز را دریافت می‌کنند، در محیط اجتماعی و فرهنگی ژاپن احساس طردشدگی و انزوا دارند و در نهایت تصمیم می‌گیرند به خانه بازگردند.

در برنامه به‌کارگیری کارگران خارجی بر اساس توافق نامه همکاری اقتصادی در ژاپن به کارگران مراقبتی مهاجر به دید «دیگری حرفه‌ای» نگاه می‌شود. در مقایسه با نظام کارگر مهمان در سایر کشورهای آسیای شرقی، در ژاپن کارگران مهاجر از حقوق و مزایای بیشتری برخوردارند. اگرچه با قبول شدن در آزمون گواهینامه حرفه‌ای افراد می‌توانند مجوز اقامت دائمی را به دست بیاورند، ملاک ارزیابی مهارت‌ها آن قدر با فرهنگ محلی و زبان ژاپنی تنیده شده است که تعداد اندکی از شرکت‌کنندگان می‌توانند به چنین موقعیتی برسند. در نتیجه، در ژاپن حرفه‌ای بودن راه قابل اطمینانی برای تحرک اجتماعی فراهم نمی‌کند، بلکه تبدیل به سازوکاری در جهت طرد خارجی‌ها می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Pei-Chia Lan <pclan@ntu.edu.tw>

< بارداری و زایمان

به عنوان کار دستمزدی

شارمیل رودراپا، دانشگاه تگزاس-آستین، ایالات متحده آمریکا

بارداری و زایمان به یک کسب‌وکار بین‌المللی تبدیل شده‌اند.



انواع روش‌های تجاری حاصل می‌شوند، روش‌هایی مانند تهیه تخمک یا اسپرم از افراد دیگر یا خرید از بانک‌های سلولی. اگر چه بازیگران اجتماعی مختلف درباره ماهیت چیزی که اینجا مبادله می‌شود تردید دارند، براساس معیارهای این صنعت پولی که به مادران جایگزین پرداخت می‌شود برای بچه نیست، بلکه برای خدمات بارداری است که زن تا به دنیا آمدن بچه انجام می‌دهد.

در پژوهشی که در مورد رحم جایگزین انجام دادم با مادران جایگزین از طبقه کارگر و زوج‌هایی از طبقه متوسط رو به بالا در هند مصاحبه کردم که برای بچه دار شدن به رحم جایگزین رو آورده بودند و متوجه شدم که مانند اغلب موارد پیش از این پولی برای بارداری مبادله نکرده بودند. این افراد راه‌های اندکی برای کنار آمدن با تجاری شدن خدمات باروری بیولوژیک در اختیار دارند. در نتیجه، آن‌ها نیز از روش‌های مرسوم اندیشیدن درباره مبادلات استفاده می‌کنند: آیا رحم جایگزین تبادل کالا است یا پیشکش؟ پیشکش و کالاها اصطلاحاتی هستند که برای اشاره به اشیائی استفاده می‌شوند که در فضاهای اجتماعی می‌چرخند، اما تفاوت در چگونگی چرخش، کالا و پیشکش را از هم متمایز می‌کند. ادبیات گسترده‌ای درباره پیشکش و کالا وجود دارد، ولی به طور خلاصه تبادل پیشکش نشان‌دهنده

بارداری و زایمان، تحت تاثیر ایده‌آل‌های اصالت نژادی، دودمان پدری و ازخودگذشتگی مادرانه، هرگز تنها پدیده‌هایی طبیعی نبوده‌اند، بلکه رویدادهای جنسیتی‌ای هستند که شدیداً تحت تاثیر فرهنگ قرار داشته و فرآیندهای اجتماعی پیشکشی و تبادل را در خانواده‌ها و اجتماعات برجسته می‌سازند. وظایف خانگی مربوط به باروری مادران، کارهایی سرشار از توجه و عشق بی‌دریغ و فداکاری مادرانه توصیف می‌شود. نقش این اشکال جنسیتی کار باروری در ایجاد خانواده‌هایی که با تعبیر مقدس ستوده می‌شوند بسیار پر رنگ است. به همین دلیل بارداری و زایمان از پلشتی‌های پول مصون نگه داشته می‌شوند؛ پول آلوده که در دنیای بازارهای کثیفی می‌چرخد که بر پایه روابط موقت و کاسب‌کارانه بنا شده‌اند. پس وقتی زنی در ازای پول باردار می‌شود و بچه به دنیا می‌آورد چه؟ دستمزد بارداری و زایمان از چه جنسی است؟

این سوالات در زمینه مادر جایگزین مطرح می‌شود؛ در رحم جایگزین زنان در ازای دریافت دستمزد نوزاد یا نوزادانی را برای دیگران در رحم خود حمل کرده و به دنیا می‌آورد. مادر جایگزین هیچ رابطه ژنتیکی با جنین‌هایی که نگهداری می‌کند ندارد و جنین‌ها از لحاظ حقوقی به پدر و یا مادری تعلق دارد که قصد بچه‌دار شدن دارند. خود جنین‌ها از طریق

اگرچه آژانس‌های رحم جایگزین تجاری، پزشکان ناباروری و والدین صاحب نطفه به صراحت اقرار ندارند، ولی تمایلات و تعاملات آن‌ها با مادران جایگزین به وضوح نشان می‌دهد که به رحم تجاری به چشم یک کار دستمزدی نگاه می‌کنند. جامعه‌شناسان مختلف با استفاده از اصطلاحاتی مانند «کارگر مادر» و «رحم صنعتی» برای توصیف این اشکال نوظهور کار باروری کالایی شده توافق دارند.

اما با ورود بارداری و زایمان به بازارها، این فعالیت‌ها به چه نوع کاری تبدیل می‌شوند؟ در نگاه اول، به رحم جایگزین می‌توان به عنوان شکلی از کار شخصی (intimate labor) نگاه کرد؛ کار شخصی شغلی است که در آن با رسیدگی به نیازها و خواسته‌های تنانه دریافت‌کننده مراقبت به ایجاد و حفظ و مدیریت روابط بین فردی شخص مورد نظر پرداخته می‌شود. البته در کار شخصی، مانند رحم جایگزین تمام بدن کارگران درگیر کار نمی‌شود. کار جنسی شاید شباهت زیادی به کار رحم جایگزین تجاری داشته باشد، اما رحم جایگزین تجاری شامل فرآیندهای تشکیل و تکامل تخم‌دان و بارداری است که ارزش افزوده دارد؛ ولی در کار جنسی این فرآیندها وجود ندارد. با توجه به فرآیندهای زیست‌شناختی و جسمی موجود در رحم جایگزین، بهتر است آن را نوعی کار بالینی توصیف کرد که در آن زنان برای سودآوری به پزشکان و پرسنل دیگر پزشکی اجازه می‌دهند که از سازوکارهای بیولوژیکی بدن‌شان استفاده نمایند.

با نگاه به رحم جایگزین به عنوان یک نوع کار بالینی می‌توان درک بهتری از فرایندهایی داشت که به کسب ارزش افزوده از بارداری و زایمان کمک می‌کنند؛ همچنین با این نگاه راه برای مشروعیت‌دهی به کار باروری زنانی باز می‌شود که برای دریافت دستمزد از رحم خود استفاده می‌کنند. شیوه‌های تشدیدکننده کالایی شدن بدن مانند رحم جایگزین به طور حتم تحولات ناخوشایندی هستند، اما نمی‌توان از این واقعیت صرفاً با خیال زمانه‌ای ظاهراً معصومانه‌تر چشم‌پوشی کرد؛ زمانه‌ای که در آن کار زنان فقط به کارهای شخصی خانواده و شبکه نزدیکان محدود بود. در نظر گرفتن رحم جایگزین به عنوان یک کار بالینی، به معنی درک شرایطی است که در آن کالایی شدن زندگی تعمیق شده است و این نگاه راه سازماندهی کار و ایجاد ائتلاف با انواع دیگر کارگران شاغل در باروری را باز می‌کند؛ مثل کارگران مراقبت از کودکان، معلمان مدرسه‌های ابتدایی و پرستاران. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sharmila Rudrappa <rudrappa@austin.utexas.edu>

روابط اجتماعی مستمر بین افراد یا گروه‌هایی از افراد است. طرفین در تبادل پیشکش برابر نیستند، بلکه نابرابری‌هایی دارند که بر اساس سلسله‌مراتب اجتماعی و با سن، جنسیت، ناتوانی‌ها، جنس، مذهب، نژاد و کاست تعیین می‌شوند. از طرف دیگر مبادلات کالایی با زودگذری و ناپایداری تعاملات تعریف می‌شوند؛ در این روابط کارگر و مصرف‌کننده به طور معمول با یکدیگر غریبه‌اند. مصرف‌کنندگان در ازای پول کالایی از کارگران دریافت می‌کنند؛ در این گونه تعاملات کارگران به علت ساختار سرمایه‌داری تقریباً همیشه دست پایین را دارند. بنابراین پیشکش‌ها یا کالاها جنس روابط اجتماعی را نشان می‌دهند. اقتصاد کالا یا پیشکش وابسته به اشکال یک فرد است که به گونه‌هایی متنوع ساخته شده است و در مقابل فرد نیز خود توسط این تبادل کالا و پیشکش ساخته می‌شود.

در پژوهش من، مادر جایگزین و زوجی که بچه به آن‌ها تعلق می‌گیرد، از راه مجادله بر سر اینکه بارداری و زایمان پیشکش است یا کالا، درباره شرایط رابطه‌شان با یکدیگر به توافق رسیدند. اگرچه مادران جایگزین ضمن توصیف دقیق زحماتی که طی مراحل بارداری می‌کشیدند سعی داشتند تا به دستمزد بهتری برسند، امیدوار بودند که در فرآیند رحم جایگزین تجاری با فرهنگ تبادل پیشکش پیش بروند. آن‌ها می‌دانستند که درآمدی که از این راه کسب می‌کنند پس از چند ماه قطع می‌شود و پس از آن در ازای زحمتی که برای بارداری کشیده‌اند چیزی نخواهند داشت. آن‌ها در عوض دوست داشتند روابط اجتماعی خود را با این خانواده‌ها ادامه دهند؛ مادران جایگزین با حفظ ارتباط با این پدران و مادران طبقه متوسط رو به بالا می‌توانستند به شکل بالقوه از این شبکه‌های اجتماعی برای دریافت وام‌های کوتاه‌مدت، توصیه‌نامه‌های شغلی، و دیگر کالاهای اجتماعی استفاده کرده و آن‌ها را به سرمایه اقتصادی تبدیل کنند. ولی رابطه مورد نظر زوج‌های صاحب بچه شفاف بود: با اینکه با استفاده از عنوان پیشکشی در سخنان پر شور و حرارتی بیان می‌دارند که با هیچ پولی نمی‌توان ارزانی داشتن فرزند را که حاصل زحمات مادر جایگزین است جبران کرد، ولی مانند مصرف‌کنندگان در جامعه‌ای سرمایه‌داری رفتار می‌کنند. آن‌ها هیچ علاقه‌ای به ادامه رابطه با زنان طبقه کارگر جهان‌سومی نداشتند و معمولاً با پایان یافتن معامله تمام روابط خود را با آن‌ها به طور کامل قطع می‌کردند. طبق قرارداد، این افراد در معامله عادلانه و بی‌طرفانه عمل کرده بودند، زیرا تمام هزینه را پرداخت کرده بودند و تعهدی به پرداخت چیز اضافی نداشتند.

< شبکه تحقیقاتی

حقوق کارگران خانگی

سابرینا مارچتی، دانشگاه کافوسکاری وینز ایتالیا و هلن شوونکن دانشگاه اوسنابروک آلمان و عضو کمیته تحقیقاتی جامعه‌شناسی مهاجرت و جنبش کارگری، باداده‌هایی از ماری گلداسمیت (مکزیک)، سونال شارما (هند)، لیزا ماری هایمشوف (آلمان)، ورنایا ویاچار (فیلیپین) و اوکسانا بالاشووا (اوکراین).

جلسه اعضای شبکه در ونیز ایتالیا، ژوئن ۲۰۱۷.
عکس از مارچتی و شوونکن



هلند را به دست آوردند. گروه مؤسسان نه فقط به ضرورت تعهد به تحقیق درباره کار خانگی، بلکه به ضرورت تشریک مساعی با کارگران خانگی چه در تحقیقات و چه در جهت حمایت از حقوق ایشان اذعان داشتند.

بنیانگذاران شبکه، افرادی با هویت دوگانه محقق و کنشگر، هنگام انجام تحقیقات زمینه‌ای طی دفعات متعدد با یکدیگر ملاقات کردند تا حین مذاکرات مقاله‌نامه ۱۸۹ سازمان بین‌المللی کار از گروه کارگران حمایت کنند، همچنین برخی از آنها برای اهداف تحقیقی به مشاهده مذاکرات پرداختند. سایر محققان دیدگاه‌های خود را از خلال سازمان بین‌المللی کار دخیل کردند. اما این مسئله‌ای صرفاً مختص محققان نبود. ما در گروه دانشگاه جهانی کار با کارگران خانگی فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی (که آن زمان شبکه بین‌المللی کارگران خانگی نامیده می‌شد) درباره تحقیقات به‌طور خاص و راجع به این موضوع به گفتگو نشستیم که چطور محققان و کارگران خانگی تشکل یافته می‌توانند همکاری بهتری داشته باشند. میان بسیاری از کارگران خانگی تشکل یافته نسبت به تحقیقات (محققان) یأس و ناامیدی وجود داشت؛ مثلاً این‌که

شبکه تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی، شبکه‌ای جهانی متشکل از محققان کنشگر و اعضای تشکل‌های کارگران خانگی در حوزه کار خانگی دستمزی است و تقریباً یک دهه است که آغاز به کار کرده است.

< دورنما

همچنان‌که پرسش از جنسیت و مهاجرت و جهانی شدن بازارهای مراقبت در دهه‌های اخیر در علوم اجتماعی توجه زیادی را معطوف به خود کرده است، دانشگاهیان بیشتری نیز در حال انجام پروژه‌های تحقیقاتی درباره موضوع کار خانگی دستمزدی هستند که غالباً با همکاری کارگران خانگی و تشکل‌هایشان انجام می‌گیرد. این کوشش‌های تحقیقاتی اغلب قویاً به هم مرتبط هستند. بنابراین گروه مرکزی محققان وابسته به مرکز بین‌المللی توسعه و کار مناسب و دانشگاه جهانی کار، همراه با سایر محققان دانشگاه‌های مختلف اروپایی و بین‌المللی، شبکه نوآورانه تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی را در سال ۲۰۰۹ افتتاح کردند و حمایت شبکه تحقیقاتی و سیاستگذاری زنان در کار غیررسمی: جهانی کردن و سازماندهی و فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی و فدراسیون اتحادیه‌های کارگری

داستان خودمان باشیم» منتشر کردیم. کتابچه‌ای درباره‌ی این که کارگران خانگی و محققان چگونه می‌توانند تحقیقی را مشترکاً انجام دهند. (کسل: انتشارات دانشگاه کسل، دانلود رایگان). این کتابچه ثمره‌ی پروژه‌ی تحقیقی مشترک این شبکه درباره‌ی ملزومات تأمین اجتماعی کارگران خانگی است. کارگران خانگی در آفریقا و هلند در این پروژه به ما پیوستند. همچنین هدف از این امر حمایت از تشکّل‌های کارگران خانگی در مستندسازی کارهایشان است، بدون این که وابسته‌ی محققان حرفه‌ای باشند.

< معارضات

این روایت تا به اینجا ممکن است به نظر تجربه‌ی کاملاً موفق‌آمیزی از کنشگران و محققانی ارائه داده باشد که می‌توانند در سطح جهانی با یکدیگر در ارتباط باشند و تحقیقاتی را متناسب با اجتماع تولید کنند، تحقیقاتی که تا اندازه‌ای با همکاری کارگران خانگی انجام می‌شود و در برابر آنها پاسخگو است. اما معارضات بسیاری نیز وجود دارد.

تمرکز تحقیقاتی برخی از محققان کنشگر این شبکه، پس از گذشت ده سال از فعالیت آن (حداقل تا اندازه‌ای) تغییر کرده است، یا این که آنها دانشگاه‌ها و سازمان‌هایی را که می‌توانستند در آنها این نوع تحقیقات کنشگرانه را انجام دهند، ترک کرده‌اند. همچنین کاملاً طبیعی است که عزم حرکتی که پیرامون آماده‌سازی مقاله‌نامه ۱۸۹ سازمان بین‌المللی کار وجود داشت، از بین رفته باشد و تحقیق و کنشگری به «حالت عادی» بازگشته باشد، بدین معنا که بخشی از اشتیاق و رغبت عمومی به این مسئله دیگر به قوت خود باقی نیست. ما نیز باید با جدی گرفتن اصول شبکه، بپذیریم که همکاری با تشکّل‌های کارگران خانگی در پیشبرد برنامه‌ی تحقیقی مان و همچنین کوشش برای دسترس‌پذیر کردن آثارمان برای کارگران خانگی و تشکّل‌های ایشان می‌تواند بسیار قوی‌تر و نظام‌مندتر باشد. محققان حاضر در شبکه‌ی ما که در دانشگاه‌های عادی مشغول به کار هستند نیز باید توجه کنند که تحقیق مشارکتی و اقدام پژوهی (action research) اغلب برای ادغام در محیط‌های سنتی تحقیقی و معیارهای ارزیابی به کار بسته شده در حرفه‌های دانشگاهی با مشکل روبرو است. سرانجام این که انتشار منطقه‌ای شبکه یک‌دست نیست و نقاط سفید زیادی در نقشه‌ی جهانی ما وجود دارد. به هر تقدیر، اعضای ما علی‌رغم این نقصان‌ها و معارضات، ارزش بسیار زیادی برای تعاملات درون شبکه و ارتباطاتی قائلند که ما تسهیلشان می‌کنیم - به ویژه که اقدام پژوهی در این زمینه چندان رایج نیست و بنابراین وجود شبکه‌ای جهانی با چنین تمرکزی، مزیتی واقعی در عملکرد تحقیقی روزمره‌ی ما است. ■

برای اطلاعات بیشتر از [وبلاگ](#) ما دیدن کنید یا ما را در [فیس‌بوک](#) جستجو کنید.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sabrina Marchetti <sabrina.marchetti@unive.it>

Helen Schwenken <hschwenken@uni-osnabrueck.de>

آنها مجبور بودند مصاحبه‌های وقت‌گیر بسیار زیادی را انجام دهند، بدون آن که هیچ‌گاه نتایج تحقیقات را مشاهده کرده باشند؛ برخی دیگر شکایت داشتند که محققان از زندگی و کار آنها به عنوان کارگران خانگی، فقط نوع روایت‌های قربانیان را می‌پسندند. بنابراین زمانی که این شبکه در حال تأسیس بود و اصول آن به بحث گذاشته می‌شد، کارگران خانگی نیز یک پای تصمیم‌گیری بودند.

بر این اساس در ژوئن ۲۰۱۱ در ژنو و در خلال کنفرانس بین‌المللی کار که مقاله‌نامه ۱۸۹ با عنوان «کار مناسب برای کارگران خانگی» در آن به مذاکره گذاشته شد و به تصویب رسید، شبکه‌ی تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی رسماً آغاز به کار کرد. بنابراین ارتقاء مقاله‌نامه ۱۸۹ و بررسی تأثیرات آن یکی از وظایف اصلی این شبکه است.

< اصول

شبکه‌ی تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی انجام و همکاری در تحقیقاتی را بر عهده دارد که بر پایه‌ی اصول زیر انجام شود:

- انجام تحقیقات معنادار و با کیفیتی که همزمان ملزومات کوشش‌های تشکّل‌یابی کارگران خانگی را برآورده سازد.
- پرورش روابط باز و مبتنی بر اعتماد با محققان و نمایندگان فدراسیون بین‌المللی کارگران خانگی و سایر تشکّل‌های کارگران خانگی.
- دسترس‌پذیر کردن نتایج تحقیقات فقط برای مخاطبان دانشگاهی بلکه همچنین برای کارکنان خانگی و تشکّل‌های ایشان.
- تأسیس اجتماعی از محققانی هم‌فکر در این زمینه، که امکان گسترش به همه‌ی مناطق جغرافیایی را داشته باشد.
- ارائه و انتشار و اشاعه‌ی نتایج تحقیقات به منظور ارتقای کنشگری‌ها و کارزارهای کارگران خانگی برای دستیابی به حقوقشان.

< عملکرد

یکی از وظایف عمده‌ی این شبکه حفظ نقشه‌ی جهانی محققان همسو با اصول کلیدی شبکه و مرتبط کردن آنها با یکدیگر است. به این منظور از سال ۲۰۱۱ هماهنگ‌کنندگان شبکه‌ی تحقیقاتی حقوق کارگران خانگی مرتباً [خبرنامه‌ای](#) را تدوین می‌کنند که اطلاعاتی درباره‌ی تحقیقات فعلی در این زمینه و پیشرفت‌های مرتبط با حقوق کارگران خانگی را گرد می‌آورد.

این شبکه تقریباً سالی یک بار در اوایل تابستان جلسه تشکیل می‌دهند که معمولاً در کنار کنفرانس یکی از اعضای شبکه و یا در کنار همایش‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی یا همایش‌های مطالعات کار برگزار می‌شود. اعضای شبکه درباره‌ی پیشرفت‌های منطقه‌ای در حوزه‌ی حقوق کارگران خانگی و تحقیقات جالب توجه اطلاعات به روزی را ارائه می‌کنند و همچنین سوالات تحقیقی احتمالی مشترکی نیز به بحث گذاشته می‌شود. ما در سال ۲۰۱۴ [کتابچه‌ای](#) با عنوان «ما می‌خواهیم شخصیت‌های

< ایده بسامد به مثابه مفهومی جامعه‌شناختی

هارتموت روزا، دانشگاه ینا، آلمان



انگاره همیشه سریع و همیشه زیادتر، از خودبیگانگی ژرفی را پدید می‌آورد.

شکل ناییگانه بودن در جهان چگونه است؟ نقطه مقابل از خودبیگانگی چیست؟ این سوالی است که مقاله زیر با بنا نهادن مفهوم بسامد به مثابه مفهومی جامعه‌شناختی به دنبال پاسخ به آن است.

می‌خواهم مدعی شوم که از خودبیگانگی حالت خاص برقراری نسبت با جهان چیزها و با مردم و با خود فرد است که در آن حالت، هیچ پاسخ‌دهی‌ای (responsivity) وجود ندارد، یعنی هیچ ارتباط معنادار درونی وجود ندارد. رابطه‌ای است بدون نسبت واقعی. در این حالت بی‌گمان ارتباطات و تعاملات علی و ابزاری وجود دارند اما سوژه نمی‌تواند جهان را

<<

«بسامد به لحاظ مفهومی بدین معنا است که بگذاریم به شیوه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر و کنترل‌ناپذیر روی ما تاثیر گذاشته شود و حتی دگرگون شویم.»

خودکارآمدی بنامیم. در بُعد اجتماعی، خودکارآمدی زمانی تجربه می‌شود که تشخیص دهیم که به طور بالفعل قادریم در دل دیگران جا باز کنیم و بر آن اثر بگذاریم و تشخیص دهیم که آنها نیز حقیقتاً به ما گوش می‌سپارند و با ما ارتباط برقرار می‌کنند و در جای خود پاسخ می‌دهند. البته خودکارآمدی ممکن است هنگامی که فوتبال بازی می‌کنیم و پیانو می‌نوازیم نیز تجربه شود و همچنین وقتی متنی را می‌نویسیم که با آن درگیر بوده‌ایم (و متن بی‌گمان با صدای خود سخن می‌گوید) و حتی زمانی که در کنار ساحل اقیانوس ایستاده‌ایم و با امواج خروشان و آب و باد در «ارتباط» هستیم. فقط در چنین حالتی عاطفه پذیرنده و خودکارآمدی پاسخ‌دهنده است و خود و جهان به شیوه‌ای شایسته در نسبت با هم قرار می‌گیرند؛ این مواجهه هر دو طرف را دگرگون می‌سازد، سوژه و جهانی را که تجربه کرده است. البته مشکل انگشت‌نمای این ادعا این است بلافاصله مخالفت‌هایی را برمی‌انگیزد، مبنی بر این که سوژه شاید از طریق تعامل با ویلون یا اقیانوس دگرگون شود، اما دومی (ویلون یا اقیانوس) به ندرت تغییر می‌کند. در عین حال این استدلال در واقع بر معرفت‌شناسی نه چندان معصومی مبتنی است که طبق آن فقط چیزهایی انسان محسوب می‌شوند که توانایی پاسخ دادن دارند، بدین معنا که در «انسان‌شناسی نامتقارن (asymmetrical anthropology)» نمی‌توان مناقشه کرد که چنین مواجهاتی، بر جهان تجربه‌شده اثر می‌گذارند. بسامدهای این گونه عنصر حیاتی همه انواع شکل‌گیری هویت است و می‌توان از خلال این واقعیت به آن پی بُرد که چنین ادعا می‌شود: «پس از مطالعه آن کتاب» یا «پس از شنیدن آن موسیقی» یا «پس از ملاقات آن گروه» یا «پس از صعود به آن کوه»، «آدم دیگری شده بودم»، ادعاهایی که از اجزاء مرسوم اکثر قریب به اتفاق شرح‌های (خود)زندگی‌نامه‌ای مثلاً در مصاحبه‌ها است. اینجا باید توجه کنیم که اثرات دگرگون‌شونده بسامد فراتر از کنترل سوژه است: وقتی چیزی واقعاً بر ما تاثیر می‌گذارد هرگز نمی‌توانیم از پیش بدانیم و پیش‌بینی کنیم که در نتیجه آن چگونه خواهیم شد.

در مجموع بسامد به مثابه نقطه مقابل از خودبیگانگی با چهار عنصر مهم تعریف می‌شود: اول با عاطفه (af<-flection) به منزله تجربه حقیقی متأثر شدن یا به حرکت درآمدن؛ دوم با احساسات (e->motion) به منزله تجربه خودکارآمدی پاسخ‌دهنده (که در برابر نوع صرفاً ابزاری‌اش قرار می‌گیرد)؛ سوم با کیفیت دگرگون‌شوندگی؛ و چهارم با لحظه درون‌زاد پیش‌بینی‌ناپذیری به معنی کنترل‌ناپذیری و دسترس‌ناپذیری. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم بسامد را با ابزار یا با اراده ایجاد کنیم؛ بسامد همواره فُزار خواهد ماند. به عبارت دیگر: این که ما «ندا را بشنویم» یا نه خارج از اراده و کنترل ما است. این موضوع تا اندازه‌ای بسته به این واقعیت است که بسامد نوعی پُرواک نیست - بدین معنی نیست که صدای کسی را بشنویم که صدایش را بالاتر برده یا به سادگی دوباره از شنیدن صدا اطمینان حاصل کنیم، بلکه بسامد مواجهه با «دیگری» کم و بیش واقعی است که فراتر از

(در تمام کیفیت‌هایش) تصاحب کند و آن را به «سخن درآورد»، گویی جهان نه صدایی دارد و نه رنگ و آبی. بنابراین از خودبیگانگی رابطه‌ای است که با فقدان تبادل و ارتباط حقیقی و سرزنده مشخص می‌شود: در میانه جهانی خاموش و خاکستری با سوژه‌ای «خشک و تشنه» هیچ حیاتی وجود ندارد، هردو «یخ‌زده» یا واقعاً آشفته و متقابلاً بیزارگر جلوه می‌کنند. بنابراین در حالت از خودبیگانگی، خود و جهان به سیاقی کاملاً بی‌تفاوت یا حتی خصمانه در نسبت با یکدیگر جلوه می‌کنند.

جالب است که حس حقیقی از خودبیگانگی زمانی بیشتر فهمیدنی می‌شود که اقدام به تأمل درباره بدیل‌هایش کنیم. نقطه مقابل از خودبیگانگی حالتی از برقراری نسبت با جهانی است که سوژه در آن احساس می‌کند که مردم و مکان‌ها و اشیاء و چیزهای دیگری که با آنها روبرو می‌شود، بر او تاثیر می‌گذارند و او را به حرکت وامی‌دارند یا او را خطاب قرار می‌دهند. اگر بخواهم پدیدارشناسانه سخن بگویم، ما همه می‌دانیم که متأثر شدن از نگاهی خیره یا صدای کسی، از قطعه موسیقی که گوش می‌دهیم، کتابی که می‌خوانیم یا مکانی از آن دیدن می‌کنیم، چه معنایی دارد. بنابراین ظرفیت حس کردن اثری که چیزی بر ما می‌گذارد و در جای خود پروراندن علاقه باطنی در بخشی از جهان که بر ما اثر می‌گذارد، عنصر اصلی هر نوع مثبت برقراری نسبت با جهان است. و همان‌طور که از طریق روانشناسان و روانپزشکان می‌دانیم، فقدان چشمگیر آن از عناصر محوری اکثر اشکال افسردگی و فرسودگی روانی است. با وجود این عاطفه (affection) برای غلبه بر از خودبیگانگی کافی نیست. چیز دیگری که لازم است، ظرفیت «پاسخ» به خطاب شدن است: وقتی احساس می‌کنیم به نحوی که بالاتر شرح آن آمد، متأثر شده‌ایم، اغلب با سیخ شدن مو به تنمان و بالا رفتن ضربان قلب و تغییر فشار خون و مقاومت پوستی و غیره واکنشی فیزیکی نشان می‌دهیم. بنابراین بسامد، نامی که می‌خواهم برای نامیدن این جنبش دوگانه عاطفه (af<-flection) (چیزی که از بیرون بر ما تاثیر می‌گذارد) و احساسات (e->motion) (ما با نشان دادن واکنش و بنابراین ایجاد ارتباط پاسخ می‌دهیم) به کار ببرم، همیشه و قطعاً پایه‌ای جسمانی دارد. البته واکنشی که ما نشان می‌دهیم وجهی روان‌شناختی و اجتماعی و ادراکی نیز دارد؛ این واکنش برپایه تجربه‌ای است که می‌توانیم به آن دست یابیم و به خطاب شدن پاسخ دهیم، که در آن هنگام می‌توانیم از طریق واکنش درونی یا بیرونی خودمان ارتباط برقرار کنیم. از خلال این واکنش است که روند تخصیص (appropriation) به دست می‌آید. ما این بسامد را به عنوان مثال در روابط عاشقانه یا دوستانه و همچنین در گفتگوی ژگ و بی‌پرده و زمانی که ساز موسیقی می‌نوازیم و در ورزش و همچنین اغلب در محل کار تجربه می‌کنیم. ارتباط پذیرنده و فعال فرایندی از دگرگونی مترقی خود و جهان را به ارمغان می‌آورد.

بسامد فقط بر پایه متأثر شدن و دوست داشته شدن ایجاد نمی‌شود، بلکه همچنین بر پایه دریافت چیزی ایجاد می‌شود که می‌توانیم آن را

کنترل ما است و با صدا و آهنگ خودش سخن می‌گوید که متفاوت از صدا و آهنگ ما است و بنابراین برای ما «بیگانه» می‌ماند.

حتی از این فراتر، این «دیگری» باید همچون منبع «ارزیابی قوی‌ای» تجربه شود، به معنایی که چالرز تیلور به کار می‌برد: فقط وقتی احساس می‌کنیم این دیگری (که ممکن است یک شخص یا مثلاً قطعه موسیقی یا کوه یا حادثه‌ای تاریخی باشد) چیز مهمی برای گفتن یا آموختن دارد، صرف‌نظر از این‌که دوست داریم به آن گوش فرا دهیم یا نه، می‌توانیم حقیقتاً احساس کنیم که «درکش کرده‌ایم» و تحت تاثیر قرار گرفته‌ایم. بنابراین بسامد ناگزیر مستلزم لحظه‌ای از خودفراروی (self-transcendence) است. با وجود این، نیازی نیست که برداشت شناختی یا تجربه‌ای پیشین از این نقطه مقابل داشته باشیم. هر چیزی که یکسره بیگانه بنماید، می‌تواند ناگهان بر ما تاثیر گذارد و ما را تکان دهد.

بنابراین بسامد بی‌تردید فقط هم‌صدایی و هم‌سازی نیست؛ بلکه کاملاً برعکس نیازمند تفاوت و گاهی تضاد و تناقض است تا وسیله مواجهه واقعی را فراهم کند. بنابراین در جهانی کاملاً همساز و هم‌صدا هیچ بسامدی وجود نخواهد داشت، چرا که نمی‌توانیم صدای «دیگری» را تشخیص دهیم - و در نتیجه در پروراندن و تشخیص صدای خود نیز ناتوان خواهیم بود. با این حال جهانی که در آن صرفاً ناهمخوانی و تضاد وجود دارد نیز اجازه تجربه بسامد را نمی‌دهد: تجربه چنین جهانی فقط منجرکننده است. خلاصه این‌که، بسامد به تفاوت نیاز دارد تا امکان تخصیص خود-دگرگون‌ساز و رابطه‌ای پاسخ‌دهنده را محقق کند که دربردارنده دگرگونی و تطبیق متروقی و متقابل باشد. پس بسامد وضعیتی است میان هم‌صدایی و ناهم‌صدایی فسخ‌نشده. به همین دلیل من معتقدم که این مفهوم می‌تواند کلید فائق آمدن بر اختلاف سنتی بین نظریه‌ها و فلسفه‌هایی باشد که متکی بر هویت و برداشت‌هایی با محوریت تفاوت هستند. بسامد به هویت نیاز ندارد اما به تخصیص دگرگون‌شونده تفاوت نیاز دارد.

خصلت دسترس‌ناپذیری و لحظه‌ای بسامد به این معنی نیست که یکسره تصادفی و اتفاقی است. از آنجایی که تجربه واقعی را هرگز نمی‌توان تماماً کنترل و پیش‌بینی کرد، اینجا دو عنصر وارد می‌شود که به شرایط اجتماعی متکی است و بنابراین بسامد را به مفهومی تبدیل می‌کند که می‌توان آن را به عنوان ابزاری در نقد اجتماعی به کار بست. اول، سوژه‌ها به‌طور فردی و جمعی بسامد را نوعاً در امتداد «محورهای» خاص بسامد تجربه می‌کنند. بنابراین برای برخی موسیقی چنین محوری را ایجاد می‌کند، به‌طوری که هر زمان که به سالن کنسرت یا به آپرا و یا به میدان جشنواره بروند، شانس خوبی دارند که آن را تجربه کنند. برای دیگران موزه و کتابخانه یا معبد و جنگل و ساحل است که چنین کاری می‌کند. به علاوه ما روابط اجتماعی خود را می‌پرورانیم روابط اجتماعی ما چیزی را ایجاد می‌کند شبیه به محورهای اتکاپذیر بسامد - زمانی که با دوستانمان و فرزندانمان یا با دوستانمان هستیم، می‌توانیم انتظار لحظه‌های بسامد را داشته باشیم اگرچه همه ما می‌دانیم که مواجهات هر یک از ما اغلب میان حال و حتی منجرکننده تداوم می‌یابند. و همانطور که ما از شواهد ارائه شده در جامعه‌شناسی کار می‌دانیم، بسیاری از افراد روابط قوی بسامد را با کارشان می‌پروراند، نه فقط با همکارانشان در محل کار، بلکه با لوازم و وظایفی که با آن کار می‌کنند و دست و پنجه نرم می‌کنند. بنابراین خمیر به نانوا و موبه آرایشگر و چوب به نجار و گیاه به باغبان و متن به نویسنده «پاسخ می‌دهد». در هریک از این موارد به رابطه دوطرفه‌ای دست می‌یابیم که تجربه‌های خودکارآمدی و مقاومت و تناقض و تخصیص و همچنین دگرگونی متقابل را دربر می‌گیرد.

به مجرد این که این محورها را دقیق‌تر بررسی کنیم متوجه می‌شویم

که می‌توان سه بُعد مختلف بسامد را به طور نظام‌مند از هم تمیز داد: ابعاد اجتماعی و مادی و وجودی بسامد. محورهای اجتماعی/اجتماعی محورهایی هستند که ما را به انسان‌های دیگر مرتبط می‌کنند و در نسبت با ایشان قرار می‌دهند. در اغلب جوامع معاصر، عشق و دوستی و همچنین شهروندی دموکراتیک به عنوان روابط «بسامدافزای» این نوع تصور می‌شوند. محورهای مادی محورهایی هستند که با برخی اشیاء برقرار می‌کنیم؛ از جمله اشیاء طبیعی یا مصنوعی و قطعات هنری و طلسم و یا ابزارها و لوازمی که با آنها کار یا ورزش می‌کنیم. با وجود این من مانند فیلسوفانی چون کارل یاسپرس و ویلیام جیمز و مارتین بوبر معتقدم که سوژه‌های انسانی «محورهای وجودی بسامد» را نیز جستجو و کشف می‌کنند، محورهایی که آنها را در ارتباط و در نسبت با زندگی یا هستی و نیز جهان قرار می‌دهند. همان‌طور که آن نویسندگان کوشیدند به شیوه‌ای کاملاً قانع‌کننده نشان دهند، این همان چیزی است که تجربه دینی به وجود می‌آورد و چیزی است که دین را در اولین گام پذیرفتی می‌کند. عنصر مرکزی انجیل یا قرآن یا اوپانشاد این ایده است که در ریشه وجودی ما و در قلب ما، جهانی ساکت و میان‌حال یا منجرکننده و ماده بی‌جان و سازوکاری کور وجود ندارد، بلکه فرآیندی از بسامد و پاسخ در جریان است. البته محورهای وجودی بسامد دیگری هم وجود دارد که بر ایده‌های دینی متکی نیستند. به خصوص طبیعت به مثابه واقعیتی غایی و جامع و همچنین پاسخ‌دهنده تجربه می‌شود. گوش دادن به صدای طبیعت نه فقط در فلسفه ایده‌آلیستی بلکه حتی در بسیاری از روایات و شیوه‌های روزمره، تبدیل به ایده مرکزی شده است. هنر و موسیقی نیز به شیوه‌ای بسیار مشابه محور متناظری را برای گیرنده می‌گشایند. نیازی نیست بسامد در هر مورد تجربه‌ای دلپذیر و همساز باشد، بلکه ممکن است در دل خود جنبه‌های اساساً آشفته‌کننده‌ای نیز داشته باشد.

امروزه، به این نکته واقف هستیم که این محورهای انضمامی بسامد به لحاظ انسان‌شناختی مفروض نیستند، بلکه به طور فرهنگی و تاریخی ساخته می‌شوند، با این وجود معتقدم ایجاد بعضی از این محورها برای زندگی خوب ضروری هستند، زیرا این محورها زمینه‌ای را فراهم می‌کند که سوژه‌ها در آن قریحه‌گشودن تجربه‌های بسامد را پیدا خواهند کرد. برای تغییرجهت به سمت حالتی از بسامد قریحی (dispositional) باید خطر بی‌دفاع کردن خود را به جان بخریم. این موضوع به لحاظ مفهومی بدین معنا است که بگذاریم به شیوه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر و کنترل‌ناپذیر روی ما تاثیر گذاشته شود و حتی دگرگون شویم. پس در بسترهایی که ما در آن آکنده از ترس هستیم یا استرس داریم یا در حالت نزاع و دعوا قرار داریم یا بر برآوردن نتیجه‌ای معین متمرکز هستیم، نه به دنبال بسامد هستیم و نه به آن فرصت می‌دهیم؛ برعکس، این‌گونه عمل کردن خطرناک و مضر خواهد بود. باتوجه به این موضوع، بدیهی است که احماقانه خواهد بود که بخواهیم همیشه در حالت بسامد قریحی بمانیم. بسیار واضح است که توانایی ترک این حالت و فاصله گرفتن از این جهان و اتخاذ موضعی سرد و ابزاری و تحلیلی در برابر جهان، دستاوردی فرهنگی است که نه فقط برای حفظ کسب و کار علم و فناوری مدرن، بلکه برای تدارک و تأمین بالفعل شکلی از زندگی ضروری است، شکلی که بسامد را در سه بُعد مذکور برای انسان ممکن می‌سازد.

من معتقدم ما می‌توانیم طبق این برداشت در ابزار مفهومی مان، از بسامد به مثابه سنجه‌ای برای جامعه‌شناسی انتقادی به معنای نقد شرایط اجتماعی حاکم استفاده می‌کنیم. نقطه عزیمتش این ایده است که زندگی خوب نیازمند وجود محورهای اتکاپذیر و بادوام بسامد در هر سه بُعد است. من مدعی هستم که اگر سوژه، محورهای اجتماعی و مادی و وجودی

بسامد را بیابد و آن را حفظ کند زندگی خوبی خواهد داشت؛ محورهایی که یافتن اطمینان چندباره و متناوب از پاسخ‌دهی و ارتباط وجودی، یعنی اطمینان از حالت بسامدی بودن را ممکن می‌سازد. اگر شرایط برای این محورها و برای حالت قریحی بسامد به طور ساختاری و نظام‌مند تضعیف شود، آنگاه امکان چنین زندگی خوبی به خطر خواهد افتاد.

شیوه نهادی غالب در تثبیت پویا که برای بازتولید ساختار اجتماعی و وضع نهادی موجود، مستلزم رشد بی‌وقفه و شتاب و نوآوری است، بی‌گمان دلالت بر گرایش و استعداد به سمت چنین تضعیف نظام‌مندی دارد، به همین سبب سوژه‌ها را به سوی حالت «ازخودبیگانگی قریحی» می‌راند: آنها به سمت و سوی حالت چیزواره و ابزاری برقراری نسبت با ابژه‌ها و سوژه رانده می‌شوند تا منابعشان را افزایش دهند و ایمن سازند و سرعت تجهیزانشان را بالا ببرند و آنها را بهینه کنند. منطق فراگیر رقابت به طور خاص امکان ورود به حالت بسامد را تضعیف می‌کند - ما نمی‌توانیم همزمان هم رقابت کنیم و هم بسامدافزایی کنیم. به علاوه همان‌طور که تحقیقاتی درباره همدلی و مطالعات عصب‌شناسی نشان می‌دهد، فشار زمانی به طور بالفعل همچون مانع مسلّم بسامد عمل می‌کند. البته این

هم درست است که ترس ما را پیش می‌راند. ترس ما را به سمت افراختن موانع و تعطیل کردن ذهنمان می‌راند و ما را به سمت حالتی معطوف می‌کند که در آن حالت به‌طور موشکافانه‌ای می‌کوشیم «جهان» بر ما تاثیر نگذارد. بنابراین شرایط بسامد به گونه‌ای است که نیاز به بسترهای اعتماد متقابل و بی‌باکی متقابل دارد؛ و این زمینه‌ها نیز در جای خود به عنوان شرایط پس‌زمینه‌ای نیاز به زمان و ثبات دارند. سرانجام این‌که، کوشش‌های بورکراتیک فراگیر برای کنترل کامل فرایندها و نتایج در جهت تضمین کارآمدی و شفافیت آنها، که ماهیت شرایط محیط کار مدرن متأخر است، برای روابط بسامد نیز مسئله‌مند است، زیرا این کوشش‌ها با استعداد پیش‌بینی‌ناپذیری و دگرگون‌شوندگی بسامد سازگار نیستند. پس آن‌چه ضروری است، نقد تمام و کمال شرایط بسامد است. ■

۱. در متن اصلی واژگان affection و emotion به صورت جدا و با رسم فلشی نوشته شده است تا احتمالاً جهت اثرگذاری بر افراد را مشخص‌تر کند (م).

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید

Hartmut Rosa <hartmut.rosa@uni-jena.de>

< جامعه‌شناسی در خدمت تشریک مساعی علیه بالکانی‌زاسیون مصاحبه‌ای با یاسمینا لاژیاک

هارتموت روزا، دانشگاه ینا، آلمان

یاسمینا لاژیاک در حوزه جامعه‌شناسی علم و فناوری و جنبه‌های اجتماعی نوآوری و سیاست‌گذاری نوآوری و جامعه‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی کار و سایر حوزه‌ها به خوبی شناخته شده است. او استاد گروه جامعه‌شناسی در دانشگاه زاگرب کرواسی و رئیس کنونی انجمن جامعه‌شناسی کرواسی است. عنوان کتاب اخیر او که با همکاری یادرانکا سوارش نوشته شده این است: فرهنگ نوآوری در سرمایه‌داری رفاقتی. آیا مدل هافستد مهم است؟ (۲۰۱۷) این مصاحبه بخشی از پروژه‌ای درباره نظریه اجتماعی ذی نفوذ است و همچنین هدف از آن کاوش در محل تقاطع جامعه‌شناسی بین‌المللی و ملی از خلال گفتگو با این جامعه‌شناس برجسته است. این مصاحبه را **الابینوت کونوشوفسکی**، عضو وابسته شبکه جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی انجام داده است که دارای مدرک کارشناسی در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه پریشتینای کوزوواست.

یاسمینا لاژیاک



فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی در بیرون از مشاغل جامعه‌شناختی محدود تعریف شده در پژوهش و آموزش مشغول به کار می‌شوند.

ل.ک: برنامه‌ها، برنامه‌های درسی و پارادایم‌هایی که جامعه‌شناسی کرواسی بر اساس آنها بسط یافته است چگونه عمل می‌کنند؟ نسبت میان دانشگاه و بازار کار چگونه است؟

ی.ل: جامعه‌شناسی کرواسی، علی‌رغم سیطره مارکسیسم در دوران سوسیالیستی، صرفاً بر پایه یک پارادایم بسط نیافته است. اولین دپارتمان جامعه‌شناسی را پروفیسور رودی سوپک فقید در سال ۱۹۶۳ در دانشگاه زاگرب تأسیس کرد؛ او کسی بود که جامعه‌شناسی را از نظر تجربی و نظری، رشته زمینه‌ای تفکر انتقادی جای گرفته در فلسفه پراکسیس می‌انگاشت.

الابینوت کونوشوفسکی: از تجربه‌تان در دانشگاه زاگرب و در انجمن جامعه‌شناسی کرواسی چه می‌توانید بگویید؟

یاسمینا لاژیاک: با وجود این که وضعیت انجمن‌های حرفه‌ای اخیراً از لحاظ مقررات قانونی و برخی محدودیت‌های مالی تغییر کرده، فعالیت‌های انجمن جامعه‌شناسی طی دهه گذشته افزایش یافته است. این انجمن در سال ۱۹۵۹ با حدود ۵۰ عضو تأسیس شد. امروزه بیش از ۲۰۰ عضو داریم.

این انجمن همچنان مأموریت خود را در جهت ترویج و توسعه و حفظ جامعه‌شناسی به منزله نوعی حرفه و رشته تحصیلی و پژوهشی ادامه می‌دهد. انجمن جامعه‌شناسی کرواسی فقط بر کار داوطلبانه اعضایش متکی است و من علاقمندم جامعه‌شناسان بیشتری را از بیرون آکادمی به انجمنمان جذب کنیم؛ طبق تحقیقات حرفه‌ای اخیر حدود نیمی از

<<

برخی جامعه‌شناسان کارهای خودشان را صرف نظر از آن سنت و همزمان در درون همان روح تفکر انتقادی، تحت تاثیر پارادایم‌های دیگر به تدریج تولید کردند، به عنوان مثال تحت تاثیر سنت کارکردگرایی ساختاری و مکتب شیکاگو یا کنش متقابل نمادین. جامعه‌شناسی معاصر کرواسی بازتابی از جامعه‌شناسی جهان در ماهیت چندپارادایمی خود است. در کرواسی پنج دیپارتمان جامعه‌شناسی وجود دارد و هریک می‌کوشند موضوعات و مفاهیم و رویکردهای روش‌شناختی خاص خود را پیروارند. جامعه‌شناسی مانند بسیاری از رشته‌های دیگر با معارضات فناوری جدید و حرفه‌های جدیدی مواجه است. من فکر می‌کنم جامعه‌شناسی به منزله رشته تحصیلی و پژوهشی، با خصوصیات نوعی‌اش در ارائه دیدگاهی «کلی و جامع» و دانش عمیق عمومی و مهارت‌های روش‌شناختی و آماری می‌تواند حرفه‌های جامعه‌شناختی را در موقعیت بسیار خوبی در بازار کار قرار دهد. این واقعیت که در کرواسی، فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی نرخ بیکاری پایینی دارند و نیز طیف گسترده مشاغل نه چندان سنتی جامعه‌شناسی در بخش غیردولتی گرفته تا دولت محلی، اظهارات من را تأیید می‌کند.

ل.ک: جامعه‌شناسی مردم‌مدار روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابد. درباره‌ی این جامعه‌شناسی در کرواسی و امکان‌هایی که برای تشریک مساعی منطقه‌ای می‌آفریند چه نظری دارید؟

ی.ل: جامعه‌شناسی مردم‌مدار، جامعه‌شناسی‌ای که برای گفتگو با مخاطبان مردمی غیرآکادمیک شکل گرفته، در کرواسی به‌طور گسترده‌ای به عنوان یکی از مأموریت‌های جامعه‌شناسی پذیرفته شده است. تعهد به این دیدگاه نهادینه شده که در بسیاری از جاها مقبول افتاده است، بحثی را درباره این موضوع برانگیخته که جامعه‌شناسی مردم‌مدار چطور به جامعه‌شناسی متمایل به سیاست‌گذاری‌های عمومی ربط پیدا می‌کند. این مأموریت‌ها مکمل یکدیگر هستند و هردو رویکرد اجزاء بسیار مهمی از جامعه‌شناسی هستند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. تخصص جامعه‌شناختی جزء ضروری تحلیل سیاست‌گذاری است. ما باید بازده برنامه‌های درسی را بهبود بخشیم تا مهارت‌های لازم برای جامعه‌شناسی سیاست‌گذاری را در جهت توسعه نیرومندتر همکاری منطقه‌ای پیروار کنیم.

ل.ک: شما در مقاله «ادغام کشورهای بالکان غربی و ترکیه در برنامه‌های چارچوبی: پاره‌ای شواهد تجربی» به همراه یادرانکا سوارش و یورائ پرکوویچ درباره موانع همکاری کشورهای بالکان غربی و ترکیه در برنامه‌های چارچوبی اتحادیه اروپا سخن گفته‌اید. نتایج و دستاوردهای جدید چه هستند؟

ی.ل: تا آنجا که می‌دانم کوزوو در طی دهه گذشته، پیشرفت زیادی کرده است، اما زیرساخت تحقیقاتی آن هنوز رضایت‌بخش نیست. این طور که ما در تحقیقمان دریافتیم موانع روبروی کشورهای بالکان غربی از همان نوع موانعی است که جامعه تحقیقاتی اتحادیه اروپا با آن روبرو است، اما غلبه بر این موانع برای کشورهای بالکان غربی محنت‌آورتر و دشوارتر است. پیشرفت چشمگیر در زیرساخت و مشارکت بیشتر در همکاری‌های تحقیقاتی و نوآوری بین‌المللی، بدون سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش تحقیق محقق نخواهد شد. سیاست‌گذاران علوم ملی باید اقداماتی انجام دهند که هم محققان فردی و هم نهادهای تحقیقاتی به مشارکت در تحقیقات بین‌المللی و پروژه‌های نوآوری ترغیب شوند. اقدامات ویژه انگیزشی باید همکاری تحقیقاتی و جابجایی محققان را ترغیب کند.

آموزش نیز باید با تحقیقات درهم تنیده‌تر باشد.

باید به ظرفیت‌سازی در سطح مؤسسات تحقیقاتی توجه ویژه‌ای شود. با وجود این که تحلیل‌ها نشان داد محققان از مساعدت‌های مؤسسات خود و از کوشش‌های رهبران‌شان نسبتاً راضی هستند، به نظر می‌رسد این رضایت عمدتاً ناشی از فقدان آگاهی آنها به مساعدت‌های بیشتری است که می‌توانند توقعش را داشته باشند. ایجاد سیستم میانجی‌ها- شبکه‌ای از مشاوران یا مدیران علمی که در مؤسسات بزرگتر و دانشگاه‌ها یا کنسرسیوم‌های احزاب ذینفع- که به عنوان رابط میان محققان/ مؤسسات و اداره کل اتحادیه اروپا عمل کنند، مفید خواهد بود.

ل.ک: پیشنهاد شما برای مقابله با خطرات بی‌ثبات‌سازی منطقه چیست؟

ی.ل: سوال دشواری است. منطقه ما همیشه در معرض خطرات زیادی بوده است؛ از اختلافات محلی و ملی و قومی تا خطراتی که کل جهان را تهدید می‌کند و به نظر می‌رسد نمی‌توانیم از آنها اجتناب کنیم، مانند بحران مهاجرت و تروریسم جهانی. کنار آمدن با بحران‌ها وقتی کشورهای کوچک همسایه «در وضعیت مشترکی با ما هستند» و با مسائل مشابهی دست به گریبانند، همیشه آسان‌تر است. تشریک مساعی و گفتگوی باز صرف نظر از تفاوت‌ها بهترین ابزار برای حل مشکلات مشترک است. البته حرف زدن از عمل کردن آسان‌تر است، اما من هیچ راه دیگری نمی‌بینم. زمانی که رونق اقتصادی کل منطقه تضمین شود، زمینه خوبی برای تشریک مساعی خواهیم داشت. مرزهای باز و ارتباطات آزاد از شرایط لازم آن است.

ل.ک: حقیقت این است که برای یافتن راه‌حلی برای بحران کوزوو، میان منابع مهم سیاسی و دیپلماتیک و نظامی و همچنین بسیاری از مؤسسات بین‌المللی تعهدی جهانی وجود داشت. با توجه به فضای ناخوشایند تعصب و برتری‌خواهی در منطقه و محاسبات ژئوپولیتیک قدرت‌های بزرگ، امکانات را برای عملکرد دولت کوزوو و دیگر کشورهای حوزه بالکان چطور ارزیابی می‌کنید؟

ی.ل: من متخصص کوزوو نیستم و در واقع درباره مسائل جاری بسیار کم می‌دانم. به طور کلی با این اظهار نظر موافقم که کشورهای حوزه بالکان، پیشینه بسیار طولانی دارند و این باری است که به سادگی نمی‌توانیم زمین بگذاریم. کوزوو جوان‌ترین دولتی است که از کم‌توسعه‌ترین منطقه یوگسلاوی سابق برآمده است و با معارضات بسیار مدرنیزاسیون و گذار دیر هنگام مواجه است. این موضوع وابستگی این کشور به مؤسسات مالی بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ را بیشتر کرده است. بحران کنونی اتحادیه اروپا، گسترش آن را به همه کشورهای حوزه بالکان، که شاید ثبات بیشتری را برای منطقه به ارمغان آورده باشند، به تأخیر انداخته است. تعصب و برتری‌خواهی ابزارهایی در دستان نخبگان سیاسی، در ستیزشان برای قدرت سیاسی است. کوزوو با جمعیتی که بالغ بر نیمی از آن جوان هستند و بانرخ بیکاری بسیار بالایی که دارد، در معرض خطر بحران‌های دامنه‌داری است، مگر این که پاره‌ای از تغییرات ساختاری جدی را اعمال کند. تقویت آموزش برای این که به دانش‌آموزان بیاموزیم طبق تفکر مستقل خودشان عمل کنند، مهمترین مأموریت در این فرایند است. در غیر این صورت با این تهدید مواجه خواهیم شد که نسل هزاره منطقه بیشتر از نسل والدین و حتی بیشتر از مادر بزرگان و پدر بزرگان‌شان در دام ناسیونالیسم و قوم‌گرایی و توتالیتاریسم بیفتند. نظریه و تحقیقات جامعه‌شناختی می‌تواند در ایجاد

اعتماد و همکاری در منطقه ما برای مبارزه علیه بالکانیزاسیون یاری رساند.

موقعیت کوزوو و کرواسی را در بحران های اروپا و جهان چگونه می توان درک کرد؟

ی.ل: با وجود این که من هیچ گاه شکاک به اروپا (Eurosceptic) نبوده ام، واضح است که دیوان سالاران اروپا ابزار درست و سربعی برای مقابله با مسائل به وجود آمده در اروپا ندارند. ناهمخوانی قدرت نهادینه شده در بروکسل و اتحادیه اروپا با سطح پایین پاسخگویی که برای همه تحرکات به تأخیر افتاده و خط مشی های بد به عهده می گیرند، سبب کاهش اعتماد به اتحادیه اروپا شده است. این چیزی است باید تغییری کند. بحران اروپا نتیجه سیاست های تعدیل نشده پولی و مالی است. بازار مشترک کار و سرمایه و کالا نمی تواند با چنین ترتیبات مختلفی در منطقه یورو عمل کند.

ک.ل: گیدنز همچنین گفت که فقط با پیشرفت بیشتر اتحادیه اروپا می توان مسائل کشورهای حوزه بالکان را به طور بالقوه حل و فصل نمود. او گفت که عنصر راهگشا این است که صربستان از کرواسی به عنوان کشور عضو اتحادیه دنباله روی کند و در این صورت او امید پرتب و تاب دارد که چنین روندی راه را برای عضویت متعاقب کوزوو نیز هموار سازد. پرسش من این است: از آنجایی که کوزوو کشور کوچکی است که ده سال پیش مستقل شده، هنوز با معارضات زیادی، به خصوص در روند آزادسازی روادید و ادغام در اتحادیه اروپا روبرو است. این انزوا در حال محدود کردن جابجایی و ارتباط آزاد ما با سایر کشورهای اروپایی و فرهنگ ها و دسترسی به فرصت های شغلی اروپا و به رسمیت شناختن ما در بازار اروپا است، این در حالی است که ۶۰ درصد جمعیت ما زیر ۲۵ سال سن دارند. ما به ادغام و عضویت در اتحادیه اروپا احساس نیاز می کنیم. پیشنهاد شما این که برای ادغام کوزوو در اروپا چه کارهای باید انجام شود؟

ی.ل: من هم با همکار سرشناسم موافقم. پیشنهاد من دنباله بحثی است که پیش تر در پاسخ به پرسش قبلی مطرح کردم. از ادغام در اتحادیه اروپا جلوگیری می شود چون ممکن است سرعت فرایند هماهنگ سازی را پایین بیاورد. مهاجرت بزرگ از کوزوو کمکی نمی کند. من آرزوی کوزوو برای عضویت در اتحادیه اروپا را، با در نظر گرفتن تجربه «راه طولانی و پریپیچ و خم» کرواسی برای پیوستن به آن درک می کنم. به نظر می رسد ثبات و تأمین اجتماعی پیش شرط های اصلی برای ادغام بیشتر باشند، ولو این که با نامزدهای جدید [پیوستن به اتحادیه اروپا] حصارها بلندتر شده باشد. من همچنان به آینده اتحادیه اروپا و مزایای عضویت در آن برای کشورهای (نیمه) حاشیه ای اروپایی باور دارم. انتظارات ناکام مانده از بهبود فوری کیفیت زندگی و مزایایی که آهسته تر از آن چه در ابتدا انتظار می رفت، در حال به دست آمدن هستند، نباید از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دلسردتان کند. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

Labinot Kunushevci <labinotkunushevci@gmail.com>

ل.ک: فکر می کنید هیچ خطری وجود دارد که با گسترش بیشتر سرمایه داری، شهروندان در بخش های گوناگون دنیا آرزوی بازگشت به نظام های حکومتی دیگری را بکنند؟ سرمایه داری غیرمستولانه از آنجایی که بی عدالتی اجتماعی بیشتری را پدید آورده، در بحران ساختاری ژرفی قرار گرفته است. این موضوع بالاخص در اروپای شرقی و جنوب شرقی به وضوح دیده می شود، جایی که طبقه سیاسی که پس از سقوط رژیم های کمونیستی روی کار آمده، در اکثریت قریب به اتفاقش از نخبگان سیاسی فاسد تشکیل شده است و همچنین جایی که نهادهای حکومت قانون افول داشته اند. توضیحات و پیشنهادات شما چیست؟

ی.ل: بخش فزاینده ای از جمعیت در سراسر جهان، وارد مرحله منازعه با دموکراسی نمایندگی شده اند. بسیاری راه حل را در دموکراسی مستقیم و مدل های حکومتی دیگر می بینند، هرچند هیچ یک از اینها در دموکراتیزاسیون فرایندهای تصمیم گیری و اثرگذاری عموم بر طیف وسیع مسائل، بهبود مورد انتظار را به ارمغان نیاورده اند.

روند دموکراتیزاسیون در جوامع در حال گذار بسیاری از شهروندان را ناامید کرده است. پاسخ به این مشکلات، از یک جهت در جنبش های هوادار دموکراسی مستقیم و از جهت دیگر در جنبش های مختلف پوپولیستی ظهور و بروز یافته است. این جنبش ها تاکنون، سرمایه داری رفاقتی را که نوع غالب در منطقه است، به طور جدی به خطر نینداخته اند.

نقصان دموکراتیک در ناکامی در محدود کردن قدرت بخش های مالی و نخبگان سیاسی فاسد بیش از هر چیز مشهود است. گذار از سوسیالیسم به نظام های لیبرال دموکراسی، مدل های گوناگونی را در اروپای شرقی و جنوب شرقی پدید آورده است، از مدل های بازار آزادی تا مدل های اجتماعی تر شرکتی سرمایه داری. منطقه ما علاوه بر جنگ از بسط یک یا چند نوع سرمایه داری سیاسی هم نتوانسته خلاصی یابد؛ سرمایه داری سیاسی که به نظر می رسد در حال حاضر در همه کشورهای منطقه حاکم است. علی رغم این واقعیت که منطقه ما در مقایسه با جهان، نابرابری اجتماعی چندانی ندارد، شکاف میان اندک نخبگان ثروتمند با طبقات متوسط بینوا سازی شده (impoverished) در حال عریض تر شدن است. به نظر من سیاست تسامح صفر نسبت به فساد در فضای سیاسی و استقلال نظام قضایی و مدل های جدید اقتصادی که موجب افزایش اشتغال خواهد شد، برای هر اقدام مثبتی ضروری است.

ل.ک: جامعه شناس بریتانیایی، آنتونی گیدنز در مصاحبه ای که با او انجام دادم، گفت که اتحادیه اروپا در حال گذراندن مرحله ای فوق العاده دشوار از تحولاتش است و اعتماد به آن در میان شهروندانش در برخی از کشورهای عضو به شدت پایین آمده است.

< بیگانگان قدرتمند: توسعه‌گران املاک و مستغلات و مقاومت دهقانان در چین

یودو، دانشگاه ویسکانسین مدیسون آمریکا و عضو کمیته تحقیقی توسعه منطقه‌ای و شهری انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



خانه میخی نیمه‌تخریب‌شده‌ای در روستا شهری در شرق چین، ژوئن ۲۰۱۷، عکس از یودو.

آن روز تخریب کرده بودند؛ از بین بردنِ نه‌تای اول کمتر از یک سال طول کشیده بود. خانه میخی اصطلاحی است که برای خانه‌هایی استفاده می‌شود که کشاورزانی صاحبش هستند و سرسختانه آن را حفظ کرده‌اند.

شهری‌سازی سریع در چین موجب سلب مالکیت گسترده از زمین‌ها شده است: میلیون‌ها خانوار دهقان خلع‌ید شده و با حداقل غرامت جابجا شده‌اند. دولت مرکزی در ده سال گذشته ساختارهای قانونی و نهادی‌ای را اصلاح کرده است که بر تغییر کاربری زمین (land conversion) نظارت می‌کنند و در پی حمایت از دهقانان و زمین‌های کشاورزی هستند. اما از آنجا که فروش زمین هنوز منبع اصلی درآمد شهرداری‌های محلی است، مقامات محلی در سرتاسر چین همچنان در حال سلب مالکیت از زمین‌های کشاورزی و جابجایی دهقانان و تغییر کاربری نواحی مسکونی برای استفاده تجاری هستند.

امروزه نارضایتی‌هایی که مبنای آن زمین است به اغلب اعتراضات مردمی چین دامن زده است: وقتی که همه راه‌حل‌های دیگر از درون تهی شده‌اند، دهقانان مایوس که از بدن‌های خود به مثابه اهرمی اخلاقی استفاده می‌کنند و سرسختانه همچون میخی که بر زمین کوفته شده باشد، خانه‌های قدیمی‌شان را حفظ می‌کنند، برای حفظ معیشت روستایی‌شان دست از جان می‌شویند.

در مقابل خانه‌ای نیمه‌مخروبه در حاشیه یکی از شهرهای چین که به سرعت در حال رشد است، یک نفر مقاومت‌کننده «خانه میخی»، کارمند دفتر توسعه املاک را با دو چاقوی آشپزخانه دنبال کرد، وی متهم به آزار و اذیت مداوم در «گنگ خرابکاری» و تهدید به قتل فرد توسعه‌گر شده است. در چند سال گذشته اغلب اهالی روستانشین دست از حفظ خانه‌هایشان کشیده‌اند، در عوض پذیرفته‌اند که در ازای زمینشان غرامت بگیرند و به آپارتمان‌های سر به فلک کشیده نقل مکان کنند. اما در این روستا بیست خانه میخی از نقل مکان سر باز زده بودند. سه ماه بعد، وقتی من برای انجام پاره‌ای از تحقیقم درباره سیاست‌های شهری‌سازی در چین با یکی از کارمندان املاک همراه شدم، چیزهایی دیدم و وحشت‌کردم، زیرا که بولدورها سر رسیدند تا خانه روستایی دو طبقه مقاومت‌کننده‌ای را متلاشی کنند. فرد مقاومت‌کننده بنزین را در اطراف خانه‌اش ریخت، مخزن بنزین را آتش زد، درش را بست، روی پشت بام رفت و منتظر انفجار شد تا جان خود را بگیرد.

اما آن‌طور که من مشاهده کردم دو نفر از اعضای بسیار ماهر تیم امنیتی شخصی شرکت توسعه‌گر، فرد مقاومت‌کننده را از بامش پایین کشیدند. سایرین آتش را زبردستانه خاموش کردند و بولدورها را به کار انداختند تا خانه را با خاک یکسان کنند. این دهمین «خانه میخی» بود که در صبح

اغلب بحث‌های جامعه‌شناختی دربارهٔ مقاومت و کنترل مردمی در چین حول تفکیک دولت-جامعه می‌چرخد و حوزه‌های حکومتی شهرداری و بخشداری را بازیگران اصلی خاموش کردن مقاومت وابسته به زمین دهقانان می‌دانند. اما این تمرکز خاص بر بازیگران دولت، یکی دیگر از منابع قدرتمند سرکوب را نادیده می‌گیرد: توسعه‌گران خصوصی املاک و مستغلات که مقامات محلی چین در نتیجهٔ رویکرد تازهٔ این کشور به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های شهری، به آنها اجازه داده‌اند از دهقانان سلب مالکیت کرده و آنها را خلع ید کنند.

حوزه‌های حکومتی محلی چین به مدت دو دهه برای تأمین بودجهٔ تسویهٔ دیون و ارتقاء [شرکت‌های] املاک و مستغلات، متکی بر وام‌های بانکی بودند؛ اما دولت مرکزی از سال ۲۰۱۶ وام‌های بانکی برای سلب مالکیت از زمین را اکیداً ممنوع اعلام کرد و در عوض دولت‌های محلی را تشویق کرد تا صندوق اوراق قرضهٔ شهری را توسعه دهند. به هر تقدیر بسیاری از مقامات محلی به جای اتکاء به بازارهای نوپای اوراق قرضه، از هم‌پیمان محلی یعنی توسعه‌گران خصوصی املاک و مستغلات کمک طلبیدند.

من در طی کار میدانی‌ام بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ شاهد بودم که توسعه‌گران املاک و مستغلات فعالانه در همهٔ مراحل سلب مالکیت از زمین مشارکت دارند، همچنین دیدم که کارگزاران املاک، استراتژی‌های متعددی را به کار می‌اندازند تا فعالانه ادعاهای دهقانان مقاومت‌کننده را نسبت به زمین تضعیف کنند.

آن‌طور که بسیاری از ناظران اذعان داشته‌اند، مقامات محلی چین گاهی برای ساکت کردن اهالی مقاومت‌کنندهٔ خانه‌های میخی، به «ارازل و اوباش گماشته» اتکا داشته‌اند. اما این منازعات ممکن است آشفته شود: بسیاری از اعضای مرکزی دهکده با دهقانان هم‌طبقهٔ خود احساس همدردی می‌کنند و امکان دارد مقامات رسمی محلی به جای این‌که از مافوق خود فرمان ببرند، به روستائیان هم‌طبقهٔ خود بپیوندند و حتی خودشان هم به اهالی خانه‌های میخی تبدیل شوند.

خشونت افسارگسیخته ممکن است به تلفات و رسوایی بینجامد. اگر چنین شود، شاید این استراتژی نتیجهٔ عکس دهد، حکومت مرکزی را گاهی مجبور به سخت‌گیری کند و موقعیت شغلی دیوان‌سالاران محلی خدشه‌دار کند. حوزه‌های حکومتی محلی با برون‌سپاری خشونت به توسعه‌گران املاک و مستغلات، به دنبال اجتناب از سرزنش شدن برای هر گونه سرکوب هستند تا خلع ید و تخریب را به نحوی کارآمد پیش ببرند. توسعه‌گران می‌توانند تبهکاران مجرب را (تحت عنوان «تیم تخریب») به خدمت گیرند؛ تبهکارانی که قبلاً با تخریب موفقیت‌آمیز خانه‌های میخی در دهکده‌های دیگر، به سبب خلع ید «با تلفات صفر» برای خود شهرتی دست و پا کرده‌اند.

اعضای تیم تخریب، مقاومت‌کنندگان را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشند، اما از صدمه‌زدن [به افراد] خودداری می‌کنند؛ به آنها پول پرداخت می‌شود تا چنان‌که باید خطر کتک خوردن از روستاییان را در این فرایند به جان بخرند. آن‌طور که هم مقامات محلی و هم منابع آگاه املاک و مستغلات به من یادآور شدند، حوزه‌های حکومتی محلی و استانی مایلند فقط زمانی دخالت کنند که رسانه‌ها اعتراضات را گزارش کرده باشند- که احتمالاً

زمانی است که خلع ید تلفات جدی به همراه داشته است یا تعداد بسیار زیاد و غیرمعمولی درگیر حادثه شده‌اند. این نیروهای امنیتی خصوصی با به حداقل رساندن صدمات فیزیکی، «سیاست بدن» اهالی مقاومت‌کنندهٔ خانه‌های میخی را تضعیف می‌کنند و احتمال دخالت دولت مرکزی را پایین می‌آورند.

البته ایستادگی درازمدت اهالی مقاومت‌کنندهٔ خانه‌های میخی این روندها را پیچیده می‌کند. دهقانانی که از ترک خانه‌های خود سر باز می‌زنند، موجب تأخیرهای طولانی و پرداخت بهره‌هایی می‌شوند که به سرعت در حال انباشته شدن هستند و گاهی شرکت‌های املاک و مستغلات کوچک و متزلزل را به ورطهٔ ورشکستگی می‌کشاند.

اما مقاومت‌کنندگان با آدم‌های غول‌پیکر املاک و مستغلات روبرو می‌شوند که می‌توانند از پس اندکی تأخیر در روند برآیند، آنگاه اهالی خانه‌های میخی اساساً خلع سلاح می‌شوند. اهالی خانه‌های میخی در مقاومت روزمرهٔ خود آزار و اذیت مداوم تیم‌های تخریب را تاب می‌آورند؛ ممکن است افراد شرور پنجره‌هایشان را بشکنند و حوزه‌های حکومتی محلی شهرداری آب و برق را به روی آنها ببندند. رنج و عذاب جسمی و روانی درازمدت برای بسیاری از این مقاومت‌کنندگان ممکن است خطرناک باشد و سبب سکنهٔ مغزی و حمله‌های قلبی و اضطراب یا افسردگی شود. آن‌هنگام که بولدوزرها در واپسین یورش، خانه‌ها را از هم می‌درند، توسعه‌گران املاک و مستغلات، از پیش مقاومت‌کنندگان را از لحاظ ذهنی و جسمی از رمق انداخته‌اند.

اگرچه اهالی خانه‌های میخی جملگی برای غرامت منصفانه مبارزه می‌کنند، دلایلشان برای مقاومت متفاوت است. بسیاری از خانوارها در حوالی نواحی شهری مبارزات بی‌امان خود را پی می‌گیرند، زیرا که جابجایی آنها تنها منبع درآمدشان را قطع می‌کند: بسیاری از «ساکنان دهکده‌های شهری» روی آپارتمان‌های خود خانه‌های چندطبقه می‌سازند و اتاق‌هایش را به کارگران مهاجر و کارمندان اداری اجاره می‌دهند، یا در طبقهٔ همکف کسب و کار کوچکی به راه می‌اندازند. دهقانان در محله‌های روستایی حاشیه‌ای ممکن است به ساکنان خانه‌های میخی تبدیل شوند زیرا وسعشان به خانه‌هایی نمی‌رسد که به ایشان عرضه می‌شود. نسل‌های قدیمی اغلب پس از کمک به فرزندان‌شان برای خرید آپارتمان، در خانه‌های نیمه‌مخروبه می‌مانند و جای دیگری برای زندگی ندارند.

مهم نیست که دهقانان چطور «میخ» می‌شوند، [به هر تقدیر] این منازعات قربانی می‌گیرد. در دهکده‌ای شاهد بودم که مقاومت‌کننده‌ای سالخورده خشمگینانه خود را زیر اتومبیل پارک‌شدهٔ کارمند حوزهٔ املاک و مستغلات انداخت و قسم می‌خورد که انتقام خواهد گرفت. مقاومت‌کننده چماق بلندی را تکان می‌داد و هر کسی را به او نزدیک می‌شد، تهدید به زدن می‌کرد، از جمله همسرش را که قصد داشت او را آرام کند. صورت فرد مقاومت‌کننده قرمز شد و دچار تنگی نفس شده بود و همسرش زیر گریه زد. همسرش با گریه می‌گفت: «به خاطر قلبش است. اگر ما این چنین به این زندگی ادامه دهیم، می‌دانم که یک روز حملهٔ قلبی زندگی‌اش را می‌گیرد». اما ظاهراً کسی توجه نمی‌کرد. ■

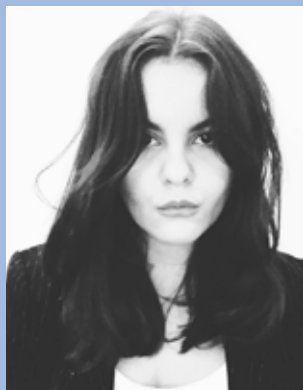
نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Yue Du <yue.du@wisc.edu>

< معرفی تیم رومانیا گفت‌وگوی جهانی



رائیسا-گابریلا زامفیرسکو



دایانا-الکساندرادومیترسکو



یولیان گابور



رودیکا ایسینو



مادالینا مانیتا



بیانکا میهایلا



آندریا مولدوینو

گفت‌وگوی
جهانی



وانا-الینا نگریا



میورا یاراسکیو

رائیسا-گابریلا زامفیرسکو هم‌اکنون دانشجوی دکترای دانشگاه بخارست است. مدرک کارشناسی در جامعه‌شناسی را از دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی دانشگاه بخارست گرفته است و دو مدرک کارشناسی ارشد دارد، یکی در رشته مدیریت اطلاعات در مقابله با تروریسم (دانشگاه اطلاعات ملی «میهای میتازول»، در رومانی) و دیگری در رشته تحلیل اطلاعات و مطالعات امنیت (برنامه مشترک دانشگاه بخارست و سازمان اطلاعات رومانی). وی به حوزه‌های گوناگونی علاقه‌مند است از امنیت تا مطالعات جنسیت و تحلیل خوشه‌ای. ترش بر این موضوعات خاص تمرکز دارد: تلویزیون، خاصه برنامه‌های تلویزیونی آمریکایی. به تازگی وی در میزگردهای آمار و جامعه‌شناسی سیاسی مشغول تدریس است.

دایانا-الکساندرا دومیترسکو دانشجوی دکترای رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست است. از دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی (دانشگاه بخارست) مدرک کارشناسی جامعه‌شناسی گرفته است و دو مدرک کارشناسی ارشد یکی در رشته رسانه جهانی و ارتباطات (دانشگاه وارویک انگلستان) و دیگری در زمینه تحلیل اطلاعات و مطالعات امنیت (برنامه مشترک دانشگاه بخارست و سازمان اطلاعات رومانی) دارد. به تازگی، یکی از دستیارهای مدیر پروژه بخش علوم اجتماعی «مؤسسه پژوهشی دانشگاه بخارست» (ICUB) شده است و در زمینه روش‌شناسی پژوهشی می‌گردد برگزار می‌کند.

یولیان گابور هم‌اکنون دانشجوی دکترای دانشگاه بخارست است. وی به اقتصاد اشتراکی و از آن هم خاص‌تر به حوزه‌هایی مانند اشتراک‌گذاری ماشین، حمل‌ونقل اشتراکی، اشتراک‌گذاری آنلاین دوچرخه، پایداری و رایگان‌سواری علاقه‌مند است. تز مردم‌نگارانه وی بر رفتار کاربران متمرکز است. وی همچنین در سازمان مردم‌نهادی زیست‌محیطی کار می‌کند و خوش‌بینانه بر آن است که «دانش به همراه پژوهش، خلاقیت و فناوری می‌توانند بسیاری از مشکلات آینده را حل کنند».

رودیکا لیسینو اکنون دانشجوی دکترای دانشگاه بخارست است. وی یک مدرک کارشناسی ارشد مطالعات امنیت از دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی و یک مدرک کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه بخارست و مدرسه عالی مطالعات پیشرفته در حوزه علوم اجتماعی (EHESS) پاریس دارد. علایق پژوهشیش بر جامعه‌شناسی آموزش متمرکز است. هم‌اکنون مشغول مطالعه ترک تحصیل در رومانی است و به طور خاص به علت‌ها، معلول‌ها و کنشگران اجتماعی دخیل در ترک تحصیل رویت‌ناپذیر توجه دارد.

مادالینا مانئا کارشناسی سیاست را از دانشگاه ناتینگهام ترنت انگلستان و کارشناسی ارشد پژوهش جامعه‌شناختی پیشرفته را از دانشگاه بخارست گرفته است. وی از زمان آغاز مطالعات دکترایش، در دو پروژه بین‌المللی «تحرک جوانان» و «مهاجرت موقت» به عنوان دستیار پژوهشی گروهی از پژوهشگران در «مرکز مطالعات مهاجرت» دانشگاه بخارست فعالیت می‌کند.

بیانکا میهایلا دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی دانشگاه بخارست است. علایق پژوهشی وی بر شبکه‌های نویسندگی مشترک تاملی متمرکز است. در این حوزه وی اثر تاملی‌شدن بر زبانی علمی پژوهشگران را تحلیل می‌کند. وی در کارش از تحلیل شبکه اجتماعی و فردی بهره می‌گیرد. هم‌اکنون وی مدیر ویراستاری نشریه نقد و بررسی بین‌المللی پژوهش‌های اجتماعی است.

آندریا مولدوینو، هم‌اکنون دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه بخارست است. وی مدرک کارشناسی ارشدش را نیز از دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی گرفته است. محورهای پژوهشی اصلی وی با اداره عمومی و مرکزی در بخش پژوهش-توسعه-نوآوری پیوند خورده است. وی حوزه‌های علاقه گسترده‌ای دارد، از اداره عمومی گرفته تا تبعیض سنی در رمان‌های مصور و فکاهیات مصور. هم‌اکنون در زمینه روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌گردد برگزار می‌کند.

وانا-النا نگریا هم‌اکنون دانشجوی دکترای رشته جامعه‌شناسی است. وی مدرک کارشناسی و مدرک کارشناسی ارشدش را از دانشگاه بخارست گرفته است. موضوعات پژوهشی اصلیش حول نابرابری‌های اجتماعی و مطالعات جنسیت می‌گردد و بر نابرابری جنسیتی اقتصادی و تبعیض شغلی جنسیتی در بازار کار رومانی تمرکز دارد. همچنین وی دستیار آموزشی دوره‌ای درسی درباره روش و تکنیک‌های پژوهش جامعه‌شناختی است.

میورا پاراسکیو دانش‌آموخته جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است. هم‌اکنون دانشجوی دکترای رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه بخارست است. تز دکترای وی درباره برنامه‌ای گروهی است که برای مجرمان جنسی‌ای که در بازداشت به سر می‌برند یا از خدمات آزادی مشروط بهره می‌برند طراحی شده است. همچنین هم‌اکنون در سمت مشاور آزادی مشروط مشغول کار است.